

# تئاتر امروز

تئاتر امروز، فصلنامه تئاتر، سال دوم، شماره ۵، زمستان ۱۴۰۱  
گروه تئاتر اکزیت

## ویژه نامه زن هنرگی آزادی

به فردا



# تئاتر امروز

تئاتر امروز، فصلنامه تئاتر

سال دوم، شماره ۵، زمستان ۱۴۰۱

ناشر: گروه تئاتر اگزیت



دبیر تحریریه:

شیرین میرزانهژاد

همکاران این شماره:

مهرداد خامنه‌ای	سروش صادقی	نادیا باوند	ابوسعید اسدی
علی کاکاوند	سامان ارسطو	نقیسه عقیلی	ش.ص
افشین شمس قهفرخی	محسن عظیمی	هلنا پرورش	م.ت

◀ تمامی دیدگاه‌های مطروحه در مطالب فصلنامه «تئاتر امروز» فارغ از انطباق یا عدم انطباق با دیدگاه گردانندگان آن، مورد حمایت آنان بوده و شورای تحریریه‌ی «تئاتر امروز» مسئولیت کامل را در قبال مطالب درج شده در فصلنامه بر عهده‌ی خود می‌پذیرد.

◀ نقل و استفاده از تمامی مطالب فصلنامه «تئاتر امروز» با ذکر منبع و نام صاحب اثر، برای مقاصد غیرتجاری بلامانع است.

www.exittheatre.com

- وبسایت گروه تئاتر اگزیت:

- تماس با دبیر تحریریه

Email: shirin.mirzanejad@gmail.com

Tel: +989128057604

- گروه تئاتر اگزیت در شبکه‌های اجتماعی:

Instagram: @exittheatre

Telegram: t.me/exittheatregruop

## این شماره:

### سخن‌ها

- ۴ ◀ گروه تئاتر اگزیت

### سیاسی پژوهی

- ۶ ◀ از ۳۲ تا ۵۷، از حالا تا کی؟ / علی کاکاوند
- ۱۶ ◀ حق در تقابل با سلطه / افشین شمس قهفرخی
- ۲۹ ◀ با وجود تمامی ستارگان... / سروش صادقی
- ۴۰ ◀ تاثیر متقابل خیزش‌های انقلابی و هنر / مهرداد خامنه‌ای
- ۵۱ ◀ به فردا / شورای تحریریه
- ۶۸ ◀ درباره حقوق بشر / شورای تحریریه
- ۱۰۰ ◀ درباره حقوق جمعی / شورای تحریریه
- ۱۱۷ ◀ درباره حقوق اقلیت‌های جنسی و جنسیتی / شورای تحریریه
- ۱۳۳ ◀ درباره حق برگزاری تجمع مسالمت‌آمیز / شورای تحریریه
- ۱۴۰ ◀ حقوق بشر در عمل / شورای تحریریه
- ۱۶۰ ◀ مارکسیسم و حقوق بشر / شورای تحریریه
- ۱۶۸ ◀ در دفاع از حقوق بشر / شورای تحریریه

### خوانگن

- ۱۷۸ ◀ یازده تکه‌پاره از کف خیابان / محسن عظیمی
- ۱۸۶ ◀ کارگاه نویسندگی آوای دیوانگان / سامان ارسطو
- ۲۰۰ ◀ عبور / ابوسعید اسدی
- ۲۰۱ ◀ شعر / علی کاکاوند، مهرداد خامنه‌ای
- ۲۰۵ ◀ معرفی فیلم / گروه تئاتر اگزیت

### دیدها

- ۲۰۶ ◀ بیانیه گروه تئاتر اگزیت در حمایت از خیزش مردم ایران

### آشنایی پایه

- ۲۰۸ ◀ خودکشی برای آزادی / محسن عظیمی

بیش از پنج ماه می‌گذرد از زمانی که «زن، زندگی، آزادی» از شعاری مطالبه‌گرانه و پیشرو، به دادخواهی در واکنش به قتل مهسا ژینا امینی بدل گشت؛ قتل ژینا جرقه‌ای شد بر هیمة‌ای که تبعیض و سرکوب و فشار اقتصادی در زندگی‌ها مانع انباشته بود؛ نام ژینا رمز انقلاب شد؛ خیابان مملو از فریاد خشم و رنج و اعتراض و بیزاری مردم به جان آمده از غارت و ستم این جلادان شد. «زن، زندگی، آزادی» شعار انقلاب‌مان شد، ناباورانه کنار هم شکوه روشنی فردا را در افق دیدیم، دستان یکدیگر را محکم‌تر فشردیم، به پیش رفتیم، به بند کشیده شدیم، جان دادیم؛ هر چه دشمن هارتر شد، گام‌هایمان استوارتر شد؛ و کوشیدیم تا زن زندگی آزادی را به تمرینی روزمره بدل کنیم، تا آن را زندگی کنیم. در این میان اما بارها از خود پرسیدیم فردای روشن آزادی چگونه خواهد بود؟

چهل و چهار سال جریانی از فرهنگ و هنر تلاش کرد تا زیر چکمه و چماق سرکوب‌گران زنده بماند، خود را از تیغ سانسور و پتک سرکوب و شمشیر حذف و انحصار مصون بدارد تا چیزی واقعی ولو اندک از آن به جا بماند، تا چنین روزی را به چشم ببیند؛ روزی که فریاد و خروش انسان‌های به جان آمده از بیداد و ستم خیابان‌ها را پر کند. و حالا روز موعود فرا رسیده است. اکنون هنر مردمی در متن و بطن مبارزه جاری و شکوفاست.

حالا بیش از پنج ماه است که دیگر تئاتری بر روی صحنه‌ها وجود ندارد. آنچه بر روی صحنه‌های رسمی جریان دارد و به حکومت سانسور و سرکوب و فریب مشروعیت می‌بخشد، خود، فریبی بیش نیست. امروز این خیابان است که صحنه‌ی نمایش راستین است؛ این عرصه‌ی اجتماع است که قهرمانان و ضدقهرمانان در آن نقش‌آفرینی می‌کنند و داستان انقلاب را رقم می‌زنند. امروز خط‌کشی‌ها و مرزبندی‌ها از هر زمان دیگری پررنگ‌تر است و در عین حال امری است ناگزیر، چرا که جبهه‌ها روشن است و دیگر وسطی وجود ندارد.

در چنین شرایطی، سخن گفتن از تئاتر، با وجود آنچه که هر روز و هر ساعت

در این روزهای پرشتاب و پرتهاپ در فضای جامعه می‌گذرد، بیهوده است. در عوض سخن گفتن تک‌تک ما از آنچه بر ما گذشته و می‌گذرد، «آنچه نمی‌خواهیم» و «آنچه می‌خواهیم» و تصویر کردن فردای روشن آزادی بیش از هر زمان دیگری ضروری می‌نماید، چراکه انقلاب در ذهن‌ها رخ داده و استبداد فروپاشیده است؛ درنده‌خویی نیروی سرکوب، اقتدار پوشالی گذشته‌ی حاکمیت را باز نخواهد گرداند و نگاه‌ها به آینده‌ای است که در فضای عینی نیز این بساط برچیده شده باشد.

ما نیز در «تئاتر امروز» به نوبه‌ی خود بر آن شدیم تا بکشیم این آینده را به نحو ملموس‌تری تصویر کنیم، تا از حق بگوییم، از آنچه سزاوارش هستیم و دهه‌ها و بلکه قرن‌ها از ما سلب شده است، تا از دیروز و امروز و فردای فرهنگ و هنر و اجتماع مان بگوییم، تا در گرماگرم مبارزه فراموش نکنیم که تاکنون چه کرده‌ایم، چه بر ما گذشته و امروز چه می‌خواهیم، تا «زن، زندگی، آزادی» را به بیان خود به نمایش بگذاریم. چراکه ما بر این باوریم که اینجا و اکنون، این است تئاتر امروز که خود زندگی است.

■ گروه تئاتر اگزیت

# از ۳۲ تا ۵۷، از حالا تا کی؟

علی کاکاوند



طرح پس‌زمینه: ضیاء نوری

● ما که بر تپه‌ای از جنازه ایستاده‌ایم و  
سخن می‌پراکنیم  
ما را جدی نگیر  
بگذر از ما

جدا از مشاهدات عینی و حواس شخصی که همه داریم، مایل نیستم غیر از ادبیات و هنر، لنزی برای مشاهده‌ی پیرامونم داشته باشم. همان لنزی که موافق و مخالف سیاسی نگاه ابزاری به آن دارند و آن را نوعی سرگرمی، بلندگوی مداح خودی یا میکروفون خش‌دار ضد خود می‌دانند، زندگی خود و دیگری را در آن نمی‌بینند و مدام می‌خواهند موجش را روی فرکانسی که دوست دارند تنظیم کنند.

من سال‌های پیش از انقلاب پنجاه و هفت وجود نداشتم تا شاهد عینی باشم، اما آنچه از هنر و ادبیات و اندکی تاریخ آن دوران

دریافتم خلاصه‌اش این است: نویسندگان، دانشجویان، هنرمندان مستقل، اهل موسیقی، روزنامه‌نگاران و فیلم‌سازان (و حتی تعدادی از ورزشکاران و دانشمندان و فعالان سیاسی) بعد از کودتای بیست و هشت مرداد سال سی و دو خورشیدی، به زبان ساده، دیگر دل‌شان با پهلوی و حکومت، صاف نشد جز تعدادی اندک. در واقع حالا مدام عده‌ای بگویند: «حضور بر دروازه‌ی تمدن، برنامه‌های بعدی برای توسعه، وضعیت بهتر، قول اصلاحات، قول آزادی مطبوعات...» این‌ها دیگر فایده نداشت. هر جا هر فیلمی می‌ساختند، هر سازی می‌نواختند، هر درسی سر کلاس می‌دادند و هر مقاله و کتابی که می‌نوشتند کنایه‌ای به استبداد داشت. این را شاه و ساواک هم می‌دانستند. برای همین، هم با اعمال سانسور و هم در بازجویی و تفتیش‌ها هر کتاب و هر کلمه را یک گلوله می‌دیدند. حالا شاه و دار و دسته‌اش واقعاً می‌خواستند اصلاحات انجام بدهند و در آینده فقر و شکنجه از ایران می‌رفت یا نه، کسی

## از ۳۲ تا ۵۷، از حالا تا کی؟

علی کاکاوند

نمی‌داند؛ ولی حتی اگر چنین بود، مردمی که تاثیرگذار بودند نه بخشیدند و نه فراموش کردند. این یکی را دیگر نه شاه و دربار درست درک کردند، نه ساواک. آنها هرگز به این فکر نکردند که وقتی نویسندگان و هنرمندان و دانشجویان با آنها موافق نیستند و مدام عصیان می‌کنند راهش زندان و تهدید و سانسور نیست؛ تا اینکه سرنوشت شوم آن شد که برایشان رقم خورد. گفتم من لنز ادبیات و هنر را انتخاب می‌کنم چون تاریخ، غالباً در نظر نسل‌های نو، فراموش می‌شود اما ادبیات و هنر راه خودش را می‌رود. ادبیات و هنر چیزهایی را روایت می‌کنند که معمولاً تاریخ‌نگار آنها را نمی‌بیند مگر اینکه از همان متن‌ها و قطعه‌های ادبی و هنری برای شرح اوضاع، سود بجوید؛ چنانکه می‌بینیم در بسیاری از متون اجتماعی و انتقادی و فلسفی غرب مثل اندیشمندان «مکتب فرانکفورت» غالباً بدون ارجاع به ادبیات و نقاشی و تئاتر و فیلم، موضوعی را بررسی نمی‌کنند. حتی مردم‌شناسان وقتی بخواهند مردم اقوام اولیه‌ی به دور از کتاب و سواد را بررسی کنند به آثار فرهنگی ایشان مراجعه می‌کنند و بخشی از آن را در تندیس‌ها و کتیبه‌های احتمالی پیشینیان، جستجو می‌کنند.

### تا پنجاه و هفت

با نگاه به سال‌های منتهی به انقلاب مشخص می‌شود که از بسیاری از آثار شاملو تا اخوان در شعر، از آثار صمد بهرنگی تا درویشیان و گلشیری در داستان، ترانه‌هایی که هنرمندان می‌سرودند و می‌خواندند تا تئاترها و فیلم‌های اعتراضی، همه و همه خبر از «احساسات جمعی» یک جامعه می‌داد. حتی فیلم «اسرار گنج دره جنی» ابراهیم گلستان که داستانی کاملاً تمثیلی است (و نه داستانی واقعی که بتوان نمونه‌اش را در جامعه دید)، نمایشی که وضعیت مدرنیته شاهنشاهی و مدیران و سخنرانی‌های آنها را به سخره می‌گیرد، راوی بخشی از نظر روشنفکران زمان خویش است. این‌ها را تاریخ‌نگار و شاید حتی جامعه‌شناس نمی‌تواند به راحتی در همان زمان ببیند، چون غالباً آنها بعد از واقعه نقل می‌کنند. حتی یک نیروی نظامی و امنیتی وظیفه‌شناس و میهن‌پرست هم بدون درک هنر و ادبیات قادر به درک این احساسات جمعی نیست تا بداند چگونه با مردم برخورد کند. وقتی فلان تلویزیون، تونلی به زمان می‌زند، عکس و فیلم‌های بدون احساس و زیست جمعی را روایت می‌کند یا وقتی عده‌ای از نسل‌های بعدی، سخنرانی و نمایش شاه و دربار را می‌بینند نمی‌توانند صرفاً با همین چیزها درک کنند



با نگاه به  
 سال‌های منتهی  
 به انقلاب  
 مشخص می‌شود  
 که از بسیاری از  
 آثار شاملو تا  
 اخوان در شعر، از  
 آثار صمد  
 بهرنگی تا  
 درویشیان و  
 گلشیری در  
 داستان،  
 ترانه‌هایی که  
 هنرمندان  
 می‌سرودند و  
 می‌خواندند تا  
 نت‌آنها و  
 فیلم‌های  
 اعتراضی، همه و  
 همه خبر از  
 «احساسات  
 جمعی» یک  
 جامعه می‌داد.

مردمان بعد از سال سی و دو چه گونه مردمی بوده‌اند و چه اندیشه و احساسی داشته‌اند، این افراد فقط تصاویر و سخنان چند سال پایانی حکومت شاه را می‌بینند که حکومت در ظاهر از آینده‌ای روشن خبر می‌داد. از شاه شخصیتی «وطن‌پرست» به نمایش می‌گذارند درحالی که افراد ملی‌گرا مثل مصدق و فاطمی و بختیار و فروهر را آزار یا اعدام و یا زندانی کرده بود. به دانشجویان و معلمانی که برای آرمان‌های آزادی‌خواهانه، برای وطن و جهانی بهتر، به اعتراض برخاستند و جانشان را دادند می‌گویند «وطن‌فروش» و عجیب اینکه با «تجزیه‌هراسی» از جنس جمهوری اسلامی و با فحاشی ضد زن در زمانه‌ی زن-زندگی-آزادی، و تهدید مخالفانشان دقیقاً روش ساواک را ترویج می‌کنند. بگذریم که مدام جمهوری اسلامی را با پادشاهی مقایسه می‌کنند و بدیهی‌ست که حکومت پیشین در چنین مقایسه‌ای برنده است. امروز رسانه‌ها و افرادی فعالند که به خیال خود، نسل‌های جدید را با چند تصویر و سخن فریب می‌دهند تا آنان را که اصلاً زمان شاه را ندیده‌اند دچار حس نوستالژیک کنند که «چه بودیم و چه شدیم»، تا آنان را به طرفدارانی پوچ برای گذشته‌ای که ناقص نقل قول می‌شود، تبدیل کنند. و باید پرسید شما دیگر چرا احساس نوستالژی سراغتان می‌آید وقتی آن زمان، مثل من، اصلاً وجود نداشته‌اید؟ با این برش‌های کودکانه و تبلیغاتی از چند خبر و فیلم و کتاب، نمی‌شود احساسات و خاطره‌ی جمعی را جعل کرد. نظر و احساسات و زندگی مردم را بیشتر باید در ادبیات و هنر آن زمان جست، نه در اخبار و خیال این زمان. آن دوران هر چه در واقعیت بود، برای من ادبیات و هنر بعد از آن در اینجا مهم است. آن همه ترانه و موسیقی اعتراضی، آن همه داستان و رمان واقعی گاه با کنایه و گاه با چهره‌ی عریان علیه نظم موجود و آن همه شعر اعتراضی از خلوت شاعران تا زمزمه‌ی مبارزان در لحظه‌ی تیرباران نمی‌تواند حاصل جوی غیر از جو عصیان علیه ستم و نابرابری، علیه شرایط غیرانسانی بوده باشد.

### مقایسه‌ی دو زمان

کودتای سی و دو و اعتراض‌های بزرگ این سال‌ها تشابهی ندارند. قیاس شرایط دیروز با امروز می‌تواند غلط باشد اما فرهنگ مردم، ابزارهای برقی نیست که با چهار تا تکنولوژی عوض شود، دیکتاتورها نیز شباهت عجیبی به هم دارند که گاهی استبدادی مشابه و سقوطی مشابه دارند. پس شاید بشود با ملاحظاتی این دو زمان را با هم مقایسه کرد، ملاحظه‌ای از این دست که:

تاریخ تکرار نمی‌شود.

به نظرم، در محدوده‌ی این مبحث، دو نوع بررسی فرهنگ مردم داریم: تغییرات لاک‌پستی در فرهنگ که مردم یک جامعه را تا چند نسل به هم وصل می‌کند. مثل اسطوره‌ها، افسانه‌ها، رسم‌های جشن و سوگ کهن (آنها که زنده و جاری هستند) و زبان در هیئت مُشتی قرارداد مشترک بین افراد یک جامعه. این مولفه‌ها یکی دو دهه عمر ندارند تا در همین مدت هم محو یا دگرگون شوند. از این جهت مردم امروز تا حدودی قابل مقایسه با مردم پیش از انقلاب پنجاه و هفت هستند. اما نوع دومی از بررسی هم داریم که حاصل آموزش و رشد نسل‌ها در امر فرهنگ و رفتار است. از این منظر مثلاً ما در بسیاری از نظرها و آرمان‌ها، نه تنها فرزندان کوروش تاریخی و آرش و کاوه‌ی افسانه‌ای نیستیم که حتی شباهتی به مردم دوران مشروطیت و بعد از آن نداریم، ما حتی با خود بیست سال قبل‌مان متفاوتیم. کافی‌ست نگاهی به دیدگاه مردم درباره‌ی پخش فیلم خصوصی رقص و مهمانی‌ها داشته باشیم. همین بیست سال قبل، گاهی دختری با لو رفتن فیلم رقصش تا مرز خودکشی می‌رفت و امروز دختران ایرانی فیلم رقص خود را خودشان در فضای مجازی منتشر می‌کنند. یا میزان مزاحمت و رفتارهای عقب مانده‌ی ضد زن در همین بیست سال تغییر اساسی کرده است. گویی این مردم، مردم بیست سال قبل نیستند. در واقع تغییر رفتار با «زن» چیزی نیست که به راحتی بتوان از کنارش رد شد و آن را موضوعی ساده انگاشت، آن هم در کشوری تماماً مردسالار. این تغییر متناقض‌نما چنان سریع اتفاق افتاده است که مردم چند نسل به طور مستقیم شاهدش بوده‌اند. یا برای مثال برخی از مردمی که آرمان‌شان کشته شدن در راه خمینی بود و مبارزان سیاسی مخالف او را لایق شکنجه و اعدام می‌دانستند الان متضاد با قبل فکر می‌کنند و تصور نکنید که خمینی آنها را فریب داد. بسیاری از آن مردم می‌دانستند که خمینی چه می‌گوید، اسلام او چیست و منظور از «ضد انقلاب» چه کسانی‌ست.

اما در هر دو حالت از بررسی موضوع، نمی‌توان بین دو نسل یا دو دوره، گسست کامل فرهنگی قائل شد، اگر چنین گسستی وجود داشت ما مثل مردم افسانه‌ی بابل، زبان یکدیگر را نمی‌فهمیدیم.

مجموع و تلفیق این دو نوع از بررسی فرهنگ جامعه مرا به این نتیجه می‌رساند که گرچه تاریخ تکرار نمی‌شود اما گاهی شرایطی مشابه برای مردم رقم می‌خورد. گاهی نیز تفاوت‌ها و تضادهای عجیبی وجود دارد. نمی‌شود

**فراموشی، در  
نظر هنرمند و  
نویسنده  
وحشتناک است  
و همین مجازات  
کوچکی برایش  
نیست.**

یک قاعده برای هر دوره تعریف کرد و گفت همین است و بس، بلکه غالب موضوع را می‌توان در حد وسع و درک خود از شرایط، بیان کرد. اگر بپذیریم که ادبیات و هنر، ناخودآگاه پیش از وقوع یک واقعه و نه بعد از آن، تا حدودی آن واقعه را پیش‌بینی می‌کند، از این منظر می‌توان دو دوره را با هم مقایسه کرد؛ در اینجا «واقعه»، همان سقوط حکومت‌هاست.

اما تفاوت معترضان در این دو دوره و برخورد آنها با ادبیات و کتاب و هنر در این است که اگر شعرها و ترانه‌ها و تئاترهای آن دوران می‌توانست بر مردم انقلابی تاثیر بگذارد امروز چنین نیست. نه اینکه هنر هیچ فایده و اثری ندارد اما دیگر چنین نیست که نسل‌های نوجوان معترض جویای آزادی، آن را در ادبیات و سرود و فیلم سانسور شده ببینند. وقتی سانسور تا سرحد کشتار خیال و رویا و آزادی پیش رفته است، وقتی بسیاری از نویسندگان و هنرمندان یکی یکی در برابر دستگاه ستمگر حاکم و بخش فرهنگی کاران حکومتی فرو ریخته‌اند دیگر آثار آنان نمی‌تواند زمزمه‌ی زبان نوجوان معترض و آزادی‌خواه باشد. به‌خصوص که مستقل‌ها در کمیت و تبلیغات و معرفی و ویتترین، بسیار کم هستند. اگر دورانی بود که شاعر و نویسنده و آوازخوان در کتاب و آهنگ به نوجوان یاد می‌دادند آزادی و عدالت چند حرف است، اکنون و در اینجا این نوجوانان هستند که به هنرمندان درس آزادی می‌دهند؛ حتی ترانه‌ای را انتخاب و زمزمه می‌کنند که از نوشته‌های خود مردم معترض برگرفته شده است و نویسنده‌اش یک شاعر نیست بلکه هر سطرش را یکی نوشته است.

البته می‌دانیم که شرایط اثرگذاری هنر و کتاب در حضور پررنگ فضای مجازی تغییر کرده است اما این دلیل اصلی نیست. معترضان سی و دو تا پنجاه و هفت از هنرمندان و نویسندگان تاثیر می‌گرفتند و معترضان امروزی اهمیتی به این قشر فرهنگی نمی‌دهند. به نظرم دلیل اصلی این است که مردم رد پای خشم و خروش خود را در ویتترین ادبیات و هنر آن‌گونه که باید، نمی‌بینند.

با این همه، هنوز فرصت هست که اهل فرهنگ، خود را به هنر و ادبیات، به مردم و به خویش‌بازگردانند. کافی ست همدست حکومت خونریز نباشند. حتی اگر بروند «پشت هیچستان» پنهان شوند، حتی اگر در غار تنهایی خود از «دلهم، وای دلهم» بنویسند کسی به ایشان خرده نخواهد گرفت، شاید حکم احساسات جمعی این است: هر چیزی می‌خواهی بنویس و خلق کن، فقط «بر سر سفره‌ی خون منشین!»

گویی عده‌ای  
وحشی به شهرها  
و روستاهای ما  
حمله کرده‌اند و  
با تحقیر مردم،  
زنان و دختران را  
می‌ربایند. اینکه  
این ربایش در  
مقیاس بالا انجام  
گرفته، خود  
احساس خشمی  
مضاعف و  
مشترک را  
موجب شده  
است. این  
احساس را هیچ  
مامور و وزیر و  
رهبر مستبدی  
درک نمی‌کند.

**آن دوران**  
**گذشت که شاعر**  
**و نویسنده و**  
**هنرمند روی دو**  
**صندلی بنشیند**  
**و بعد که ما انتقاد**  
**و اعتراض کردیم**  
**علیه‌مان**  
**لشکرکشی**  
**کنند. دیگر با**  
**مردم و خون‌های**  
**شدیداً سرخ،**  
**طرف حساب**  
**هستند و با هر**  
**نوع همکاری با**  
**دستگاه**  
**حاکمیت، ابتدا**  
**انگشت نما و**  
**سپس بی اهمیت**  
**و فراموش**  
**خواهند شد.**

اگر مایل بودید توضیحات بیشتر درباره‌ی سیاست‌های فرهنگی حکومت فعلی و دوزیستان فرهنگی را در متن قبلی من با عنوان «وقتی وحشیانه عقب مانده‌ایم، چاره در رادیکالیسم است» که مفصل و با مثال و توضیح است، بخوانید.

### وقت ربودن زنان در خیابان‌های ایران

اعتراض و شوریدن بر یک حکومت استبدادی حاصل احساسات مشترک و خشم مشترک مردم است. مثالی از آن که شاهدش بوده‌ایم، «گشت ارشاد» است.

اینکه تعدادی غریبه، حتی با ماشین نظامی و لباس نظامی در خیابان دختری بی‌گناه را می‌ربایند (اسمش ربایش است و نه بازداشت) نه تنها ضد ارزش‌های انسانی‌ست که حتی با فرهنگ مردم ایران در شهرها و روستاها متضاد است. هیچ فرد سنتی یا مدرن ایرانی تحمل نمی‌کند زنی از خانواده‌ی او را بربایند، به‌خصوص که مثل ژینا امینی، او را بربایند و به قتل برسانند. از طرفی وقتی تو تماشاچی غریبه‌ی ماجرای ربایش هستی و می‌دانی که آن زن هیچ گناهی ندارد و هیچ غلطی هم نمی‌توانی بکنی چون ماموران مرد هم آماده هستند تا به‌خصوص هر پسر و مردی را که بخواهد دخالت کند بازداشت کنند، حس تحقیر دو چندان می‌شود (این که ماموران مرد به بدن زنان دست می‌زنند و تعرض می‌کنند خلاف قوانین خودشان هم هست، ظاهراً این ماموران برای مقابله با دخالت مردم تماشاچی در آنجا هستند). شخصاً وقتی به عنوان رهگذر، شاهد صحنه‌های ربایش زنان به دست ماموران بوده‌ام، نتوانسته‌ام قدم از قدم بردارم؛ مکثی طولانی کرده‌ام، تو گویی تمام جهان از حرکت ایستاده است، کاملاً حسم این بوده که کشور ما تحت اشغال دشمن است، گویی عده‌ای وحشی به شهرها و روستاهای ما حمله کرده‌اند و با تحقیر مردم، زنان و دختران را می‌ربایند. اینکه این ربا‌ی‌ش در مقیاس با لا انجام گرفته، خود احساس خشمی مضاعف و مشترک را موجب شده است. این احساس را هیچ مامور و وزیر و رهبر مستبیدی درک نمی‌کند. چنین است که پیش از قتل ژینا باید دنبال رد پای این حس تحقیر و خشم توامان در ادبیات و هنر گشت که بسیار کمیاب است. در داستان و فیلم و شعر و موسیقی، هنرمند یا نویسنده حتی درباره‌ی لباس زیر مردم زمان خویش حرف می‌زند. آینه‌ی فکر و فرهنگ مردم را، با جزئیات کامل، در برابر خود آن مردم قرار می‌دهد. هنرمندان، تغییرات آرام فرهنگ مردم را در آثارشان



ثبت می‌کنند بدون هیچ قصد و غرض یا زور و تصنعی، کافی‌ست راوی و فرزند زمان خویش باشند. این را دیکتاتورها نمی‌فهمند و حتی سانسورش می‌کنند تا روزی که به شکل انفجاری بزرگ ظاهر شود. آنها نمی‌فهمند که تغییر فرهنگ با سانسور امکان‌پذیر نیست. بخشی از تغییر فرهنگ با نیازهای مردم و بدون توجه به سیاست‌های فرهنگی حکومت، اتفاق می‌افتد.

## از حالا تا کی؟

قبل از مرداد سی و دو، هم ستم بود و هم اعتراض، اما از آن زمان به بعد نویسندگان و هنرمندان بیانیه‌ای نانوشته علیه حاکمیت امضا کردند که تمام پراکندگی‌های پیش از آن را یکجا جمع کرد. اکنون نیز مجموعه اعتراض‌های ۷۸-۸۸-۹۶-۹۸ را می‌توان در این اعتراض‌های جاری سال ۱۴۰۱ دید. در این سال‌ها مدام نوشتیم که هنرمندان و نویسندگان بهتر است دوزیست نباشند. جنایات دهه شصت چشم اکثر ایشان را باز نکرد. بسیاری از آنها به همراه مردم سعی کردند با اعتماد به اصلاحات، بدون خشونت از این شرایط عبور کنند، نشد. (مردم که می‌گویم یعنی حتی کسانی که کمتر برخوردار از عدالت و آزادی بودند، کافی‌ست به آرای بالای دو استان کردستان و سیستان و بلوچستان به رییس‌جمهورهای به اصطلاح اصلاح‌طلب نگاه کنید که بالاترین رای در کشور بوده است، همان‌ها که این روزها در صف اول مبارزه برای آزادی هستند.) بعد که نشد انتظار این بود که دیگر، نویسندگان و هنرمندان با دستگاه‌های حکومتی همکاری نکنند که تعدادی کردند. تا حدی که گاهی همان‌ها که در متن و اثر هنری مدرن اعتراض می‌کردند همان‌ها بودند که در جشنواره‌های دولتی و سپاهی و ارشادی و گاهی در برنامه‌های مذهبی متحجرانه و حتی تلویزیون دولتی هم شرکت می‌کردند. حال باید دید بعد از اعتراض‌های سیزده سال اخیر و به‌خصوص بعد از این شش ماه دوم سال ۱۴۰۱ آیا ایشان آنقدر بی‌حافظه، ساده‌لوح یا زرنگ هستند که به چنین رفتاری ادامه بدهند؟ دروغ و دغل ادامه خواهد داشت یا مثل آنچه بعد از سی و دو اتفاق افتاد، احساس خواهند کرد که دیگر راهی برای آشتی با حکومت بی‌رحم وجود ندارد؟

تصورم این است حالا شرایط متفاوت است، یعنی احتمالاً مثل غروب بیست و هشت مرداد سی و دو، دل این قشر فرهنگی هم بعد از این دیگر با جمهوری اسلامی صاف نخواهد شد. انتظار یا بهتر است بگویم این بار امید دارم در شعرها، داستان‌ها، فیلم‌ها و موزیک‌ها بیش از قبل و به شکلی چشمگیر رنگ

چنین است که

پیش از قتل

ژینا باید دنبال

رد پای این

حس تحقیر و

خشم توامان

در ادبیات و

هنر گشت که

بسیار کمیاب

است.

اگر فرض کنیم  
مردم و مخاطبان  
حرفه‌ای، آن  
دست از اهل  
فرهنگ را که  
دوگانه زیسته‌اند  
نبخشند پس  
باید منتظر  
شراکتی بزرگ  
بین هنرمندان  
سانسورستیز و  
آزاده‌ی واقعی از  
نسل‌های حاضر و  
نسل‌های جدید و  
بعدی بود.

و رگ رویگردانی از حکومت و دروغ‌ها و جعل‌هایش، یا همان رنگ اعتراض حضور داشته باشد. حتی اگر حاکمیت همین فردا همه‌ی زندانی‌ها را آزاد کند و با خارجی‌ها به توافق برسد تا شاید ارزانی و فراوانی پیش رو باشد؛ شاید این‌ها موجب شود مردم معترض کمتر به خیابان بروند اما در هنر و ادبیات، رد خون مهسا، روش کشتن نیکا، با گلوله زدن و به کارون انداختن دنیا، شکنجه و از بالای پل پرت کردن آیدا، کور کردن‌ها و تجاوزها، جمع‌های خونین زاهدان، اعدام محسن شکاری که در هر نوع دادگاهی در هر جایی و در هر زمانی غیرانسانی و غیرقانونی بود (حتی اگر بر خلاف من، موافق وجود حکم اعدام در قوانین باشید)، اعدام‌های بعدی و بعدی و این همه ستم آشکار با جزئیات فراوان (که جزئی‌نگری در ذات هنر و ادبیات است) و نفرت مردم از لباس شخصی‌ها و نظامی‌هایی که مثل ارتش متخاصم و متجاوز با مردم ایران برخورد کردند؛ نفرت مردم از دادستان‌ها و قاضی‌ها، چنان در حافظه‌ی تاریخی تک تک ذهن‌های حساس رسوخ کرده که با هیچ اصلاحاتی بیرون نخواهد رفت. به عنوان یک نویسنده که تا حدی احساسات و نگاه جمعی مردم را نه در فضای مجازی که نخست در کوچه و خیابان بسیاری از شهرهای ایران و سپس در فرهنگ و ادبیات و هنر معاصر، لمس و درک کرده‌ام می‌گویم: سقوط جمهوری اسلامی قطعی‌ست. شاید نه آن‌گونه که درباره‌ی رژیم پهلوی از سال سی و دو تا پنجاه و هفت طول کشید، شاید هم به همان گونه. بنابراین از امروز به بعد هر حرکت هنرمندان و فعالان فرهنگی بیش از همیشه زیر نظر است. برداشت من از نظر و احساسات مردم پیرامونم این است که آنان می‌گویند: همکاری با دستگاه سرکوب، پایکوبی بر خون مردم است. قدرت حاکمیت بعد از این قدرتی پوشالی و خالی از حمایت مردم خواهد بود (نگویید از اول هم حمایت مردم را نداشته است که دروغ است). و البته که دیکتاتور هیچ‌وقت متن و فیلم و مستندی اعتراضی را نخواهد خواند و نخواهد دید، تا حامیان آدمخوارش از خودشان بپرسند، در فرهنگ و هنر بدون سانسور که نبض احساسات مردم و جامعه است، چه می‌گذرد. آنها و بسیاری از فعالان سیاسی وابسته‌شان به سیاست مبتذل و رای‌های هرز و تبلیغاتِ دروغ، بیش از پیش روی خواهند آورد و به همان اندازه خشونت و بگیر و ببند را افزایش خواهند داد، غافل از اینکه همین نشانه‌ی سقوط همیشگی و بازگشت‌ناپذیر قدرت و تمام چارچوب‌های ایدئولوژیک‌شان خواهد بود. این خشم جمعی را سر باز ایستادن نیست بلکه تشدید خواهد شد. آنان نمی‌فهمند که از نشانه‌های آغاز سقوط یک حکومت و ایدئولوژی آن، سانسور

است. وقتی کتاب و فیلم و موسیقی را سانسور می‌کنند یعنی تصور می‌کنند چیزهایی هست که نباید مردم بفهمند و البته تصور نمی‌کنند که دیر یا زود خواهند فهمید. قطعاً دزدی و قتل و تجاوز سیستماتیک از سوی یک حکومت سانسورچی بیش از یک حکومت بدون سانسور است. وجود سانسور و در افتادن با آزادی بیان، گواهی بر وجود ستم و نابرابری سیستماتیک از سوی حکومت است و این یعنی برای سقوط آماده است.

از طرفی، آن دوران گذشت که شاعر و نویسنده و هنرمند روی دو صندلی بنشیند و بعد که ما انتقاد و اعتراض کردیم علیه‌مان لشکرکشی کنند. دیگر با مردم و خون‌های شدیداً سرخ، طرف حساب هستند و با هر نوع همکاری با دستگاه حاکمیت، ابتدا انگشت‌نما و سپس بی‌اهمیت و فراموش خواهند شد. فراموشی، در نظر هنرمند و نویسنده وحشتناک است و همین مجازات کوچکی برایش نیست.

تا دیروز داد و فریاد ما بر سر این بود که هنرمندان مستقل به صدا و سیما که دستگاه دروغ و اعتراف‌گیری و ابزار اعدام است نروند، حالا تعدادی از ذوب‌شدگان در این دستگاه خود از آن بریده‌اند، آنهایی که امیدی به اصلاح داشتند از حکومت برگشته‌اند و خون و زندان و شکنجه - همان که حکومت ستمگر تصور می‌کند نقش بازدارندگی دارد - نوعی همدلی و همصدایی بین بسیاری از مردم ایجاد کرده است.

اگر فرض کنیم مردم و مخاطبان حرفه‌ای، آن دست از اهل فرهنگ را که دوگانه زیسته‌اند نبخشند پس باید منتظر شراکتی بزرگ بین هنرمندان سانسورستیز و آزاده‌ی واقعی از نسل‌های حاضر و نسل‌های جدید و بعدی بود. اگر شاهد شورش هنر بر نظم موجود و زبان ستیز و قراردادهایش باشیم، هر آنچه و هر آنکه با سانسور و ستم همدست بوده و هست، بر باد خواهد رفت. ■



# حق در تقابل با سلطه

افشین شمس قهفرخی

طرح پس زمینه: سولماز ایزدی



● در صحبت‌های روزانه یا مقالات و نوشته‌های مندرج در شبکه‌های مجازی یا در برنامه‌های تلویزیونی با این کلمه مواجه می‌شویم. از آن به عنوان امتیاز انسانی و اجتماعی‌مان یاد می‌کنیم و رخداد‌های روزانه در جامعه و جهان پیرامون ما را وادار می‌کند به دفاع از آن برخیزیم. در خیابان، در مدرسه، در دانشگاه، در اداره و کارخانه و در پروژه‌های عمرانی بر سر آن می‌جنگیم و در برابر آن‌هایی که در مقام کارفرما و مدیر و حاکم بالای سر ما ایستاده‌اند از آن سخن گفته و وجودش را یادآور می‌شویم. از «حق» سخن می‌گوییم، از قدرتی که در لحظه لحظه‌ی زندگی خانوادگی، در ثانیه ثانیه‌ی زندگی کاری و اجتماعی‌مان حافظ امنیت و رفاه مادی و آرامش روانی ما است: حق

## حق در تقابل با سلطه

### نگاهی کوتاه به تاریخ معاصر مبارزه بر سر حقوق انسانی

افشین شمس قهفرخی

حق چیست؟ حق، قدرت یا امتیازی است که انسان‌ها سزاوار برخوردار از آن هستند. مانند حق طبیعی حیات. قوانین بشری از ابتدا تا کنون مجموعه‌ای از این «حق»ها را به رسمیت شناخته‌اند که با گذشت زمان و با مبارزات انسان‌ها بر تعداد و وسعت آن‌ها افزوده شده است. مجموعه‌ی این «حق»ها را حقوق می‌نامند که دربرگیرنده‌ی اختیارات و امتیازات مدنی، اجتماعی، سیاسی و ملی است و عموماً قانون حدود آن‌ها را مشخص می‌کند. برای ما شهروندان ایران «حق»های بسیاری وجود دارد که زیر پا له شده و ما سال‌ها به وجود آن واقف نبودیم. اما جریان نزولی زندگی و شرایط نابسامان اجتماعی، اقتصادی و سیاسی باعث شده تا به وجود این «حق»ها آگاه شده و برای آن بجنگیم. در دنیای بیرون، در کشورهای دیگر و مخصوصاً در جهان سرمایه‌داری پیشرفته و یا بقایای جوامعی که هنوز عنوان سوسیالیستی را به دوش می‌کشند، بخش مهمی از این «حق»ها نیازی به جنگیدن و به دست آوردن ندارند. بخشی از این‌ها در قوانین کشور وجود دارند اما ضمانت اجرا ندارند. به راحتی نادیده گرفته شده و در مورد اکثریت شهروندان اعمال نمی‌شوند. من به عنوان یک نیروی کار به عنوان کارگر متخصص فنی که

اگر تا دیروز  
ایرانیان از حقوق  
اجتماعی مدنی  
بی بهره بودند، اما  
امروز شرایط  
مادی جدید  
آن‌ها را با حقوق  
جدید آشنا  
می‌ساخت که  
بخشی از آن در  
اولین قانون  
اساسی ایران  
تجلی می‌یافت.

نزدیک به ۱۸ سال از عمرم را در شرکت‌های ساختمانی و پروژه‌های عمرانی مشغول به کار بوده‌ام، بارها و بارها شاهد نادیده و ضایع شدن این «حق»های قانونی بوده‌ام. مجموعه‌ای از این «حق»ها در قانون کار کشور قرار دارند. این قانون کار پیشینه‌ای طولانی دارد و در اثر مبارزات حاد و شدید کارگران و مزدبگیران ایران به کارفرمایان و دولت وقت در سال ۱۳۲۵ خورشیدی تحمیل شد. این قانون به کارفرمایان بخش خصوصی و دولت یعنی کارفرمای بزرگ یادآور می‌شد که کارگران و فروشندگان نیروی کار به مثابه انسان‌های دارای حق بایستی از این امتیاز اجتماعی برخوردار گردند. ساعت کار آن‌ها محدودی داشته و بهره‌کشی از آن‌ها دارای حد و مرزی باشد. کارگران حق دارند از مرخصی، دستمزد متناسب با کار و هزینه‌های اجتماعی برخوردار باشند، از حق ایمنی و بهداشت کار استفاده کرده و در پایان هر سال از عیدی و حقی به نام سنوات ماهیانه و یا سالیانه بهره‌مند گردند. کارگرانی که در مشاغل جانفرسا و خطرناک مشغول به کارند بایستی از حق بازنشستگی زودتر از موعد نسبت به دیگر کارگران استفاده کرده و در لیست مشاغل سخت و زیان‌آور به حساب آیند. کارگران و نیروی کار زن بایستی از مرخصی دوران زایمان برخوردار گردند و... در آخرین مرحله همه‌ی نیروهای کار پس از گذراندن ۳۰ سال تلاش از حقی به نام بازنشستگی برخوردار شوند. این قانون مانند قوانین کار که بر سر آن مبارزه شده موظف به در نظر گرفتن بیمه‌های تامین اجتماعی برای درمان، هزینه‌ی پس از فوت، بازنشستگی و یا حق مستمری برای بازماندگان درجه یک کارگران و فروشندگان نیروی کار است.

بخش دیگری از «حق»ها هست که در قانون کار درج نگردیده و مبارزه برای آن در دستور کار کارگران پیشرو و فعالین کارگری قرار دارد. این حقوق را نمی‌توان تنها در عرصه‌ی ملی در نظر گرفت. چراکه رابطه‌ی بین کار و سرمایه رابطه‌ای جهانی است. رابطه‌ای است که از قرن چهاردهم میلادی از دل مناسبات و شیوه‌ی تولید فئودالی زاده شده و با تحولات اقتصادی و سیاسی در جوامع اروپایی رشد نمود. در قرن‌های پانزدهم تا هفدهم میلادی، با از بین رفتن قیود و محدودیت‌های فئودالی، رابطه‌ی کار و سرمایه بیشتر رشد کرد و جای پای خود را در شهرها محکم نمود. زمین‌های مشاعی و شخصی از دهقانان به زور گرفته شد و بخش مهمی از آن‌ها به عنوان نیروی کار آزاد به شهرها رانده شده و بقیه به صورت کارگر مزدبگیر کشاورزی در روستاها باقی ماندند. نیروی کار در شهرها عموماً در کارخانه‌های عظیم تازه

سربرآورده شده شکل گرفت و اولین نسل از طبقه‌ی کارگر شهری در کارخانه‌های ریسندگی و بافندگی، فولادسازی‌ها، شیشه‌پزی‌ها و کاغذسازی‌ها پدید آمد. در این جا و در این مقطع تاریخی، تنها «حق» کارگران زن، مرد و حتی کودک، دستمزدی بود که به صورت روزانه یا هفتگی پرداخت می‌گردید؛ دستمزد ناچیزی که در مقابل بیش از ۱۰ ساعت کار پرداخت می‌شد. بخشی از این دستمزد بابت جریمه‌های مختلف کسر می‌گردید و این باعث می‌شد تا کارگران عموماً نیمه‌گرسنه، ژنده‌پوش و فاقد امکانات اولیه رفاهی باشند. دستمزدها توسط سرمایه‌داران تصویب می‌شد و میزان آن‌ها تنها برای زنده ماندن و کار کردن کارگران محاسبه شده بود. کارگران تنها می‌توانستند نان روزانه، نوشیدنی‌های بی‌کیفیت و سیب‌زمینی و گهگاه مقداری ماهی یا گوشت نم‌کسود تهیه کنند. دستمزدهای پایین بر روی نوع و محل سکونت طبقه‌ی کارگر تاثیر مستقیم داشت. محلات زیست‌گاه کارگران مجموعه‌ای از خانه‌های ویلایی یا آپارتمان‌های کوچک و در کنار هم ساخته شده‌ای بود که در کوچه پس‌کوچه‌های باریک و تو در تو واقع می‌گردید. فاضلاب در کوچه‌ها روان بود و بوی نم و تعفن با هم درآمیخته بود. شهرک‌ها یا محله‌های کارگری در حاشیه‌ی شهر و یا در نزدیکی کارخانه‌ها واقع گردیده بود تا از مرکز شهر و یا محلات ثروتمند نشین دور باشد. بهداشت در این محلات در حداقل ممکن قرار داشت و کارگران به دلیل پایین بودن دستمزد و در نتیجه فقر، از دسترسی به پزشک و دارو محروم بودند و بسیاری از آن‌ها پس از چند سال دچار بیماری‌هایی از قبیل سل، رماتیسم و ورم مفاصل می‌شدند. بخش عمده‌ای از طبقه‌ی کارگر نمی‌دانست که بر اساس کار و زحمت آن‌ها است که ثروت سرمایه‌داران افزون می‌گردد، در نتیجه‌ی ارزش افزایی آن‌ها در پروسه‌ی کار است که کاخ‌ها و آپارتمان‌های لوکس، ظروف گرانبها و البسه‌ی ابریشمی و جواهرات گرانبها در نزد خانواده‌های طبقه‌ی سرمایه‌دار (بورژوا) انباشته می‌گردد. بخش‌هایی از کارگران دارای ریشه‌ی شهری بودند. آن‌ها صنعتگران و استادکارانی بودند که در اثر گسترش صنایع و تمرکز صنعت بزرگ در برابر صنعت کارگاهی و تک‌محصول، ورشکسته و به کارگران مزدبگیر تنزل پیدا کرده بودند. اینان اولین لایه‌هایی بودند که از آگاهی اولیه‌ی طبقاتی نسبت به شرایطشان و تقابل با سرمایه و سرمایه‌داران برخوردار بودند؛ چرا که پیش از آن در انجمن‌های صنفی گرد آمده و مبارزه کرده بودند. آگاهی اولین شرط شناخت حق و مبارزه برای به دست آوردن آن است.

«سلطه» در  
اروپای قرن  
نوزدهم و ابتدای  
قرن بیستم  
مجبور شد تا  
پذیرد  
دموکراسی  
خواست اکثریت  
مردم است و  
می‌تواند با  
پذیرش بخشی از  
آن، به موج  
توفان‌زای انقلاب  
اجتماعی مه‌ار  
زند.

گئورگ فردریش ویلهلم هگل از اولین نظریه‌پردازان مسئله‌ی حق در جامعه‌ی سرمایه‌داری بود. او در سال ۱۸۲۱ میلادی در کتاب «عناصر فلسفه حق یا خلاصه‌ای از حقوق طبیعی و علم سیاست» که مجموعه‌ای از درس‌گفتارهای وی در دانشگاه برلین بود، به طور مشخص به مسئله‌ی حقوق طبیعی و سیاسی در جامعه‌ی مدرن سرمایه‌داری می‌پردازد. هگل از نظر فلسفی ایده‌آلیست بود و تبیین جهان را بر اساس منشأ ذهنی یا به عبارتی روح مطلق حاکم بر هستی انجام می‌داد. اما در عین حال فیلسوفی بود که به درستی به تفاوت‌های جامعه‌ی سرمایه‌داری با جوامع پیشین خود در مسایل روبنایی پی برده و این مسایل را ناشی از حرکت دائمی می‌دانست، حرکتی که از تضادهای مادی نشأت می‌گرفت. در بحث حق، هگل معتقد بود که حق بایستی «تعریف» گردد و این تعریف یا مجموعه‌ای از تعریف‌ها باید حکم‌های کلی را در بر گیرد. مثال او در این زمینه حقوق در رم باستان بود. او معتقد بود: «بدین ترتیب مثلاً در حقوق رم، تعریف انسان ممکن نخواهد بود، زیرا این تعریف برده را در بر نمی‌گیرد و حقیقت امر این است که جایگاه قانونی برده در این تعریف را بی‌اعتبار می‌سازد.»<sup>۱</sup> هگل خودآگاهی را دلیل مهمی برای شناخت حق می‌دانست و پیش‌زمینه‌ی آن را آزادی اراده تلقی می‌کرد. او اراده را شکل ویژه‌ای از فکر کردن می‌دانست: «هنگامی که من به موضوعی فکر می‌کنم، آن را به فکر تبدیل می‌سازم و آن را از کیفیت حسی محروم می‌سازم؛ آن را به چیزی تبدیل می‌کنم که از بنیاد و بی‌واسطه از آن من است... رویکرد عملی با فکر آغاز می‌شود، یعنی با خود من و چنین می‌نماید که در آغاز [با جهان] رودررو باشد، زیرا بی‌درنگ جدایی را بنیان می‌نهد. من تا آن جا که فاعل یا فعال باشم، یعنی تا آن جا عمل کنم، خود را معین می‌سازم و معین ساختن خویش دقیقاً، یعنی وضع کردن تفاوت»<sup>۲</sup>. بحث هگل بر اراده و مقدم بودن آن بر درک مادی از وجود حق، او را به خودآگاهی انسان از حقی که دارد می‌رساند. او به درستی به فکر و تقابل آن با جهان بیرونی مادی می‌رسد اما در منشأ آگاهی انسان وارونه می‌نگرد. او در ادامه‌ی این بحث دولت را تجلی جامعه می‌داند و خانواده و جامعه‌ی مدنی را از تقسیمات دولت برمی‌شمرد. در حقیقت هگل حقوق واقعی را به دولت منتقل کرده و آن را «ایده‌ی واقعی» جامعه قلمداد می‌نمود. او دولت را تجلی جامعه‌ی مدنی یا جامعه‌ی بورژوازی می‌دانست و حقوق سیاسی و مدنی آن را تجلی کل جامعه می‌دید. بر خلاف هگل و در مسیری معکوس، مارکس و انگلس شناخت و آگاهی از حق را از دل مناسبات سرمایه‌داری بیرون

۱ عناصر فلسفه حق یا خلاصه‌ای از حقوق طبیعی و علم سیاست - گئورگ ویلهلم فردریش هگل - مهبد ایرانی طلب - نشر قطره - تهران - ۱۳۷۸ - ص ۲۵

۲ عناصر فلسفه حق...، ص

۳۴



می‌کشیدند. فردریش انگلس که خود به عنوان نماینده‌ی کارخانه‌ی پدر و شرکای وی به منچستر انگلستان رفته و شاهد کار و زندگی طبقه‌ی نوپای کارگر در بخش صنعت و خدمات بود و زندگی نکبت‌بار این خیل عظیم انسانی را در شهرک‌ها و حاشیه شهر در لایه‌ای از غبار ذغال سنگ و شیرآبه‌های فاضلاب شهری دیده بود، آگاهی از حق را طور دیگری تحلیل می‌کرد. جنبش کارگری انگلستان چارتریست (منشورگرایان) توجه او را به دلایل آگاهی از حق و مبارزه برای به دست آوردن آن معطوف کرد. او در جریان کار در روزنامه‌های منتقد و آزادی‌خواه با فیلسوف جوان کارل هاینریش مارکس که او هم برای حقوق، قوانین و سیاست‌گذاری دولت‌ها دنبال ریشه‌ای دقیق‌تر می‌گشت، آشنا شد. پیش از این، مارکس که روزنامه‌نگاری دموکرات و رادیکال بود، به نقد دیدگاه‌های هگل درباره‌ی سیاست و حقوق دست زده بود. مارکس بیست و پنج ساله پی برده بود که قوانین حقوقی که صرفاً به دست نمایندگان مجلس یا دولت و شاه تصویب می‌شوند، بازتاب و انعکاس منافع اقتصادی آن‌ها است و نه در جهت رفاه و آزادی‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی توده‌های مردم. به همین دلیل، بر خلاف هگل دولت را تجلی جامعه نمی‌دانست و برای حقوق مدنی درکی متفاوت از فیلسوف بزرگ آلمانی داشت. مارکس در نوشته‌ای تحت عنوان «نقد فلسفه‌ی حق هگل» به این نتیجه می‌رسد که این دولت نیست که مردم و جامعه‌ی مدنی را ایجاد می‌کند، بلکه توده‌ی مردم و اعضای جامعه‌ی مدنی هستند که به دولت موجودیت می‌دهند. او می‌نویسد: «بنابراین، تا آن‌جا که افراد حاملان کارکردها و قدرتهای دولت هستند، باید آن‌ها را در پرتو کیفیت اجتماعی و نه فردی‌شان مد نظر قرار داد».<sup>۳</sup> مارکس در این‌جا است که به انسان به عنوان موجود انسانی دارای حق نگاه می‌کند و در ادامه‌ی مطلب، دموکراسی را در برابر استبداد سلطنتی آلمان مطرح می‌سازد. یعنی دیدگاهی که حق آزادی بیان و قلم و حق تلاش برای اعمال نظرات اکثریت جامعه را مطرح می‌سازد. او در تعریف دموکراسی به عنوان مظهر حق خواهی انسان مدرن، این مفهوم را نه انتزاعی بلکه مرتبط با خود انسان در نظر می‌گیرد: «دموکراسی از انسان آغاز می‌شود و دولت را به انسان عینیت یافته بدل می‌کند».<sup>۴</sup> مارکس و انگلس در مطالعات مشترک خود بر سر نقد فلسفه‌ی هگلی و بررسی روند تکامل اجتماعی انسان‌ها و این که آگاهی در جهت جنبش مطالبه‌ی حق از کجا می‌آید، به یک نتیجه مهم رسیدند: «این آگاهی نیست که زندگی را تعیین می‌کند، بلکه این زندگی

۳ کارل مارکس و دیدگاه‌های او - جلد اول - مرتضی محیط - نشر اختران - چاپ اول - تهران - ۱۳۸۲ - ص ۱۳۸

۴ کارل مارکس و دیدگاه‌های او... ص ۱۳۹

است که آگاهی را تعیین می‌کند. در روش برخورد اول، نقطه عزیمت، آگاهی است که به منزله‌ی فرد زنده گرفته می‌شود. در روش برخورد دوم، که با زندگی واقعی دمساز است، نقطه عزیمت خود افراد زنده است، و آگاهی صرفاً به عنوان آگاهی آن‌ها در نظر گرفته می‌شود. این روش برخورد فاقد مفروضات نیست. از مفروضات واقعی آغاز می‌کند و آن‌ها را حتی برای یک لحظه ترک نمی‌کند. مفروضات آن‌ها انسان‌ها هستند، اما نه در یک تنهایی و انزوا یا جمود خیالی، بلکه تحت شرایط معین در پروسه انکشاف واقعی و به لحاظ واقعی قابل درک».<sup>۵</sup> جنبش کارگری انگلستان، و جنبش کارگران معدن کار در فرانسه و انگور کارانِ بازل در آلمان برای آن‌ها شاهدی بودند بر این مدعا. پرولتاریای محروم از آموزش و آگاهی، با چراغ زندگی مادی‌اش در پروسه‌ی کار و زحمت به درکی حداقلی می‌رسد که سرمایه‌داری حق او را در زندگی و رفاه دزدیده و غارت کرده است. این مضمون درونی اندیشه و درک فلسفی بود که ماتریالیسم تاریخی نامیده شد و در کار مشترکی بین آن دو تحت عنوان «ایدئولوژی آلمانی» جمع‌بندی گردید.

به طبقه‌ی کارگر اروپا بازمی‌گردم. مبارزه‌ی کارگران بر سر حقوق اساسی‌شان از آگاهی طبقاتی ناشی می‌گردید که از زندگی عینی و مادی‌شان نشأت می‌گرفت و در شکل اعتصاب تجلی پیدا می‌کرد. اما این جنبش با شکل دیگری از آگاهی تکمیل می‌شد. بخش مهمی از چند و چون این آگاهی نزد اندیشمندان طبقات دیگر بود، اندیشمندانی که حاضر بودند آگاهی‌شان را در اختیار زحمت‌کشان جامعه قرار دهند. مجموعه‌ای از نوشته‌ها و فعالیت‌های عملی این اندیشمندان جدا شده از طبقه‌ی اجتماعی‌شان بود که در ارتقا و سازمان‌یابی کارگران نقش مهمی را ایفا کرد. در این‌جا جنبش برای به دست آوردن حق وارد مرحله‌ی تازه‌ای گردید. انقلاب اجتماعی برای سرنگونی سلطه‌ی سرمایه‌داری را هدف خود قرار داد. در عرصه‌ی حقوق صنفی، مبارزه برای بالا بردن دستمزدها و کاهش ساعات کار، اولین شکل از مبارزه بر سر حق بود. بهداشت در محیط کار، برپایی کودکستان برای نوزادان کارگران، مرخصی زایمان برای کارگران زن، تامین مسکن مناسب برای کارگران و پایان دادن به کار کودکان از جمله مبارزاتی بود که حقوق و امتیازات تازه‌ای را برای کارگران و مزدبگیران به ارمغان می‌آورد. از پرتو این مبارزه جنبش‌های دیگری رشد کرده و جهانی شدند و در نتیجه‌ی آن قوانین جدید با زور و فشار توده‌های انسانی به تصویب رسیدند. سرمایه‌داران بزرگ که گستره‌ی فعالیت‌های اقتصادی آن‌ها از مرزها می‌گذشت و در اتحادیه‌های

۵ ایدئولوژی آلمانی - کارل مارکس، فردریش انگلس - ترجمه عبدالله مهتدی - انتشارات حزب کمونیست ایران - آبان ۱۳۷۲ - نوامبر ۱۹۹۲ (نسخه اینترنتی) - صص ۲۰ و ۲۱

بزرگ سازمان می‌یافته و متمرکز می‌شدند، مجبور می‌گردیدند تا در برابر بخشی از این مبارزه بر سر حقوق انسانی عقب نشینی کنند. شناخت توده‌های مردم اروپا از حقوق شهروندی و یا طبقاتی‌شان منجر به شکل‌گیری یک مجموعه انقلاب قهرآمیز بین سال‌های ۱۸۳۰ تا ۱۸۷۱ در کشورهای قاره‌ی اروپا گردید. این انقلاب‌ها تلفیقی از خواست‌های دموکراتیک و ضداستبدادی و علیه سلطه‌ی پادشاهان مستبد و خواست‌های طبقاتی علیه بورژوازی قدرتمند کشورها بود. «سلطه» در اروپای قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم مجبور شد تا بپذیرد دموکراسی خواست اکثریت مردم است و می‌تواند با پذیرش بخشی از آن، به موج توفان‌زای انقلاب اجتماعی مهار زند. سرمایه‌داری اروپا حتی برای کنترل هر چه تمام‌تر این انقلاب اجتماعی و گسترش حوزه‌ی سرمایه‌گذاری و غارت منابع، به جنگ متوسل گردید. جنگی که خصلت و شکل جهانی یافت و بین سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸، ویرانی و کشتار را برای میلیون‌ها انسان بی‌دفاع به ارمغان آورد. اما حق داشتن صلح، خود به خواسته‌ی جدید تبدیل گردید که از ابتدای جنگ مزبور به خواست مهم جریانات و عناصر جنبش کارگری و مدنی تبدیل گردید.

اما در جنبش دست‌یابی به حقوق مدنی و طبقاتی در بیرون از مرزهای اروپا داستان شکل دیگری به خود گرفت: دنیای شرق دنیای استبداد بود. استبدادی چندهزارساله که با سیستم‌های سیاسی سلطنتی موروثی بر میلیون‌ها دهقان و پیشه‌ور حکم رانده بود. گرچه جوامع کشورهای شرقی با هم تفاوت‌هایی داشتند اما دنیای همه‌ی آن‌ها کهن بود و تعریف «حق» در آن‌ها محدودیت‌های فراوانی داشت. این محدودیت‌ها از استبداد ساختاری آن‌ها ناشی می‌شد. چین، هند، ایران، ژاپن و امپراطوری عثمانی تحت سلطه‌ی زمینداران بزرگ یا عشایر کوچ نشین قرار داشتند. هر دو گروه از حکمرانان با خشونت فیزیکی و استفاده از ایدئولوژی مذهبی و بی‌اعتنا به مشارکت عمومی، حاکمیت خود را ادامه می‌دادند. حقوق مندرج در مجموعه قوانین این کشورها سنتی و مبتنی بر خراج‌گزاری و زمینداری آسیایی بود. در جوامعی چون ایران، قانون عملاً خود حکومت بود و حکومت در شاه یا سلطان خلاصه می‌شد. به همین دلیل، شاه مالک تمامی زمین‌های زراعی، باغ‌ها، شبکه‌ی آبرسانی، مال‌التجاره و ثروت‌های منقول و غیرمنقول مردم بود. سلسله‌ی قاجار که در قرن هیجدهم و نوزدهم میلادی بر ایران حکومت می‌نمود، دقیقاً دارای چنین ویژگی‌ای بود. در این دوران، مناسبات زمینداری با روابط ویژه‌ای بین مالک و زارع تحت نام «مزارعه» حاکم بود. این شکل از

در لوائح آقا  
شیخ فضل‌الله  
آمده بود که چرا  
مشروطه‌خواهان  
می‌گویند ای  
کاش: «این همه  
گوسفند و شتر  
در عید قربان  
نمی‌کشتند و  
قیمت آن را  
صرف پل‌سازی و  
راه‌پردازی  
می‌کردند»

**این سلطه از  
برابری و ایجاد  
یک جامعه‌ی  
دموکراتیک و  
آزاد همیشه  
هراسیده است.  
چرا که آگاهی  
طبقاتی و ملی را  
مقدمه‌ی نابودی  
خوبش دیده  
است.**

زمینداری نظام ارباب و رعیتی نامیده می‌شد. کار در نظام ارباب و رعیتی به وسیله‌ی ابزارهای عقب افتاده صورت می‌گرفت و قرن‌ها بود که هیچ تغییری در آن رخ نداده بود. ایران در دهه‌ی اول قرن نوزدهم میلادی و به دلیل جنگ‌های دوره اول و دوم با روسیه به طور مستقیم در رابطه با اروپاییان قرار گرفت و سرمایه‌داری انگلیسی که اکنون در حال انحصاری و جهانی شدن بود، به آن وارد شد. سرمایه‌داری انحصاری در پی به دست آوردن بازارهای وسیع برای فروش کالاها و غارت مواد خام بود. این پروسه، ایرانیان را با مناسبات جدیدی آشنا می‌نمود. غارت منابع و پدید آمدن بازار برای انبوهی از کالاهای مصرفی باعث شد تا صنایع کوچک در رقابت با صنعت بزرگ بورژوازی نابود شده و مبارزه‌ی عملی بر سر «حق» حفظ مالکیت خصوصی بومی و «حق» حفظ بازارها صورت بگیرد. اما این مبارزه لزوماً و جبراً نیاز به ایدئولوژی جدیدی داشت که بومی و سنتی نبود و از حقوق انسانی صحبت می‌کرد که جامعه‌ی مدنی بورژوازی را در درون خود داشت. گرچه مناسبات ایران زمینداری بود و رشد و توسعه‌ی سرمایه‌داری از طریق انباشت اولیه سرمایه شکل نپذیرفته بود، اما کشور در مدار بازار جهانی سرمایه قرار داشت. این موضوع باعث شد تا در مناسبات زمینداری تغییراتی رخ داده و تولید محصولات کشاورزی ماهیت تجاری پیدا کند. در نتیجه قدرت شاه از نظر اقتصادی دچار تزلزل گردید و طبقه‌ی جدیدی در جامعه شکل گرفت که خواست‌های تازه‌ای داشت. جنبش مردمی برای تاسیس عدالت‌خانه مبنی بر حقوق مدنی و پارلمان (دارالشورا) نتیجه‌ی این روند بود. اگر تا دیروز ایرانیان از حقوق اجتماعی مدنی بی‌بهره بودند، اما امروز شرایط مادی جدید آن‌ها را با حقوق جدید آشنا می‌ساخت که بخشی از آن در اولین قانون اساسی ایران تجلی می‌یافت. اما این قانون از روی قانون اساسی فرانسه‌ی ۱۸۳۰، بلژیک سال ۱۸۳۱ میلادی و به روایتی از قانون اساسی کشورهای بالکان برداشت شده بود. قوانین اساسی نامبرده بازتاب تحولات اقتصادی-اجتماعی و سیاسی کسورهایی بودند که گذار از دوران زمینداری به مناسبات بورژوازی را طی کرده و نیازمند ایجاد نظام حقوقی و سیاسی متناسب با روابط جدید اقتصادی اجتماعی بودند و عموماً رژیم سیاسی آن‌ها جمهوری بود. این در حالی بود که ایران هنوز تحت روابط زمینداری شرقی و تحت سلطه‌ی سیاسی رژیم موروئی قرار داشت. از طرف دیگر نقش و قدرت شاه در این قانون پررنگ بود و حقوقی بالاتر و ویژه‌تر از بقیه ایرانیان شهری و روستایی داشت. برای مثال طبق اصل ۳۵ متمم قانون مزبور، سلطنت

موهبتی الهی بود که از طرف مردم به شاه تفویض می‌گردید. این اصل به شاه نقشی مذهبی و آسمانی می‌داد. جالب آن‌جا است که این اصول تا پایان عمر رژیم سلطنتی پهلوی در قانون اساسی ایران باقی ماند. انتخابات که امری دموکراتیک و حقی مدرن با شرکت آگاهانه‌ی توده‌ی مردم محسوب می‌شد تناقض این قانون با شرایط ایران بود. بخش وسیعی از کشور را زاد و بوم روستاییان و عشایر تشکیل می‌داد و بخش مهمی از ایرانیان از داشتن سواد خواندن و نوشتن و آگاهی سیاسی محروم بودند. تنها جنبش مشروطه‌خواهی بود که چشمان توده‌های شهرنشین در چند شهر بزرگ و متوسط را باز نموده بود و به همین دلیل بیشتر نمایندگان دور اول مجلس شورای ملی را اصناف و تجار تشکیل می‌دادند که از بخش‌های پیشرو جنبش اجتماعی شهرها بودند. بنا به دلیل فوق‌الذکر، رای‌گیری در بسیاری از مناطق دور افتاده و شهرهای کوچک یا روستاها غیر قابل اجرا بود و یا از رای‌دهندگان به راحتی می‌شد سوءاستفاده کرد. این تناقض باعث می‌گردید به راحتی حق تعیین سرنوشت سیاسی و حقوقی مردم نادیده گرفته شود. در چنین شرایطی و با چنین کمبودها و تناقضاتی بود که نهادهای دموکراتیک شهری متناسب با بافت اجتماعی شهرها و خواست‌های مردم شکل گرفتند. این نهادها «انجمن» نامیده می‌شدند. انجمن‌ها گروه‌هایی از روشنفکران، روحانیون متمایل به مشروطیت و صنعتگران خرد و تجار رادیکال بودند که سازمان‌های علنی را پدید آورده بودند. این انجمن‌ها رادیکال‌تر از مجلس و نمایندگان‌اش بودند و با شاه، دربار قاجار، روحانیون راست‌گرای ضدمشروطیت و زمینداران بزرگ سرستیز و مبارزه داشتند. انجمن‌ها دو گروه بودند. گروه اول انجمن‌های ایالتی در شهرهای اصلی و انجمن‌های محلی.<sup>۶</sup> این‌ها انجمن‌ها رسمی بودند و کار نظارت بر انتخابات را برعهده داشتند. گروه دوم انجمن‌های مردمی بودند که دربرگیرنده‌ی گرایش‌های سیاسی یا اصناف و یا اقلیت‌های مذهبی می‌شدند. این انجمن‌ها در شهرهای بزرگ چون تهران، رشت، تبریز، قزوین و مشهد ایجاد گردیدند. انجمن‌های تبریز و رشت تحت نفوذ جمعیت‌های مخفی‌ای بودند که عموماً اعضای آن‌ها را سوسیال دموکرات‌ها تشکیل می‌دادند. انجمن تبریز تحت کنترل دو گروه مخفی بود که یکی از آن‌ها به طور مستقیم با جریان مارکسیستی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در قفقاز ارتباط داشت و ادبیات سیاسی آن‌ها شامل نشریات و کتاب را وارد ایران می‌نمود.<sup>۷</sup> انجمن‌ها بر خلاف مجلس در بین توده‌های مردم کار سیاسی و تبلیغی می‌کردند و حقوق دموکراتیک

۶ انقلاب مشروطه‌ی ایران  
(۱۹۰۶-۱۲۸۵/۱۹۱۱-۱۲۹۰)  
ژانت آفاری- ترجمه رضا  
رضایی- نشر بیستون-  
۱۳۸۵-صص ۱۰۴ و ۱۰۵

۷ پیدایش نخستین  
جمعیت‌های مخفی و  
سیاسی در ایران  
۱۸۵۸-۹۷/۱۳۱۴-۱۲۷۵-تقی  
شاهین- ترجمه رحیم ربیس  
نیا- نشر پژوهنده- تهران  
۱۴۰۰-صص ۱۳۷-۱۴۳



مردم را یادآور شده به کارهای عملی از جمله تظاهرات خیابانی، تحصن، چاپ اعلامیه و جزوه دست می‌زدند. بخش مهمی از کسانی که از هدف‌های جنبش مشروطه‌خواهی و حقوق اجتماعی‌شان آگاه گردیدند، از طریق انجمن‌ها به این آگاهی رسیدند. انجمن‌ها پا را از مجلس و نمایندگان‌اش فراتر نهادند و بحث برابری اجتماعی زنان با مردان و حقوق زنان و همچنین برابری اقلیت‌های مذهبی با مسلمانان را پیش کشیدند، زیرا زمینه‌های اجتماعی این خواست‌ها در جامعه پدید آمده بود. انجمن‌ها در عین حال اهرم‌های فشار بر مجلس نیز بودند تا قوانین مترقی را به تصویب برسانند و اختیارات شاه و دربار را محدودتر سازند. انجمن رشت در مبارزه و تحصن دهقانان گیلانی علیه مالکان بر سر لغو سنت تیولداری شرکت داشتند و از حقوق دهقانان در برابر زمینداران به دفاع پرداختند. یا انجمن تبریز برای کاهش قیمت کالاهای مصرفی گام مهمی برداشت و حتی به تنبیه ملاکین و تجاری که غله را احتکار کرده بودند دست زد. انجمن تبریز دارای نشریه‌ای بود که افکار خود را در آن انتشار می‌داد. در این نشریه از حق آزادی بیان و مشاوره سیاسی دفاع می‌گردید.<sup>۸</sup>

بخشی از روحانیت مذهبی که از نظر طبقاتی ریشه در مناسبات ارباب رعیتی و مالکیت بر زمین داشت، در قبال این شرایط جدید و استقرار مفاهیم جدید اجتماعی موضع‌گیری کرد. شکل‌گیری انجمن‌هایی از اقلیت‌های مذهبی و پشتیبانی مشروطه‌خواهان از حقوق برابر شهروندی برای یهودیان، ارامنه و زرتشتیان از جمله در شب‌نامه پخش شده‌ی سوسیال دموکرات‌های رشت<sup>۹</sup> و تلاش برای گنج‌نیدن اصل هشتم در متمم قانون اساسی مبنی بر آن که «هالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی‌الحقوق خواهند بود» خشم و واکنش بخشی از روحانیت سنتی و متکی به قوانین شرعی را برانگیخت. شیخ فضل‌الله نوری نماینده‌ی این گروه اجتماعی بود که اقلیت‌های مذهبی را درجه دوم تلقی کرده و شامل قانون نمی‌دانست. او به همراه همفکران‌اش در تاریخ ۳۱ مرداد ۱۲۸۶ خ. ۲۲ ژوئن ۱۹۰۷ م. به حرم عبدالعظیم در تهران متحصن شدند و روز بعد اقدام به انتشار نشریه‌ای تحت عنوان لوائح آقا شیخ فضل‌الله نمودند. در لوائح آمده بود که چرا مشروطه‌خواهان می‌گویند ای کاش: «این همه گوسفند و شتر در عید قربان نمی‌کشند و قیمت آن را صرف پل‌سازی و راه‌پدازی می‌کردند»<sup>۱۰</sup>. یا آن که نارضایتی خود را از ورود «جماعت زردشتی‌ها در خانه خدا» ابراز داشتند.<sup>۱۱</sup> انتشار کتاب‌های گمراه‌کننده مانند «ولتر فرانسوی که این همه ناسزا به انبیا

۸ انقلاب مشروطه ی ایران (۱۹۰۶-۱۲۸۵/۱۹۱۱-۱۲۹۰) ... ص ۱۱۲

۹ انقلاب مشروطه ی ایران (۱۹۰۶-۱۲۸۵/۱۹۱۱-۱۲۰۰) ... ، ص ۱۱۰

۱۰ لوائح آقا شیخ فضل‌الله نوری- به کوشش هما رضوانی- نشر تاریخ ایران- تابستان ۱۳۶۲- ص ۲۸

۱۱ لوائح آقا شیخ فضل‌الله نوری... ص ۲۹

علیهم‌السلام»<sup>۱۲</sup> گفته را حرام می‌دانستند و خواهان اعمال سانسور بر کتاب و نشریات بودند. از سوی دیگر، انجمن‌ها و به طور مشخص انجمن تبریز که ۳۰۰۰ عضو داشت، بر تصویب متمم قانون اساسی پای می‌فشردند و این نبرد بین مطالبه‌کنندگان حقوق مدنی جدید و نیروهای حفظ وضعیت موجود یا گذشته به شکل حادی درآمد. این واقعه چنان پرسروصدا شد که دو نفر از روحانیون میانه‌رو یعنی محمد طباطبایی و عبدالله بهبهانی به حرم عبدالعظیم رفته از نوری خواستند تا به تحصن پایان داده به تهران بازگردد. اما نوری در پاسخ آن‌ها سه شرط را برای بازگشت مطرح نمود: ۱- همه‌ی نمایندگان مجلس باید مسلمان با تقوا باشد و هیچ غیرمسلمانی نماینده‌ی مجلس نباشد ۲- قوانین مجلس همه باید طبق قوانین اسلام باشند و آزادی‌هایی چون آزادی نشر و مطبوعات بایستی ملغی گردد ۳- سخنرانانی که شک بر بایی بودن آن‌ها باشد از رفتن به مجلس وعظ نهی گردند. خواست‌های نوری درست در تقابل با خواست‌های سیاسی اجتماعی جنبش مشروطیت بود. یعنی مخالفت با حق برابری شهروندی، حق آزادی مطبوعات و کتب و...

جنبش مشروطیت با بمباران مجلس شورای ملی و کشتار و سرکوب آزادی‌خواهان وارد فاز جدیدی گردید. مبارزه‌ی مسلحانه‌ی انقلاب در آذربایجان، گیلان، مازندران و کرمانشاه در طول یک سال که عموماً بر محور رهبری سوسیال دموکرات‌ها می‌چرخید، پاسخی به شرایط تحمیل شده از سوی سلطه‌گران استبدادی بود. اما دخالت دولت‌های امپریالیستی روسیه تزاری و انگلستان و وارد کردن عناصر سازشکار که عموماً زمینداران بزرگ بودند، مسیر جنبش را تغییر داد. خواست‌ها و مطالباتی که بورژوازی تجاری ایران در این جنبش برای منافع طبقاتی‌اش پیش می‌برد، مطالباتی را که توده‌ی مردم و در راس آن‌ها سوسیال دموکرات‌ها در انجمن‌ها به حرکت درآورده بودند، مغلوب سازش بازماندگان رژیم وقت و زمینداران بزرگی چون سردار اسعد بختیاری و محمد ولی خان سپهدار تنکابنی و عبدالمجید میرزا عین‌الدوله کرد. اما با این وجود جنبش حقوق انسانی بر اساس نیازهای جامعه راه خود را طی کرد.

کشور ایران از فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان تا به قدرت رسیدن رضا شاه و از شروع سلطنت استبدادی او تا سرنگونی‌اش به دست متفقین و طی یک دوره‌ی ۱۲ ساله‌ی دموکراسی نسبی، شاهد جنبش اجتماعی عظیمی بود، جنبشی که بارها با خشونت و در زیر سایه استبداد سیاسی سرکوب شد.

این جنبش مطالبات اجتماعی فراوانی را در بر داشت. حق برابری زنان با مردان در امور فردی و اجتماعی، حق برای دهقانان که هزاران سال استثمار شده و مانند حیوان با آن‌ها رفتار شده بود، حق برای اقلیت‌های مذهبی که در شهرهای مختلف بنا به منافع حاکمان یا دستگاه مذهبی سرکوب و قتل عام شده بودند و شهروند درجه چندم به شمار می‌آمدند، حق برای کارگران کارگاه‌های بی‌شمار و کارخانه‌های تازه تاسیس که بیش از ۱۰ ساعت کار کرده و فاقد امنیت شغلی و بیمه و درمان بودند، حق برای ذهن میلیون‌ها ایرانی که از داشتن سواد و آموزش محروم بودند، حق شهروندی برای ایرانیانی که از داشتن کار، مسکن، بهداشت و رفاه متناسب با یک انسان محروم بودند و تن به مهاجرت به کشورهای همسایه داده بودند. سلطه‌ی ناشی از استبداد هر بار این جنبش حق طلبانه را کوبیده، عناصر فعال آن را کشتار کرده و یا به زندان انداخته است. سلطه‌ی استبدادی با سانسور کتاب و مطبوعات، جامعه را از دانستن محروم کرد. با ساختن دستگاه عریض و طویل امنیتی و زندان، پیشروان روشنگر اجتماعی را به اسارت کشانید. این سلطه از برابری و ایجاد یک جامعه‌ی دموکراتیک و آزاد همیشه هراسیده است. چرا که آگاهی طبقاتی و ملی را مقدمه‌ی نابودی خویش دیده است.

مبارزه علیه استبداد ساختاری در ایران متضمن شناخت دقیق از جامعه و مناسبات سلطه است. تاریخ مبارزه‌ی اجتماعی از پدیداری سرمایه‌داری در جهان تا کنون، در هر بخش از این پهنه‌ی خاکی تجربه‌ی خاص خود را داشته است. اما در جوامع استبدادی تا مسئله‌ی حقوق دموکراتیک حل نگردیده و نقد از ایدئولوژی حاکم به صورت علنی و آشکار صورت نپذیرد، مسئله‌ی طبقاتی نیز حل نخواهد شد. استبداد ساختاری مانع سازمان‌یابی اجتماعی و مبارزه‌ی طبقاتی است. استبداد ساختاری با استفاده از سانسور، جامعه را از ارتباط با دنیای آزاد اطلاعات و اخبار، دنیای روشنگری و انتقاد تئوریک محروم می‌کند. سلطه در این جوامع در برابر کلیه‌ی حقوق شهروندی ایستاده و به همین دلیل، این تقابل را می‌توان به مثابه تضاد عمده دانست؛ تضادی که با حل آن، راه برای حل تضاد اساسی یعنی تضاد کار و سرمایه هموارتر خواهد شد. ■



با وجود تمامی ستارگان،  
جهان هنوز در تاریکی به سر می برد

سروش صادقی

طرح پس زمینه: جاوید طباطبایی

● ضرب‌المثلی روسی می‌گوید: «آینده قطعی است، فقط گذشته است که قابل پیش‌بینی نیست.» این طنز ساده‌لوحانه به نوعی به سخره گرفتن آمال و امیال بی‌سروته به ظاهر برگزیدگانی است، که از کابوس شکست‌های تاریخی، با خودفریبی در رویاهای واهی، گذشته خود را بازسازی می‌کنند، تا شاید غرور رگ‌به‌رگ‌شده‌شان تسکین یابد. اما تاریخ آن چیزی نیست که اگر بدین‌سان و یا بدان‌سان اتفاق می‌افتاد چنین و یا چنان می‌شد. آنچه مسلم است، انسان هنگامی که از خواب برمی‌خیزد، نه چنین است و نه چنان. از آنجا که راویان تاریخ سرزمین ما از «تاریخ» به مثابه وسیله‌ای برای هیپنوتیزم و به انقیاد کشیدن جان و مال مردم استفاده کرده‌اند، قومی را در رویایی مسخ برتر و اقوام دیگر را در کابوس آن رویا به تحقیر می‌کشند، تا اسارت هر دو بدین صورت تضمین شده باشد.

چند ماهی است که از انقلاب مردم ایران می‌گذرد؛ انقلابی که ماهیت آن از آرمان‌های انسانی، آزادی و یکدلی و یکرنگی نشأت گرفته بود. انقلابی که هنوز ریشه در انقلاب مشروطه و ۵۷ دارد. از مشروطیت که اساسا انقلابی بورژوا دمکراتیک بود، قریب به ۱۱۴ سال می‌گذرد؛ نه از بانیان آن کسی باقی مانده است و نه از بسیار سیمرغان راه آزادی دوران بعد از آن. با رشد سریع تکنولوژی مفهوم زمان به مثابه مقوله‌ای نسبی، از پای شتر به لوکوموتیو، اتومبیل و بعدها به هواپیما و امروز به اینترنت و دنیای مجازی کنونی تغییر یافته است؛ به همان نسبت تفاوت نسل‌ها از سی سال به بیست و پنج سال و پانزده سال و به قولی، اکنون به پنج سال کاهش یافته است. گسست نسل‌ها ابتدا به زور شمشیر، سرکوب، سانسور و تحریف تاریخ به دست دیکتاتورها صورت می‌گرفت؛ و اینک گسست نسل‌ها، بی‌اختیار در اسارت کشتی بی‌سکان نظام مصنوعات سرمایه‌داری است، که در تلاطم امواج از سواحل گذشتگان فاصله می‌گیرد.

## با وجود تمامی ستارگان، جهان هنوز در تاریکی به سر می‌برد سروش صادقی



کشتی بی‌لنگر و بی‌سکانی که زمام آموزش از دست ناخداهای آن خارج شده است. سرنشینان آن از نسل‌ها و طبقات مختلف به مسافران درجه ۱،۲،۳ تقسیم شده‌اند. در سیاه‌ترین ایام دهه شصت، نسل ۵۷ دست در دست نسل سیاهکل در زندان‌هایی که میراث تاجداران بود، اعدام می‌شدند؛ متمولان و طبقات برگزیده چاپلوس، که انقلاب را تحقیر می‌کردند، و با در یوزگی، ملت‌مسانه، نوای «ای صاحب کرامت شکرانه سلامت» را سر داده بودند. و آن هنگام که ناخدایان این کشتی در سودای صید مروارید جوانان را قربانی کوسه‌ها کردند، از ما بهتران، کشتی را ترک و به یاری دزدان دریایی در مستی و سرور می‌خواندند: «با دوستان مروت با دشمنان مدارا» تا خود را به دورترین سواحل فراموشی و از خود بیگانگی برسانند.

### ...ای باد شرطه برخیز

خروش مردم ایران از دورافتاده‌ترین مناطق که حتی به گوش بسیاری از دیگر هموطنان ناآشناست تا بزرگ‌ترین شهرها، پایه‌های جمهوری اسلامی را به لرزه درآورد، نتیجتاً خشم مردم موجب نگرانی کشورهای امپریالیستی و مستبد منطقه شد. زمانی که شراره‌های آتش انقلاب از مرزهای ایران فراتر رفت و به دیگر کشورهای همسایه گسترش یافت، سیاستمداران غرب در گیجی و ندانم‌کاری به دنبال راه‌حل‌های سوداگرانه خود بودند، و هنوز هستند. با شعله‌ور شدن آتش خشمی که در زیر خاکستر تاریخ ظلم و ستم پنهان شده بود، دردهای مردم تبدیل به فریاد شد و جهانیان در گوشه و کنار دنیا پژواکی بودند برای شعار «زن، زندگی، آزادی».

زن که در طول تاریخ همواره مورد ستم مضاعف بوده و هست، نه تنها نیروی انسانی او مورد استثمار و سوءاستفاده بلکه وجودش به مثابه کالایی مورد دادوستد قرار می‌گرفته و می‌گیرد. در چهل و چهار سال گذشته حقوق اجتماعی زنان نه تنها بیشتر از گذشته پایمال شده، بلکه حقوق ذاتی و بیولوژیکی آنان در بند تحقیر و اسارت تحجر فرهنگی نیز قرار گرفته بوده است. مبارزه‌ای که امروز در سرزمین ما و کشورهای همجوار گسترش یافته، نه تنها مبارزه‌ای است اساساً طبقاتی و دموکراتیک، بلکه مبارزه‌ای است برای «بودن» و «زیستن» به مثابه نوعی از انواع که حق حیات و زیستن و «آن بودن» و «زن بودن» و «انسان بودن» خود را فریاد می‌زند.

این شعار که برای اولین بار در سال ۱۹۸۷ از طرف «جنبش آزادی‌بخش زنان کردستان ترکیه» سر داده شد، امروز زبانزد جهانیان شده است؛ به

طوری که دست‌راستی‌ترین جناح‌های سرمایه‌داری غرب و نیروهای ضد انقلاب خودفروخته آن را مورد سوءاستفاده‌های خود قرار داده‌اند.

«هگل در جایی می‌نویسد که تمام حوادث و شخصیت‌های بزرگ تاریخ جهانی به اصطلاح دو بار ظهور می‌کنند، ولی او فراموش کرد بیفزاید که بار اول به صورت تراژدی و بار دوم به صورت کمدی مسخره.» (مارکس هیجدهم برومر)

مارکس متن فوق را موقعی نوشت که در نمایش تاریخ، لویی بناپارت هنوز نقش کمدی را ایفا می‌کرد، اما طولی نکشید که کمدی مجدداً به یک تراژدی هیجده‌ساله تبدیل شد.

### کمدی

#### أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدِرْ كَأَسَأَ و ناولها

ضد انقلاب جهانی پس از مدت‌ها سکوت و بلاتکلیفی نهایتاً با سبک سنگین کردن یکایک گزینه‌ها برای جایگزینی احتمالی به یاری رسانه‌های گروهی غرب و معدود خودفروختگان سیاسی داخلی در خارج، به ناچار شازده‌ای را که در بی‌کفایتی، تفاوت‌چندانی با پوری نابغه «پزشک‌زاد» ندارد، از پستوی تاریک و خاک‌خورده «سیرک تاریخ» بیرون می‌کشد، لباس گشاد دایمی‌جان ناپلئون را بر تنش می‌کند و به روی صحنه می‌آورد، تا از او لویی بناپارتی قلبی برای ناسیونالیست‌های مضحک ساخته باشد؛ شاید که روزی روزگاری جای دوست و دشمن را به جهانیان نشان دهد.

سرانجام در شرایطی که بازماندگان برگزیدگان، که خود را در شراب عرفان به دست تقدیر سپرده بودند و مستانه انتظار باد شرطه را می‌کشیدند، ناگهان با خروش امواج انقلاب به جای آنکه بادبان‌ها را از دکل‌ها پایین کشند، پرچم‌ها را برافراشتند، و جاهلانه با نام ناسیونالیسم، درفش کاویانی را پرچم کورش کبیر و در کنارش بیرق «شیر نری» شمشیر به دست را نماد وحدت توحش ناسیونالیسم خویش قرار دادند، که نه به ماده شیر رحم می‌کند، و نه جنبنده‌ای دیگر. با فحش‌های ناموسی و زننده و حملات فیزیکی جاشوهای بی‌چشم‌داشت کشتی انقلاب و دیگر سرنشینان درجه سه را مورد ضرب و شتم، توهین و تهدید قرار می‌دهند، تا بدین طریق هم دموکراسی را تعریف و هم تمرین کرده باشند. در این بازار مکاره یکی هالوماً‌بانه با ضرب‌المثل‌های تحقیرآمیز ملی، در دیگ وقاحت را باز می‌کند و می‌گوید: «انا شریک» تا هم عرب‌ها را که بیش از دو میلیون از هموطنان را تشکیل می‌دهند نادیده

### اگر انقلابات

#### بورژوا

#### دموکراتیک

#### اروپای غربی

#### برخاسته از

#### تمدن‌هایشان

#### بود، در کشور ما

#### به لطف استعمار،

#### با ایجاد

#### شوونیسم و

#### برتری قومیت

#### فارس و تحقیر

#### دیگر خلق‌های

#### ایران به اثبات

#### رسید.

انگارد، و هم آنکه چون عدد صفر ضربی بر تمامی اعداد باشد. از سوی دیگر شاعره شهر نگران از اینکه در دموکراسی، اکثریت بی‌سواد، حق اقلیت نخبگان را پایمال خواهد کرد، ... و یا اینکه دموکراسی محصول شور جوانی است و نه شعور، نهایتاً ناصدِیقانه دست «توماج دربند» را در فضای مجازی در دست وکیل‌الوکلا می‌گذارد و وکالت می‌دهد. هیپهات از این بازار مکاره که همگی یک صدا می‌گویند «خر برفت و خر برفت و خر برفت». تصور اینکه روزی کابینه این مملکت را اشخاصی چون مسیح علینژاد، حامد اسماعیلیون که حد خود را ندانست و نازنین بنیادی تشکیل دهد، و نقش «کریم شیرهای» را شخصی که آنقدرها هم هالو نیست بگیرد؛ باید گفت: «وای اگر قصه ما عبرت تاریخ شود؟ اما اگر چنین شود! فیلسوفانی چون مارکس و هگل را لاجرم باید به استیضاح تاریخ کشید.

«انسان‌ها خود سازندگان تاریخ خویشند، ولی نه طبق دلخواه خود و در اوضاع و احوالی که خود انتخاب کرده‌اند، بلکه در اوضاع و احوال موجودی که از گذشته به ارث رسیده و مستقیماً با آن روبرو هستند. شعائر و سنن تمام نسل‌های مرده چون کوهی بر مغز زندگان فشار می‌آورد. از این جاست که درست هنگامی که افراد گویی به نوسازی خویش و محیط اطراف خویش و ایجاد چیزی به کلی بی‌سابقه مشغولند، درست در یک چنین ادوار بحران‌های انقلابی، ارواح دوران گذشته را به یاری می‌طلبند، اسامی آنان، شعارهای جنگی و لباس‌های آنان را به عاریت می‌گیرند تا با این آرایش مورد تجلیل باستان و با این زبان عاریتی صحنه جدیدی از تاریخ جهانی را بازی کنند.» (کارل مارکس هیجدهم برومر)

## تراژدی

### که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها

در ایام دشواری که مردم ایران با از جان گذشتگی برای فردایی بهتر، عزیزان‌شان قربانی دست دژخیمان می‌شوند، «سلطه‌طالبان‌ها» و دیگر ناسیونالیست‌ها با پرچمی که یادگار ترک‌های صفوی است، مصرانه می‌کوشند تا ثابت کنند که از نژاد پاک آریایی هستند و افتخارشان به صلیب کشیدن ۳۰۰۰ نفر بابلی به فرمان داریوش کبیر و سوراخ کردن کتف عرب‌ها به دست شاپور ذوالاکتاف است. با نبش قبرهای تاریخی‌شان هم خواب کورش را برهم زده‌اند و هم آسودگی را از مردم گرفته، به این امید که اعلیحضرت عاری از مهرشان در فرودگاه مهرآباد، منشور کوروش را بر دیگر خلق‌های ایران

۲ محمد کاظم کاظمی،  
شاعر افغان

بازخوانی کند.

مفهوم ملت و ناسیونالیسم را نه می‌توان در ایلید هومر جستجو کرد و نه در شاهنامه فردوسی و نه ناسیونالیسمی که در حکومت آل رضا به دستور استعمارگران در ایران دیکته و حاکم شد.

مفهوم ملت در مرحله‌ای شکل می‌گیرد که مرحله دوران تاریخی فئودالیسم در اروپا به پایان رسیده بود، و نهایتاً با برقراری نظام سرمایه‌داری در جهان غالب شد.

انقلابات بورژوا دموکراتیک اروپا در پیامد ضرورت‌هایی و به استقلال رسیدن تمدن‌هایی بود، که منافع اقتصادی مردم آن سرزمین‌ها با امپراطوری‌های حاکم منافات داشت، نتیجتاً ملیت‌ها بنا بر ضرورت و مقتضیات تمدن‌ها شکل گرفت. در چنین دورانی است که زوال امپراطوری‌هایی که مستعمره نداشتند و یا در مناسبات اقتصاد سرمایه‌مالی و صنعتی عقب مانده بودند، آغاز می‌شود؛ در این باب از امپراطوری‌های اسپانیا و پرتغال می‌توان نام برد. از سویی دیگر امپراطوری‌هایی که در نظام اقتصاد نوین سرمایه‌مالی - صنعتی، با بهره‌مندی از مستعمرات و به پشتوانه پیشرفت‌های علمی و تکنولوژی توانستند اقتصاد و صنایع خود را رشد دهند، به مرحله امپریالیسم گذار کردند. جنگ جهانی اول به عبارتی آخرین جنگی بود که امپراطوری‌ها برای بقای خود کردند، که نهایتاً با نابودی امپراطوری‌ها به دست کشورهای امپریالیستی پایان یافت؛ امپراطوری روسیه، اتریش - مجار، عثمانی نمونه‌های بارز آن هستند.

امپراطوری عثمانی شاید یکی از واضح‌ترین نمونه‌ها برای نشان دادن تفاوت‌های میان امپراطوری و تمدن می‌باشد. امپراطوری عثمانی بالغ بر ۱,۷۶۰,۰۰۰ کیلومتر مربع را در طول یک سال از دست داد. اگر متصرفات ترکیه جزوی از تمدن ترک محسوب می‌شد، در یک شب از بین نمی‌رفت. این مطلب نه تنها شامل امپراطوری عثمانی بلکه شامل تمامی امپراطوری‌ها از هخامنشی تا امپراطوری‌های انگلیس و اسپانیا نیز می‌شود. در خطاب به امپراطوری انگلیس می‌گویند: امپراطوری‌ای که در آن آفتاب غروب نمی‌کرد، اکنون آفتاب نمی‌تواند آن را پیدا بکند.

مسئله ملی چنانکه در تاریخ معاصر شاهد آن هستیم هنوز به پایان نرسیده است؛ در این مورد می‌توان به جنگ‌های بالکان، جدا شدن کشورهای اروپای شرقی و جنگ اوکراین و بسیار نمونه‌های دیگر اشاره کرد. در عصر سرمایه با پایان فئودالیسم و فروپاشی امپراطوری‌ها، انسان‌های رهایی یافته از زیر یوغ

ناسیونالیست‌ها،

آگاه و ناآگاه

همگی به نوعی

شیفته تفکرات

«ابر مرد» فلسفه

«نیچه» هستند

که محصول

دوران بلوغ

سرمایه‌داری

است.

سلاطین، یعنی مردم تمدن‌هایی که در روابط اقتصادی - فرهنگی و تاریخ مشترک در قالب تمدنی واحد وجود داشتند، ملت‌ها را شکل دادند. در دوران ماقبل سرمایه‌داری مرزها و سرزمین‌ها با دین و حکومت با شمشیر امپراطورها تعیین می‌شد، و پس از فروپاشی فئودالیسم، این روحانیان ادیان و امپراطورها بودند که در زیر رکاب و مهمیز اقتصاد نوین، گماشتگی می‌کردند. علیرغم اینکه اقتصاد آزاد سرمایه‌داری ماهیتا در تولید و مناسبات اقتصادی مرز و ملیت نمی‌شناسد، رقابت در تولید و انحصارات مواد خام و کنترل بازار جهانی، نیازمند اغفال مردم و ایده ناسیونالیسم می‌باشد. کارگران و زحمتکشان که به خاطر ضرورت زیستن از زمین بریده می‌شوند، لاجرم کارخانه برای آنان به وطن و کار به ایمان تبدیل می‌شود. از آنجا که سرمایه‌داری برای بقای سرطانی خود نیاز به تولید و بازتولید دارد، در بحران‌های اقتصادی و رقابت، با ترویج ایده‌های ناسیونالیستی، از وابستگی کارگران و زحمتکشان به تولید سوءاستفاده کرده، و آنان را به مسلخ مرگ می‌فرستند.

انقلاب مشروطه که اساسا یک انقلاب بورژوا دموکراتیک بود، نهایتا همان چیزی را باید برای ما به ارمان می‌آورد که انقلابات ۱۸۴۸ در اروپا، اما از همان ابتدا با توطئه‌های امپراطوری روس و استعمار انگلیس، و اینکه کشوری نیمه‌مستعمره بود با مشکلات و مسائل عدیده‌ای که سیاست‌ها و اقتصاد جهانی حاکم می‌کند مواجه شد. با انقلاب اکتبر و خارج شدن امپراطوری روسیه از صحنه سیاست، انگلیس با به روی کار آوردن رضاخان میرپنج نه تنها انقلاب مشروطه را سرکوب کرد بلکه برای ایجاد تفرقه برای مردم ما به یاری استعمارگران «تاریخی» نوشت که هنوز از آن رهایی نیافته‌ایم. متأسفانه مفهوم ملت، که در کشور ما و کشورهای همجوار حاکم است، بر اساس قومیت و ناسیونالیسم و احیای «امپراطوری تخیلی» ساخته شده است، نه بر حسب تمدنی مشترک.

اگر انقلابات بورژوا دموکراتیک اروپای غربی برخاسته از تمدن‌هایشان بود، در کشور ما به لطف استعمار، با ایجاد شوونیسم و برتری قومیت فارس و تحقیر دیگر خلق‌های ایران به اثبات رسید. از سویی دیگر در کشور ترکیه با نسل‌کشی میلیون‌ها ارمنی، آسوری، یونانی، عرب و کرد با شعار «Ne mutlu Türküm diyene»، «چه خوشبخت است کسی که می‌گوید ترک هستم» تثبیت شد.

استعمار برای تفرقه و سرکوب آزادی‌خواهان مشروطیت، مکلف بدان بود تا با



توسل به نوعی از ناسیونالیسم مردم ایران را به اسارت کشد. ناسیونالیسم آل رضا و ناسیونالیست‌هایی که تعریف ملت را از تمدن تمیز نمی‌دهند، همواره سعی دارند با نادیده گرفتن ۱۴۰۰ سال تاریخ و تمدن متاخر پایه‌های حکومتی را بریزند که ریشه در تاریخ نداشت؛ با تصرف نام پهلوی و پیوند زدن آن به هخامنشیان، سلسله‌ای جعلی برای تمدن ایرانیان ساخته شد که هنوز از آن‌ها بی‌نیافته‌ایم. با سوءاستفاده از نام پهلوی این حلقه گمشده «داروین» از خاندان آل رضا که فقط از سه نفر «پدر، پسر، و روح‌القدس» تشکیل می‌شود، تاریخی سرتاپا دروغ و سرنوشتی پرمخاطره برای مردم این سرزمین نوشته شد. دریغا تمدنی که محصول قرن‌ها همزیستی بود، با شلاق خشایارشا در دست سلسله‌ای حرامزاده که پدرش استعمار انگلیس و ناپدری‌اش امپریالیسم آمریکا بود، ناخواسته دستخوش اختلافات قومی شده است.

در این مرحله از انقلاب، ضد انقلاب یعنی «سلطه‌طلبان‌ها» نه تنها خود را سهیم، بلکه مدعی بر حق رهبری آن نیز می‌دانند؛ و با تکیه زدن بر خرابیات تخت جمشید و شعارهای ناسیونالیستی و عوام‌فریبانه مانند تمامیت ارضی تلاش دارند تا در میان مردم ایران اختلاف بیاندازند. سوال در این است، آیا تمامیت ارضی فقط خطوطی است که نمود یک کشور را تعیین می‌کند؟ اگر چنین است معیار ما از تمامیت ارضی از کدامین زمان تعیین می‌شود؟ از فتح مصر؟ یا حمله اسکندر؟ قادسیه یا نهاوند، ایوان مدائن؟ ترکمن‌چای یا معاهده گلستان؟ یا در دوره آل رضا، دشت ناامید، مناطق شمال غربی، مناطق نفت‌خیز در مرز قصر شیرین، بحرین؟ اگر معیار چنین است؟! باید گفت چنین کشوری محکوم به فناست.

آنچه که مسلم است حکومت جمهوری اسلامی و یا همان حکومت آپارتاید زنان که شاید فقط تشابهات تاریخی آن را بتوان در قرون وسطی جستجو کرد، یک شبه و به ناگاه چون بلایی طبیعی بر ما نازل نشده است. روحانیون در تمامی دوران تاریخ و در تمامی نقاط جهان دست در دست پادشاهان و سلاطین بر گرده زحمتکشان حکومت کرده‌اند. ظلم و جنایاتی که کاهنان زرتشتی در حکومت ساسانیان بر مردم روا داشتند کمتر از خلفای اسلامی و جمهوری اسلامی نبود. در طول تاریخ دین و سلطنت در تمامی کشورهای دنیا لازم و ملزوم یکدیگر بوده‌اند. در سرزمین ما از ساسانیان و حتی پیش از آن تا پایان حکومت آل رضا، سلطنت و دین چه اسلام باشد، چه زرتشت درهم‌تنیده بوده است.

آنچه که کشور  
ایران را ایران  
می‌کند، محصول  
چنین مضمونی  
است؛ یعنی  
مردمان آن،  
زبان‌ها و  
فرهنگ‌های  
مختلف آن،  
دردها و  
شادی‌های  
مشترک، در یک  
کلام  
همبستگی‌های  
عاطفی آن است  
که از ما یک ملت  
می‌سازد.

آنچه که مسلم  
است حکومت  
جمهوری اسلامی  
و یا همان  
حکومت آپار تاید  
زنان که شاید  
فقط تشابهات  
تاریخی آن را  
بتوان در قرون  
وسطی جستجو  
کرد، یک شبه و  
به ناگاه چون  
بلائی طبیعی بر  
ما نازل نشده  
است.

ارمغان سران و سلاطینی که تمامیت‌های ارضی را تعیین کرده‌اند، چیزی نبوده است جز جنگ‌ها و کشورگشایی‌ها؛ یا به عبارتی بر سر آن چیزی که تعلق به آنان ندارد. جنگ‌ها همواره وسیله‌ای بوده است برای پایان دادن به نوعی از نظم، و ایجاد «منظومه‌ای نوین» در سیاست‌های اقتصادی، توام با کشتار، تجاوز و خانمان‌سوزی‌ها. بدین‌سان پس از هر طوفان بذره‌های زندگی با همزیستی مردم غالب و مغلوب کاشته شده و فرهنگ‌ها، زبان‌ها، ادبیات و هنرها و دیگر دانش‌ها در یکدیگر ترکیب، تکثیر و انکشاف پیدا کرده‌اند. جهان را سران و سلاطین و انسان‌های ماجراجو تغییر نمی‌دهند، فقط داستان‌هایی مشابه از خود به جا می‌گذارند. تغییر جهان در گرو زندگی یکنواخت انسان‌هایی است که با تحمل رنج‌ها و حداقل‌ها، با کار مستمر دنیای یکنواخت خود را تقدیم فردا می‌کنند. آنچه که کشور ایران را ایران می‌کند، محصول چنین مضمونی است؛ یعنی مردمان آن، زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف آن، دردها و شادی‌های مشترک، در یک کلام همبستگی‌های عاطفی آن است که از ما یک ملت می‌سازد.

#### ادای دین به یار دبستانی، کریم

ناسیونالیسم به مثابه پدیده‌ای که محصول نظام سرمایه‌داری است نه تنها اختلافات قومی را دامن می‌زند، بلکه به خاطر ماهیت و رقابتی که در روابط تولید و بازار حاکم است، همواره آلوده و درگیر تفکرات و ایده‌هایی است، که عقده‌های اجتماعی را که ریشه در تقسیم کار و طبقات دارد، باید توجیه کند. ناسیونالیست‌ها، آگاه و ناآگاه همگی به نوعی شیفته تفکرات «بر مرد» فلسفه «نیچه» هستند که محصول دوران بلوغ سرمایه‌داری است. البته نظام سرمایه‌داری همواره متفکران خود را برای تولید و بازتولید ایده‌ها، تولید و بازتولید می‌کند؛ اما همیشه در بحران‌ها هرگاه دچار «خودبزرگ‌بینی» و «خودکم‌بینی» می‌شود به دامان نیچه پناه می‌برد. سال‌هاست که در مقالات و نوشته‌ها چه از سوی طرفداران نظام سرمایه‌داری و یا روشنفکران چپ ره‌گم کرده، با واژه‌ای به نام نخبگان مواجه می‌شویم که بسیار متکبرانه به کار می‌رود. نقل قولی از پدر علم اقتصاد سرمایه‌داری که وجدانی آگاه داشت:

«در حقیقت، تفاوت استعدادهای طبیعی در انسان‌های مختلف بسیار کمتر از آن چیزی است که می‌دانیم، و مهارت مختلف که مردمان حرف مختلف را وقتی به سن بلوغ رسیده‌اند از یکدیگر متمایز می‌سازد، در بسیاری از موارد آنقدر که معلول تقسیم کار است، علت تقسیم کار نیست. تفاوت میان

ناهمانندترین افراد، مثلا یک فرزانه و حکیم و یا فیلسوف و یک حمال عادی خیابانی آنقدرکه از عادت، طرز رشد و آموزش و پرورش ناشی می‌شود معلول ذاتی آدمی نیست. و تا سن شش و یا هشت سالگی، شاید مثل هم بودند، و والدین و هم‌بازیانشان نمی‌توانستند تفاوت قابل ملاحظه‌ای میان آنها مشاهده کنند. تقریبا در حدود همان سن و یا بلافاصله پس از آن، در مشاغل گوناگون مشغول کار می‌گردند. در آن وقت است که تفاوت استعدادها ظاهر می‌شود و به تدریج افزایش می‌یابد تا بدان‌جا که غرور فیلسوف اجازه نمی‌دهد هیچ‌گونه تشابهی را با برابر ببیند. اما بدون تمایل به تاخت زدن، یا مبادله و معاوضه، هر فرد مجبور بود همه‌گونه وسایل آسایش و مایحتاج خود را شخصا به دست بیاورد. همه آنها وظایف مشابه را انجام می‌دادند و همان کارها را تکرار می‌کردند، و هیچ تفاوتی میان مشاغل به وجود نمی‌آمد که به تنهایی موجب بروز استعدادها شود. ...از نظر خلقت تفاوت میان یک فیلسوف با برابر عادی خیابانی از لحاظ نبوغ و اخلاق به اندازه نصف تفاوت سگ شکاری و سگ‌های بزرگ و یا سگ شکاری با سگ‌های اسپانیل و یا تفاوت سگ اخیر و سگ گله نیست.» (آدام اسمیت، ثروت ملل)

در سال‌های اخیر کلمه نخبه و نخبگان یکی از کلماتی است که در میان هموطنان خارجی و اقشار مرفه چه در داخل و خارج زبانزد قشر خاصی شده است، که می‌توان گفت به گونه‌ای عقده‌های «خودبزرگ‌بینی» و «خودکم‌بینی» جماعتی را ارضا می‌کند. از چنین دیدگاه‌هایی تا چند ماه پیش از این می‌شد به عنوان مشکلات روحی روانی صرف‌نظر کرد؛ اما این قشر متفرعن که در گردهمایی‌ها و تظاهرات و رسانه‌های گروهی و مجازی همچنان به یاوه‌گویی و اشاعه دیدگاه‌های ضد انقلابی مشغول است، یقینا از همان فردای پیروزی انقلاب، این مردم ستم کشیده را که در کف خیابان‌ها جان‌شان را فدا می‌کنند، با هجمه دیدگاه‌های طبقاتی و فاشیستی مورد تعرض خود قرار خواهند داد. در دوران محاصره اقتصادی که هنوز حاکم است، به اصطلاح نخبگان، برای یک زندگی آسوده که حق هر انسانی است، ایران را ترک کردند و می‌کنند؛ افسوس که سنگینی بار آن همواره بر گرده کوله‌برانی بوده که تاکنون آسایش قشر برگزیدگان را تامین کرده است. آنچه که مسلم است، به هر جای دنیا بروید اولین چیزی که مشهود است نه ستارگان سینما هستند، نه نخبگان و اساتید فلسفه! آنچه که می‌بینید عمارات و چیزهایی است که به دست طبقه کارگر و دیگر زحمتکش‌شان ساخته شده؛ کسانی که کوچک‌ترین سهمی از دنیایی که برای ما ساخته‌اند، ندارند.

اگر انسان کارگر

نبود، فرزانشان

در همان غار

افلاطونی مسحور

در آتش تبختر،

آشفته و شیفته،

همچنان با

بزرگ‌نمایی سایه

خویش را

می‌ستودند.

برگزیدگانی که خود را از نخبگان می‌دانند، مدیون بنای محروم و بی‌سوادی هستند که دانش‌شان را از تخته سیاه همان دیواری آغاز کرده‌اند که بعدها مدرک دانشگاهی‌شان را بر آن کوبیدند.

آردی را که ابرمردان نیچه‌مسلک نان‌شان را با آن پخت می‌کنند، از آسیاب انسان‌هایی که سنگ زیرین تمدن بوده‌اند، حاصل شده است.

تحقیر در جامعه افلاطونی فرزندگان بسیار غیرقابل تحمل‌تر از استثمار طبقاتی است، همان کاری را که نخبگان حزبی در شوروی با طبقه کارگر و زحمتکش به نام دیکتاتوری پرولتاریا کرد. دنیایی را که تکنوکرات‌ها و فرزندگان برای چندرغازی معاش و القاب پوشالی برای منفعت سرمایه‌داران با ایجاد بحران‌های اقتصادی و جنگ‌ها، بارها و بارها ویران کرده‌اند، دوباره باز به دست همان طبقه محروم بی‌ادعا ساخته شده است. اگر انسان کارگر نبود، فرزندگان در همان غار افلاطونی مسحور در آتش تبختر، آشفته و شیفته، همچنان با بزرگ‌نمایی سایه خویش را می‌ستودند. ■

# تأثیر متقابل خیزش‌های انقلابی و هنر

به مناسبت صدمین روز انقلاب زن، زندگی، آزادی

مهرداد خامنه‌ای



طرح پس‌زمینه: «آزادی» اثر گرافیک لیو (۱۴۰۱)



ریچارد واگنر موسیقیدان آلمانی که از طرفداران انقلاب ۱۸۴۸ در اروپا بود، خود نیز به عنوان یکی از شرکت کنندگان در انقلاب ۱۸۴۹ «درسدن» که موجب شد از آلمان به تبعید اجباری برود، در تبعید مقاله‌ای پلمیک با نام «هنر و انقلاب» نوشت. در این مقاله به نقش هنر در جامعه و همین‌طور طبیعت اپرا می‌پردازد و به مفهومی اشاره می‌کند با این مضمون: «انسان قدرتمند عادل، که قدرتش را انقلاب به او خواهد داد و

### زیبایش را هنر.

می‌توان تعریف دقیق این مفهوم را با نمونه‌هایی از تاریخ هنر واکاوی کرد.

اگر بخواهیم به طور مثال تصویری را از انقلاب فرانسه و عصر روشنگری در ذهن خود مجسم کنیم شاید اکثراً نقاشی «آزادی مردم را رهبری می‌کند» اثر اوژن دولاکروآ را به یاد آوریم. تصویر زنی قدرتمند با سینه برهنه که پرچم فرانسه را در دست بالا گرفته است و اطراف او چهره‌هایی از طبقات

مختلف اجتماعی که پیش می‌روند و در زیر

پای‌شان جنازه‌های قربانیان دیده می‌شود. این نقاشی گرچه در واقع مربوط به سه روز انقلاب دوم فرانسه در ۲۷، ۲۸ و ۲۹ جولای سال ۱۸۳۰ است اما به خوبی تصویرگر آن دوران پرشور و انقلابی است.

دولاکروآ خود به عنوان یکی از رهبران جنبش رمانتیسیسم در نقاشی که تاثیر زیادی بر نقاشان امپرسیونیست نیز گذاشته بود درباره این نقاشی به خصوص به برادر خود نوشت: «اگر چه در پشت سنگرها برای کشورم نمی‌جنگیدم اما حداقل برایش نقاشی می‌کشیدم.»

به همین ترتیب نقاشی امانوئل لوتزه در سال ۱۸۵۱ از لحظه پیروزی جرج واشینگتن ایستاده درون قایق بر آب‌های رودخانه یخی با نام «واشینگتن از دل‌وور عبور می‌کند» تصویری گویا از انقلاب آمریکا را به نمایش می‌گذارد.

فرانچسکو گویا صحنه تیرباران مدافعان مادرید در انقلاب اسپانیا در «سوم می» ۱۸۰۸ را به تصویر می‌کشد. همین نقاشی را لوئیس بونوئل در سال

## تاثیر متقابل خیزش‌های انقلابی و هنر

به مناسبت صدمین روز انقلاب  
زن، زندگی، آزادی

مهرداد خامنه‌ای



«آزادی مردم را رهبری می‌کند» اثر اوژن دولاکروآ (۱۸۳۰)

۱۹۷۴ دستمایه سکانس آغازین شاهکار سینمایی خود به نام «شیخ آزادی» قرار می‌دهد. من اولین بار این نقاشی را بر روی جلد فارسی رمان «خرمگس» با ترجمه ج. کمازان اثر ایتل لیلیان وینچ رمان‌نویس و موسیقی‌دان ایرلندی در سال‌های اول انقلاب دیدم و تحت تاثیر آن قرار گرفتم و از این طریق با گویا آشنا شدم.

نقاش سمبولیست روس، کنستانتین یون به شکلی تئاترال تصویری فرازمینی و قدرتمند از انقلاب اکتبر را به نام «سیاره جدید» در سال ۱۹۲۱ به یادگار می‌گذارد.

دیه‌گو ریورا در سال ۱۹۲۸ نقاشی عظیم دیواری «آرسنال» را می‌کشد که از دو عنصر کلیدی برای او تشکیل شده است: یکی انقلاب مکزیکی و دیگری معشوقه‌اش فریدا کالو.

اما آثار هنری تنها یادگار و بیان‌گر پیروزی انقلاب‌ها و شکوه آنها نیستند. هنرمند معاصر چینی آی وی وی در سال ۲۰۱۰ مجموعه مجسمه‌های «محفل حیوانات/ سرهای زودیاک» را خلق می‌کند تا نتیجه فاجعه‌بار انقلاب فرهنگی چین را به نمایش بگذارد.

حال در همین زمینه به تاریخ موسیقی نگاهی بیافکنیم.

دانیل آوبر اپرای «لا موئت دو پورتیچی» را می‌نویسد و در ۲۵ آگوست ۱۸۳۰

وقتی در بروکسل به روی صحنه می‌رود، در میانه اجرا پس از آریای «عشق مقدس میهن» که از سرود مارسیز انقلاب فرانسه نقل شده بود، تماشاگران شروع به تظاهرات می‌کنند و درست در این لحظه جرقه انقلاب بلژیک شعله‌ور می‌شود. در دسامبر همین سال بلژیک از هلند استقلال می‌یابد.

موتسارت اپرای «عروسی فیگارو» را بر اساس نمایشنامه انقلابی بومارشه که در سال ۱۷۸۴ در فرانسه به دلیل ضدیت با سلطنت ممنوع شده بود می‌نویسد و در سال ۱۷۸۶ در وین به روی صحنه می‌برد که با استقبال بی‌نظیر مردم روبرو می‌شود.

جوزپه وردی اپرای «نابوکو» را در مارس ۱۸۴۲ در «لا اسکالا» ی میلان به روی صحنه می‌برد که داستان مبارزه یهودیان برای آزادی از سلطه پادشاه بابل است. تماشاگران میلانی سرنوشت خود را در آن می‌بینند که آنها نیز زیر سلطه اتریش زندگی می‌کنند. شش سال بعد اولین جنگ ایتالیا برای بیرون رفتن از زیر سلطه اتریش آغاز می‌شود.

بته‌وون سمفونی شماره سه خود را تحت تاثیر انقلاب فرانسه ابتدا به بناپارت تقدیم می‌کند اما وقتی می‌بیند که او به عنوان امپراتور تاجگذاری کرده

«اگر چه در  
پشت سنگرها  
برای کشورم  
نمی‌جنگیدم اما  
حداقل برایش  
نقاشی  
می‌کشیدم.»



«واشینگتن از دکوور عبور می‌کند» اثر امانوئل لوتزه (۱۸۵۱)

است این اثر را به نام «اروئیکا» یا «سمفونی قهرمانی» تغییر نام می‌دهد و انزجار خویش را از بناپارت اعلام می‌کند. هم اوست که در تنها اپرایش به نام «فیدلیو» پنجاه سال قبل از آغاز اولین جنبش‌های فمینیستی قهرمان داستان را زنی شجاع به نام لئونوره انتخاب می‌کند که شباهتی با قهرمانان

معمول اپرای آن دوران ندارد. جنگ او با استبداد، فساد سیاسی حاکم و برای آزادی است.

هانس ورنر هنتزه موزیسین آلمانی در اواسط دهه شصت میلادی با الهام از جنبش دانشجویی اروپا و سفر خود به کوبا اوراتوریوی «فایق مدوسا» را به عنوان رکویم برای چه‌گه‌وارا می‌نویسد و زمانی که برای اولین بار در ۹ دسامبر ۱۹۶۸ در هامبورگ قصد اجرای آن را دارد، دانشجویی پوستر بزرگ چه‌گه‌وارا را از بالای صحنه آویزان می‌کند که توسط ماموران سالن پایین کشیده می‌شود. سپس تعدادی از دانشجویان پرچم‌های سرخ و عده‌ای دیگر



«سوم می» اثر فرانچسکو گویا (۱۸۰۸)

پوسترهای چه‌گه‌وارا را در سالن برمی‌افرازند. در این زمان عده‌ای از سولیست‌های آمریکایی به اجرا در زیر پرچم سرخ اعتراض می‌کنند. پلیس به سالن حمله می‌کند و سعی در بیرون کردن دانشجویان دارد که در این زمان نوای هو هو هوشی مین بلند می‌شود و هنتزه با همین نوا مردم را رهبری می‌کند. این اجرا در هامبورگ لغو می‌شود.

نمی‌توان در قرن بیستم هنر سینما را بدون تاثیر فیلم‌هایی، چون «اکتبر»، «اعتصاب» و «رژمناو پوتمکین» اثر سرگئی آیزنشتاین یا «زمین» اثر داوژنکو و یا «مادر» اثر پودوفکین تصور کرد. فیلم‌هایی که تحت تاثیر تحولات انقلاب اکتبر ساخته شدند و نه تنها در محتوی بلکه در فرم نیز زبانی جدید را در

## تماشاگران

میلانی در ۱۸۴۲

سرنوشت خود را

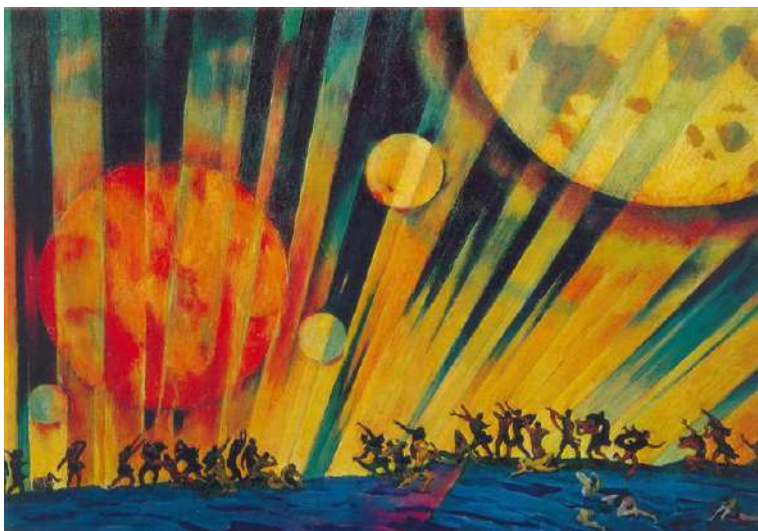
در اپرای نابوکو

می‌بینند که آنها

نیز زیر سلطه

اتریش زندگی

می‌کنند.



«سیاره جدید» اثر کنستانتین یون (۱۹۲۱)

هنر هفتم به وجود آوردند که شیوه‌ای متفاوت برای ارتباط فکری با مخاطبان این هنر پیشنهاد می‌کرد. ارتباطی که بر مبنای دیالکتیک و اندیشه‌های مارکسیستی استوار بود. آیزنشتاین از اولین پیشگامان این نظریه بود که در نوشته‌هایش تحت عنوان «فرم فیلم» و «حس فیلم» آنها را مکتوب کرد و تئوری مونتاژ را به دنیا عرضه نمود.

برتولت برشت در هنر تئاتر تحت تاثیر فجایع پس از ظهور نازی‌ها و جنگ جهانی دوم، هم در محتوی و هم در فرم نمایشی همچون آیزنشتاین در سینما با پیش‌زمینه نظریه «بیگانه‌سازی» فرمالیست‌های روس، نظریه «فاصله‌گذاری» خود را در تئاتر مطرح کرد. این نظریات در جهت کمک به رشد فکری مخاطب هنر گام برمی‌داشت تا آگاهی و استدلال را جایگزین تحمیق و تصورات افیونی کند.

این مسیر را می‌توان در باقی هنرها نیز ردیابی کرد و ریشه آن را از آغاز تمدن بشری باز یافت.

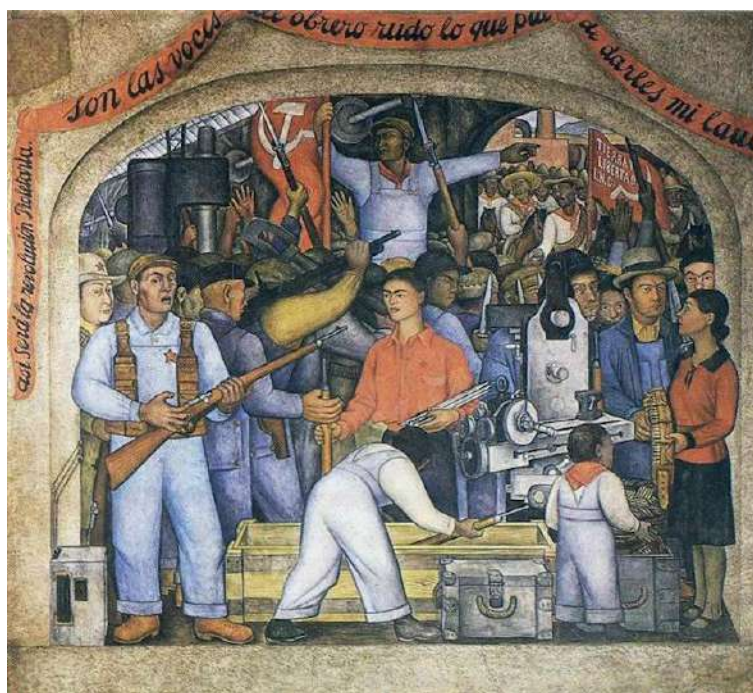
حال نگاهی مختصر بیاندازیم به ایران و این که تحولات اجتماعی چگونه بر هنر و هنر بر اجتماع تاثیر گذاشت؟

با انقلاب مشروطه ایران، هنر از شکل محفلی فراتر رفت و انحصار آن از دست اشراف خارج شد و به میان مردم آمد. از اولین مراکز هنری و ادبی «انجمن اخوت» در تهران بود. این انجمن توسط ظهیرالدوله و همسرش قمرالدوله در سال ۱۸۹۹ میلادی تاسیس شد. تعداد ۱۱۰ عضو داشت و به صورت مرتب



جلسات ادبی، کنسرت و نمایش در آن اجرا می‌شد. با وجود این که فعالیت سیاسی در آن ممنوع بود، از طریق این فعالیت‌های هنری کار سیاسی می‌کردند و در واقع یکی از مراکز روشنفکران و آزادی‌خواهان دوران مشروطیت بود. پس از به توپ بسته شدن مجلس این محل نیز توسط طرفداران استبداد ویران شد.

در اواخر سال ۱۲۹۹ میرزاده عشقی اپرت «رستاخیز شهریاران ایران» را تحت تاثیر اپرای اروپایی ابتدا در اصفهان و سپس در گراند هتل تهران اجرا کرد. در این اپرت عشقی با نگاهی انتقادی به شرایط موجود کشور مردم را تشویق به اقدامی جدی برای نجات آن می‌کند. اشعار به صورت مخالف‌خوانی



«آرسنال» اثر دیه‌گو ریورا (۱۹۲۸)

اجرا می‌شد و او برای موسیقی این اثر از موسیقی ایرانی، آواز اصفهان و دستگاه سه‌گاه قفقازی استفاده کرد.

در دوران مشروطیت شعر به زبان مردم نزدیک می‌شود، واژگان غیرفارسی و فرنگی وارد آن می‌شود، از قالب‌های سنتی و کلاسیک خارج می‌شود که نمونه‌هایش را در اشعار نسیم شمال، عارف قزوینی و میرزاده عشقی می‌بینیم. در واقع نطفه‌های شعر نو از همین گسست از شعر کلاسیک فارسی





«محفل حیوانات / سرهای زودپاک» اثر آی وی وی (۲۰۱۰)

همان‌هایی که تا  
دیروز در ویتترین  
فرهنگی رژیم  
قرار داشتند  
امروز یکی پس  
از دیگری به صف  
مردم می‌پیوندند  
و شرافت  
حرفه‌ای و  
انسانی خود را  
دوباره باز  
می‌یابند

بعدها پدید می‌آید. شعر اجتماعی می‌شود، به میان مردم کوچه و بازار می‌آید و به‌خصوص اشعاری که با موسیقی و به صورت تصنیف خوانده می‌شوند محبوبیت پیدا می‌کنند.

نمونه بارز این‌گونه آثار تصنیف «از خون جوانان وطن لاله دمیده» عارف قزوینی است که به حیدرخان عموآوغلی تقدیم شده است.

شعر شکل سیاسی پیدا می‌کند و با وقایع اجتماعی و سیاسی دوران انقلاب شعرای متعهد از همین طریق واکنش نشان می‌دهند.

به طور مثال با پایان گرفتن دوره مجلس چهارم میرزاده عشقی می‌سراید:

این مجلس چارم به خدا ننگ بشر بود!

دیدی چه خبر بود؟

هر کار که کردند، ضرر روی ضرر بود

دیدی چه خبر بود؟

شعرايي ديگر چون فرخی یزدی و ابوالقاسم لاهوتی و ایرج میرزا نیز این‌چنین عمل می‌کنند.

زندگی زحمت‌کشان جامعه وارد زبان شعر می‌شود.

عارف قزوینی از اولین تصنیف‌سازان سیاسی تاثیرگذار این زمان است.

عارف کنسرت‌هایش را در همان انجمن اخوت اجرا می‌کرد. درویش خان نیز که موسیقی ایرانی را در این دوران متحول کرده بود، برای اولین بار کلاس‌های آموزش موسیقی برای عموم دایر کرد و در انجمن اخوت آثارش را

اجرا می‌کرد. در واقع موسیقی شکلی اجتماعی و مردمی به خود گرفت. اما شخصیت مهم هنری آوانگارد این دوران قمرالملوک وزیری است. او برای اولین بار به عنوان زن و بدون حجاب بر روی صحنه آمفی‌تئاتر گراند هتل تهران رفت و آوازی در مذمت حجاب خواند. این عمل شجاعانه قمر با واکنش‌های مثبت و منفی روبرو شد. دور هتل تجمع شد و نظمیه وارد عمل شد. فردای آن روز قمر به نظمیه فراخوانده می‌شود و از او تعهد گرفته می‌شود که بدون حجاب دیگر به روی صحنه نرود.



یکی از جلسات «انجمن اخوت»

اولین سانسور هنری در سال ۱۳۰۷ در زمان حکومت رضاخان است و در مورد تصنیفی است که قمر به یاد میرزاده عشقی که توسط عمال رضا خان به قتل رسیده بود از عارف قزوینی خواند و به مردم ارائه کرد. تمام این صفحات قمر جمع‌آوری شد و اجازه پخش نیافت. در همین سال قانون نظارت بر ضبط صفحات گرام و سانسور آنها تصویب شد.

دستاورد مهم انقلاب مشروطیت ایران برای هنر و هنرمندان کشور، آغاز دورانی بود تا برای برقراری ارتباط با مردم تمام توان خود را به کار گیرند و به عنوان عنصری تاثیرگذار در مناسبات اجتماعی حضور داشته باشند. نماد شکوفایی نسبی و توان هنری کشور را می‌توان از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دید که آثار درخشان ادبی و هنری در زمینه‌های مختلف خلق شد و به قله‌های فرهنگی کشور بدل شدند.

اما در دوران‌های مختلف تا به امروز تلاش هر چه بیشتر هنری برای برقراری

در صدمین روز  
انقلاب «زن»،  
زندگی، آزادی»  
هنر آزاد با تمام  
توان خود در  
کنار مردم قرار  
گرفته است و  
شبانه‌روز و  
بی‌قفه رها از هر  
بندی برای آنها  
خلق می‌کند.

ارتباط سازنده منجر به سرکوب بیشتر هنرمندان شده است. در دوران پهلوی دوم پس از کودتا بسیاری از نویسندگان و هنرمندان تنها برای سرودن یک شعر، نوشتن یک داستان، خواندن یک آهنگ، اجرای یک نمایش و ساختن یک فیلم زندانی می‌شدند و بعضا سال‌ها هزینه تعهد خود به مردم و اجتماع‌شان را می‌پرداختند. چه بسیار کتاب‌ها که ممنوع شدند و چه بسیار استعداد‌های هنری که نابود شدند چرا که مورد تایید حاکمان نبودند. حتی در دوره‌ای امکان استفاده از برخی کلمات چون جنگل، ستاره، شب و غیره به عنوان نمادهای سیاسی وجود نداشت.

پس از انقلاب بهمن ۵۷ در دوره‌ای کوتاه هنر بار دیگر شکوفا شد تا پس از آن سیاه‌ترین دوران اختناق و سانسور بر فرهنگ و هنر کشور چیره شود. سانسور اقتصادی در کنار سانسور سیاسی، رانت‌های گوناگون و مجلس‌گردانی تعدادی افراد دستچین شده که گوش به فرمان و آماده به خدمت برای قدرت حاکم بودند، ویتترین فرهنگی کشور را به وجود آورد و حاکمیت با سرمایه‌گذاری بر روی همین سیاست فرهنگی و ماریونته‌هایش سال‌ها به گمان خود شگردی کارا را جایگزین هنری پویا و آزاد کرده بود تا در داخل و خارج خودنمایی کند.

اما در واقع فرهنگ سنگری بود که هرگز توسط این حاکمیت فتح نشد. بسیاری وقعی به عروسک‌گردانی و فرهنگ بی‌هویت دیکته شده و سانسورزده رژیم ننهاندند و پنهان و آشکار آثار خود را خلق کردند و به دست مخاطبان خود رساندند. رگ‌های حیاتی فرهنگ و هنر سالم و بدون سانسور را زنده نگاه داشتند تا بار دیگر در انقلاب نوین مردم آتش‌ها از زیر خاکستر زبانه کشد. در صدمین روز انقلاب «زن، زندگی، آزادی» هنر آزاد با تمام توان خود در کنار مردم قرار گرفته است و شبانه‌روز و بی‌قفه رها از هر بندی برای آنها خلق می‌کند و حصارها را در هم شکسته است. ارتش هنرمندان نه فقط در عرصه حرفه‌ای خود بلکه در کف خیابان نیز در کنار



قمرالملوک وزیری  
(۱۲۸۴ در تاکستان - ۱۴ مرداد ۱۳۳۸ در تهران)

مردم هستند. تعداد بسیاری بازداشت شده‌اند و رژیم وحشت‌زده حکم‌های زندان سنگین به آنها داده است و سیاه‌تر این که از همین هنرمندان تعدادی

زیر حکم اعدام هستند و جان‌شان را در گرو آزادی ملت خود نهاده‌اند. حسین محمدی، توماج صالحی، سامان یاسین، بهراد کناری از جمله این هنرمندان هستند.

فراتر از آن طوفان انقلاب ستون‌های جهل چهار ساله را به لرزه درآورده است و همان‌هایی که تا دیروز در ویتترین فرهنگی رژیم قرار داشتند و یا چاره‌ای جز همکاری با آن برای امرار معاش نمی‌دیدند امروز یکی پس از دیگری به صف مردم می‌پیوندند و شرافت حرفه‌ای و انسانی خود را دوباره باز می‌یابند و ترندهای آن را نقش بر آب می‌کنند.

«انسان قدرتمند عادل، که قدرتش را انقلاب به او خواهد داد و زیبایش را هنر» ■



«آزادی» اثر گرافیک لیو (۱۴۰۱)



EXIT THEATRE



به فردا

سیاست فرهنگی چپ

[www.exittheatre.com](http://www.exittheatre.com)

@exittheatregroup

طرح پس زمینه پوستر: طراحی گرافیک لیو



شماره پنجم  
زمستان ۱۴۰۱

۵۱

● سیاست فرهنگی چپ بر روی امکان استفاده هر چه بیشتر شهروندان از امکانات و دستاوردهای فرهنگی از یک سو و امکان دموکراتیک خلق آثار فرهنگی از سوی دیگر تاکید می‌کند.

در این مسیر پرداختن به نکات زیر ضروری است:

۱- برقراری، بازسازی و توسعه زیرساخت‌های فرهنگی که در راه حفظ و اشاعه فرهنگ همه اقوام و مردم ساکن کشور ایران و انتقال دستاوردهای آن

به نسل‌های آینده اقدام می‌نماید. برای

رسیدن به چنین هدفی لازم است که برای

هر ۳۰۰۰ نفر شهروند حداقل یک خانه

فرهنگ، یک کتابخانه عمومی (ثابت یا

متحرک)، یک سینما، یک سالن مجهز

برای اجرای تئاتر و یک گالری برای هنرهای

تجسمی با پراکندگی جغرافیایی متناسب در

کنار موزه‌های مختص فرهنگ مناطق

مختلف در مراکز شهرستان‌ها ایجاد شود.

۲- حمایت از فعالیت‌های فرهنگی

غیرحرفه‌ای و آماتوری به منظور رشد فرهنگ

اجتماعی سالم و بالنده.

۳- تخصیص امکانات ویژه به ناشران برای نشر کتاب و ترویج آن.

۴- به رسمیت شناختن جایگاه اجتماعی هنرمندان (تجسمی، موسیقی، تئاتر،

اپرا، رقص، باله، فیلم، گرافیک و غیره)، نویسندگان و شاعران به عنوان نیروی

خلاق جامعه تا به صورت حرفه‌ای همواره امکان ارائه آثار خود را داشته باشند

و از نظر اقتصادی تامین باشند.

۵- اختصاص ردیف کمک‌هزینه فرهنگی در حقوق شهروندان در کنار حق

مسکن و اولاد و... در مشاغل و همچنین اختصاص محیط‌های فرهنگی-

هنری برای مجموعه‌های کاری، تسهیلات برای تأسیس مجموعه‌های ویژه

فرهنگی - هنری برای مشاغل گوناگون.

۶- به رسمیت شناختن پایگاه مستقل اجتماعی هنر و فرهنگ بدون سانسور

و دخالت سیاسی و دسته‌بندی‌های ایدئولوژیک که آزادانه بدون هیچ مرزی

به فردا

منشور سیاست

فرهنگی چپ

شورای تحریریه



امکان برقراری ارتباط با انسان‌ها را داراست.

۷- رویکرد حمایتی دوگانه دولت به فرهنگ در خصوص آزادی بیان می‌بایست شامل حمایت منفی یعنی عدم مداخله دولت در فرهنگ و مثبت یعنی حمایت از هنرمندان و آفرینش‌گران فرهنگی در برابر مداخله گروه‌های دیگر در آزادی عمل آن‌ها باشد. همچنین ممانعت از جرم‌انگاری در آفرینش هنری و فرهنگی با بهانه‌های واهی به نام دین، سیاست، حساسیت گروه‌های اجتماعی، جریحه‌دار شدن احساسات عمومی و... به طور کلی؛ و تمرکز پرونده به پرونده برای رسیدگی به ادعاهایی که ممکن است در این زمینه علیه هنرمندان طرح شود).

۸- تأکید، ترویج، حمایت و تسهیل فعالیت‌های صنفی در کلیه رسته‌های هنری-فرهنگی با رویکرد دوگانه مثبت (حمایت و اختصاص امکانات ویژه به چنین تشکلهایی) و منفی (عدم مداخله بوروکراتیک و سیاسی در تشکیل، سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیری، انحلال) به فعالیت‌های گروهی صنفی در هر قالب و هر شکلی که گروه هنرمندان، نویسندگان، شعرا، مترجمان و سایر فعالان فرهنگی بر آن مصمم باشند.

۹- اختصاص کرسی‌های مشورتی، ناظر و رأی دهنده در سیستم تصمیم‌گیری در سیاست‌های توسعه‌ی فرهنگی- هنری به گروه‌های مستقل، اتحادیه‌ای و صنفی با رعایت مرکززدایی از پدیده فرهنگ و با ممانعت از تک‌صدایی در چنین تصمیماتی.

۱۰- به رسمیت شناختن زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون اقوام و امکان مساوی برای رشد و آموزش آنها در جامعه.

۱۱- برقراری ارتباط فرهنگی جهانی برای شناخت و آگاهی از فرهنگ جهانی و بازتاب فرهنگ داخلی در سطح جهانی.

۱۲- فرهنگ و هنر دستاوردی است برای تمام اقشار اجتماع؛ به همین دلیل امکان استفاده از آن برای همه در هر سطح امکان اقتصادی باید میسر شود.

۱۳- تمرکززدایی از فعالیت‌های فرهنگی و کمک به تشکیل هر چه بیشتر هسته‌های فعالیت فرهنگی در سطح کشور.

۱۴- در اختیار گذاشتن بودجه فرهنگی کافی برای تولید آثار، آموزش و استفاده شهروندان از تولیدات فرهنگی. توزیع بودجه اختصاصی فرهنگ و هنر باید عادلانه و قاعده‌مند بوده و بر اساس مقررات و آیین‌نامه‌ها در سطح شهر، استان و کشور پیش‌بینی شود. در همین مسیر سوبسید دولت برای امکان استفاده شهروندان از هر سطحی و در هر بخشی از فرهنگ باید

تضمین شود.

۱۵- کمک مالی و بورسیه برای تکمیل و پیشرفت آموزش هنرمندان و آفرینش‌گران فرهنگی در رشته‌های مختلف.

۱۶- توجه به گروه‌های متنوع مردمی و نیازهای ویژه‌ی گروه‌های مختلف هم از نظر دسترسی، هم از نظر تنوع محتوایی و هم از نظر ساختار پرورش هنرمندان و آفرینش‌گران فرهنگی؛ به عنوان نمونه کودکان که نیازمند برنامه‌ها و دسترسی‌های ویژه و متنوع‌تر و همچنین سرمایه‌گذاری‌های بیشتر هستند؛ اتباع خارجی مقیم در ایران و کارگران مهاجر نیز از دیگر مصادیق گروه‌هایی هستند که نیاز به حقوق ویژه‌ای در دسترسی دارند.

۱۷- توجه به اقلیت‌ها و گروه‌های به حاشیه رانده شده و تأمین تسهیلات ویژه برای آنها جهت دسترسی به منابع همسان با سایر گروه‌ها چه در مقام هنرمند و چه در مقام شهروند.

۱۸- توجه به حقوق مادی و معنوی هنرمندان و آفرینش‌گران فرهنگی و حمایت حقوقی از صاحبان حق اثر با تصویب قوانین مناسب از سوی دولت با تأکید بر آسان‌سازی پروسه‌ی حمایت حقوقی جهت دسترسی واقعی کلیه هنرمندان.

### جمع‌بندی:

فرهنگ می‌بایست آزاد باشد: بدون آزادی خلاقیت پویا میسر نمی‌شود، بدون خلاقیت آزاد پیشرفت و مدرنیته محقق نمی‌شود. حاکمیت بوروکراتیک بر فرهنگ خلاقیت را نابود می‌کند و به همراه خود جامعه را به سوی ایستایی می‌کشاند.

فرهنگ نهادی اجتماعی و میراث مشترک بشریت است: حاکمیت مردمی می‌بایست در این نهاد اجتماعی سرمایه‌گذاری کند، و همچنین در حفظ میراث فرهنگی آن. سرمایه‌گذاری دولتی در فرهنگ به معنای نظارت و تاثیرگذاری در خلاقیت و آزادی هنرمندان نیست.

فرهنگ باید دموکراتیک باشد: بدین معنی که هر ایده هنری و فرهنگی و نگاه زیبایی‌شناسانه در اجتماع به صورت برابر امکان رشد و عرضه داشته باشد.

فرهنگ ارزش یک اجتماع است.

۱۳ دی‌ماه ۱۴۰۱ ■



EXIT THEATRE



به فردا

حقوق فرهنگی

[www.exittheatre.com](http://www.exittheatre.com)

@exittheatregroup

طرح پس زمینه پوستر: حمیدرضا عدالت‌نیا



شماره پنجم  
زمستان ۱۴۰۱

۵۵

۱- هنر و فرهنگ ابزار مهمی برای تمام انسان‌ها است تا با آن چه به صورت فردی و چه در اجتماع و در ارتباط با دیگران و یا در قالب گروه‌های اجتماعی، خواست‌ها و نیازهای انسانی خود را رشد دهند.

۲- هنرمندان و آفرینش‌گران فرهنگی گرچه مردم را سرگرم می‌کنند، اما در عین حال با مشارکت در مباحثات اجتماعی و در مسیر تحولات آن، بعضاً علیه گفتمان‌های غالب و مراکز قدرت، صدای بالقوه و متفاوت مردم هستند. خلاقیت هنری برای توسعه فرهنگ پویا و عملکرد درست چهارچوب‌های دموکراتیک در اجتماع ضروری است. بیان هنری و خلاقیت‌های آن بخشی جدایی‌ناپذیر از حیات فرهنگی اجتماع است که در اجتماعی سالم نیاز به آزادی کامل برای به چالش کشیدن مفاهیم و اندیشه‌های موجود و سنت‌های به ارث رسیده از گذشتگان را دارد.

به فردا

## منشور حقوق فرهنگی

شورای تحریریه

۳- همه انسان‌ها، از جمله هنرمندان حق آزادی بیان، حق آفرینش هنری و مشارکت در زندگی فرهنگی اجتماع و استفاده از هنر را دارا هستند.

۴- فراهم بودن (به معنای تخصیص منابع و ایجاد امکانات فرهنگی از سوی دولت): آفرینش‌ها و خدمات فرهنگی باید برای همگان فراهم باشد تا امکان استفاده از آن را به طور کلی داشته باشند. از جمله این امکانات عبارتند از: کتابخانه‌ها، موزه‌ها، تئاترها، سینماها، سالن‌های کنسرت، استادیوم‌های ورزشی، فضاهای باز مشترک. همچنین دستاوردهای ناملموس مانند: زبان‌ها و گویش‌های گوناگون اقوام، آداب و رسوم و باورهای مردمان مناطق مختلف و تاریخ.

۵- دسترسی (به معنای کیفیت توزیع منابع و امکانات فرهنگی): دسترسی به فرهنگ شامل چهار عنصر کلیدی است: عدم تبعیض، دسترسی فیزیکی، دسترسی اقتصادی و دسترسی به اطلاعات. دولت می‌بایست امکان استفاده بدون تبعیض، ملموس، موثر و مقرون به صرفه شهروندان از آفرینش‌ها و خدمات فرهنگی را تضمین کند. این دسترسی باید در تمام مناطق روستایی و شهری و با توجه ویژه به افراد دارای معلولیت، افراد مسن و افراد کم درآمد باشد. دولت باید اطمینان حاصل کند که هر شهروند حق جستجو، دریافت و انتشار اطلاعات فرهنگی را به زبان خود دارا است.

۶- تناسب: برای احقاق حقوق فرهنگی اجتماع دولت موظف است که با افراد و گروه‌ها در گفتگو و رایزنی مستمر باشد تا اطمینان حاصل شود که اقدامات لازم برای حفاظت از تنوع فرهنگی برای همگان متناسب است.

۷- سازگاری: دولت باید در سیاست‌هایش رویکردی انعطاف پذیر را برای حقوق فرهنگی شهروندان اتخاذ کند و به تنوع فرهنگی افراد و جامعه در کلیت آن احترام بگذارد.

۸- هرگاه فردی در اجتماع هرگونه اثر علمی، ادبی یا هنری تولید کند، حق دارد که از منافع مادی و معنوی آن بهره‌مند شود. این حقی است در ارتباط با شأن ذاتی خلاقیت انسان و نمی‌توان آن را لغو یا به شخص دیگری واگذار کرد.

۱۵ دی‌ماه ۱۴۰۱ ■



EXIT THEATRE



به فردا

حقوق مدنی و سیاسی

[www.exittheatre.com](http://www.exittheatre.com)

@exittheatregroup

طرح پس زمینه پوستر: سولماز ایزدی



● به رسمیت شناختن شأن ذاتی انسان و حقوق برابر و غیرقابل انکار تمام انسان‌ها که از همین شأن ذاتی نشأت می‌گیرند، بنیان آزادی، عدالت و صلح است و تحقق آزادی سیاسی و مدنی اشخاص و تأمین نیاز و امنیت آن‌ها منوط به مهیا ساختن شرایطی است که همگان در آن بتوانند از حقوق مدنی سیاسی و اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود بهره‌مند شوند.

۱- **حق حیات:** بنیادین‌ترین حق هر انسان حق او بر حیات است و بهره‌مندی از سایر حقوق انسانی منوط به تأمین این حق است. اما منظور از حق بر حیات، صرفاً حق زنده ماندن نیست بلکه حق برخورداری از زندگی در شأن انسان است.

۲- **حق تعیین سرنوشت:** کلیه مردمان حق تعیین سرنوشت خود را دارند. بر اساس این حق، آن‌ها باید بتوانند آزادانه وضعیت سیاسی خود را تعیین کرده و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را دنبال کنند و همچنین آزادانه در خصوص بهره‌مندی از منابع و ثروت‌های ملی خود تصمیم‌گیری نمایند.

۳- **حق مشارکت سیاسی:** مشارکت سیاسی جلوه‌های متعدد و گوناگونی دارد. حق بر انتخاب کردن و انتخاب شدن، تشکیل احزاب و سازمان‌های سیاسی، انتشار کتب، نشریات و استفاده از سایر وسایل ارتباطات جمعی، تجمعات و راهپیمایی‌های سیاسی مصادیق بارز این حق و آزادی است. اصل بر این است که دولت نباید در حقوق و آزادی‌های افراد دخالت و حقوق آن‌ها را در دخالت مستقیم در سیاست‌های خود خدشه دار نماید اما، از سوی دیگر وظیفه دارد با اقدامات در سطوح مختلف، زمینه‌های دسترسی افراد به این حقوق و آزادی‌های خود را فراهم آورد. حق بر تجمع، حق سازماندهی و تشکیل‌یابی از جمله حق عضویت در اتحادیه‌ها از جمله حقوق مهم سیاسی

## به فردا منشور حقوق مدنی و سیاسی

شورای تحریریه

مدنی هستند که خود تحت عناوین مستقل به رسمیت شناخته می‌شوند.

**۴- حق آزادی بیان:** همه افراد حق داشتن دیدگاه و نظر بدون مداخله دیگران را دارند و آزادی بیان شامل جست‌وجو و تفحص، دریافت و تبادل آزادانه داده‌ها و اطلاعات و ایده‌ها و بدون توجه به مرزهای سرزمینی به هر شکل اعم از کتبی، شفاهی، چاپی یا در قالب هنری یا از طریق رسانه‌های گروهی یا هر وسیله دلخواه دیگر است. برخی از محدودیت‌ها بر حق آزادی بیان، مورد پذیرش واقع می‌شوند. اما این موارد باید مطابق قوانین دموکراتیک و در جامعه دموکراتیک تعیین شده باشند تا ناقض آزادی بیان تلقی نشوند. پذیرش چنین مصادیقی، فی‌الواقع به منظور حفظ سایر آزادی‌ها و حقوق افراد و جامعه است و نباید اجازه داد به بهانه‌ای برای سانسور و حذف تبدیل شوند.

**۵- منع شکنجه، مجازات و رفتارهای بی‌رحمانه و غیرانسانی:** شکنجه مفهوم گسترده‌ای است شامل ایراد هرگونه درد و رنج شدید اعم از جسمی یا ذهنی و روانی، خواه به منظور اخذ اطلاعات یا اعترافات از خود قربانی یا اشخاص ثالث و خواه به منظور مجازات وی به خاطر اعمالی که خود یا شخص ثالث مرتکب شده یا مظنون به ارتکاب آن است. دولت مکلف است با هر نوع شکنجه، صرف‌نظر از مقام و جایگاه یا انتساب رسمی یا غیررسمی فاعل آن، به عنوان نقض فاحش و غیراخلاقی حقوق بنیادین انسان برخورد جدی نماید.

**۶- برابری و عدم تبعیض:** دولت موظف است حقوق مدنی و سیاسی افراد را بدون هیچ‌گونه تمایزی از قبیل نژاد، رنگ‌پوست، جنسیت، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر، اصل و منشأ ملی یا اجتماعی، ثروت، نسب یا سایر وضعیت‌ها محترم شمرده و تضمین کند. دولت وظیفه دارد با اقدامات مختلف از قبیل قانون‌گذاری در این خصوص از این حق افراد محافظت نماید. - حقوق اقلیت‌ها: علاوه بر اصل عدم تبعیض، آزادی و حقوق گروهی اقلیت‌ها نیز می‌بایست به رسمیت شناخته شود: اشخاص متعلق به اقلیت‌ها را نمی‌توان از این حق محروم نمود که به طور جمعی همراه با سایر افراد گروه خود از فرهنگ خاص خود متمتع شوند و یا به دین و آیین خود متدین باشند و بر طبق آن عمل نمایند.

- آزادی مذهب: اهمیت تأکید بر آزادی مذهب، به دلیل سابقه طولانی سرکوب و اختلافات در این خصوص است که در سه جنبه‌ی اصلی مورد توجه قرار می‌گیرد: حق انتخاب مذهب و عقیده، منع تبعیض مذهبی، و مسأله عمل به مناسک و تعالیم مذهبی.

**۷- منع برده‌داری و کار اجباری:** ممنوعیت از برده‌داری به معنای کلاسیک آن یعنی منع مالکیت اشخاص بر اشخاص دیگر، اما ممنوعیت کار و خدمات اجباری به معنای این است که هیچ‌کس نمی‌تواند دیگری را با تهدید و یا سایر ابزارها، وادار به انجام کاری نماید که او بدان رضایت ندارد.

**۸- منع اخراج خودسرانه اتباع خارجی:** اخراج اتباع خارجی باید توسط قانون و با حکم قانونی مراجع صالح باشد.

**۹- حق بر زندگی خصوصی:** هیچ‌کس نباید در زندگی خصوصی و خانواده و اقامتگاه یا مکاتبات مورد مداخلات خودسرانه (بدون مجوز) یا خلاف قانون قرار گیرد و همچنین شرافت و حیثیت او نباید مورد تعرض غیرقانونی واقع شود و دولت موظف به اعمال حمایت‌های قانونی برای افراد در برابر این مداخلات است.

**۱۰- حق برابری در مقابل قانون:** افراد حق دارند از حاکمیت قوانین عادلانه و غیردینی بهره‌مند باشند. همه افراد صرفنظر از هرگونه عقیده، نژاد، مذهب، دین، جنسیت، قومیت، ثروت، سابقه تولد و هرگونه تقسیم‌بندی دیگر، باید در برابر قانون، چه در برخورداری از حمایت‌های آن و چه در مرحله اعمال قانون، برابر باشند. دولت موظف است اقدام به تضمین عملی این حق از طرق مختلف نماید.

**۱۱- حق برخورداری از شخصیت حقوقی در برابر قانون.**

**۱۲- حق دادخواهی:** این حق از یک سو شامل حق دسترسی افراد به مراجع قضایی یا مراجع اداری و صنفی جهت دادخواهی نسبت به نقض حقوق و آزادی‌های‌شان می‌شود و از سوی دیگر شامل تعهد دولت به تأمین این حق در مورد حقوق داخلی کشور و سایر حقوق به موجب تعهدات بین‌المللی می‌شود.

**۱۳- حق تشکیل خانواده و حق بر ازدواج:** همه افراد حق تشکیل خانواده دارند و افرادی که به سن قانونی برای ازدواج رسیده باشند و بر این امر رضایت داشته باشند حق دارند ازدواج کنند. دولت نباید در این امر مداخله نماید و تنها باید اقدامات حمایتی لازم به منظور برابری حقوق افراد در ازدواج، زندگی مشترک و اتمام آن را پیش‌بینی نماید.

**۱۴- حق کودکان:** کودکان حق برخورداری از اوراق شناسایی، تابعیت و حق برخورداری از حمایت‌های قانونی برای اشخاص زیر سن قانونی را به دور از هرگونه تبعیض جنسیتی، نژادی، قومیتی، مذهبی و سایر انواع تبعیض‌ها دارند.

**۱۵- حقوق رویه‌ای:** دسته‌ای از حقوق هستند که به اصول، آزادی‌ها و رویه‌های رسیدگی قضایی و همچنین حقوق افراد در زمان رسیدگی و پس از صدور حکم قضایی مربوط می‌شوند: منع بازداشت خودسرانه؛ حق دفاع از خود، دسترسی به وکیل و برخورداری از وکالت معاضدتی در صورت نیاز؛ منع مجازات حبس به دلیل قصور از عمل به تعهد قراردادی؛ حق برابری در برابر دادگاه؛ رعایت اصل محاکمه عادلانه؛ اصل بی‌طرفی و استقلال دادگاه؛ فرض برائت متهم؛ عطف به ماسبق نشدن قوانین کیفری؛ علنی بودن محاکمات مگر در موارد ویژه مثل دادگاه کودکان و حق بر غرامت. به علاوه، رفتار انسانی با بازداشت‌شده‌ها و محبوسین، و قراردادن مبنای مجازات بر اصل بازپروسی، از دیگر تعهدات دولت است که باید تمهیدات جدی، عملی و مؤثر در عملکرد خود به منظور تأمین این حقوق اعمال نماید.

۱۹ دی‌ماه ۱۴۰۱ ■



EXIT THEATRE



به فردا

## حقوق اقتصادی و اجتماعی

[www.exittheatre.com](http://www.exittheatre.com)

@exittheatregroup

طرح پس‌زمینه پوستر: حمیدرضا عدالت‌نیا

## ۱- حق تصمیم‌گیری

هر انسانی حق تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت خود را دارد. انسان‌ها باید احساس کنند که بر سرنوشت خود مسلط هستند و بر زندگی خود کنترل دارند. افراد نیاز به ایجاد توانایی و تسلط بر وظایفی دارند که برایشان مهم است. افراد باید امکان تعلق و ارتباط با دیگران را داشته باشند. دولت باید با عدم مداخله در زندگی خصوصی افراد، جلوگیری از مداخله دیگران و همچنین ایجاد شرایط مناسب، این حق را تضمین نماید.

## ۲- عدم تبعیض

دولت باید حقوق اقتصادی و اجتماعی افراد را برای همه شهروندان، بدون استثنا تضمین کند. این وظیفه دولت است که حقوق همه افراد اجتماع را بدون تبعیض تضمین کند؛ صرف‌نظر از جنسیت، نژاد یا رنگ پوست، اعتقاد مذهبی (یا فقدان آن)، دیدگاه سیاسی، امکانات مالی، تولد در گروه‌های اجتماعی مختلف، تبار و قومیت و یا

# به فردا منشور حقوق اقتصادی و اجتماعی

شورای تحریریه

هر تفاوت دیگر.

## ۳- برابری جنسیتی

زن، مرد و هر دسته‌بندی جنسیتی دیگر (ال‌جی‌بی‌تی کیو پلاس) با هم برابرند و به طور مساوی از حق برخورداری از امکانات اقتصادی و اجتماعی بهره‌مند هستند.

## ۴- حقوق کار

همه حق دارند که کار کنند، آزادانه شغل خود را انتخاب نمایند و از حقوق خود در محل کارشان دفاع کنند. دولت موظف است که به افراد در صورت نیافتن کار مورد نظرشان آموزش داده و کمک کند.

## ۵- حق داشتن شرایط عادلانه و مطلوب در کار

هر کس حق دارد که در محل کار خود از شرایط عادلانه و مطلوب برخوردار



باشد. بدین معنا که حداقل موارد زیر می‌بایست رعایت شود:  
دستمزد منصفانه و بدون تبعیض.

میزان دستمزدی که به شخص و خانواده‌اش امکان زندگی شایسته می‌دهد.  
شرایط کار ایمن و سالم.

فرصت برابر برای ترفیع، بر اساس سابقه و مهارت افراد.

تعطیلات سالانه و تعطیلات رسمی با پرداخت حقوق.

مرخصی استحقاقی و استعلاجی با پرداخت حقوق.

بیمه درمانی، حوادث کار، بازنشستگی و بیکاری.

#### ۶- حقوق صنفی

هر کس حق دارد که به هر شکل صنفی بپیوندد و یا تشکل صنفی‌ای را به وجود آورد که برای دستمزد منصفانه و شرایط کاری بهتری در سطح ملی و بین‌المللی مبارزه می‌کند.

دولت نباید در امور تشکل‌های صنفی مداخله کند مگر برای حمایت از افراد و حفاظت از حقوق و آزادی‌های آنها.

هر کس حق دارد در زمانی که با او در مواجهه با حقوق کارش منصفانه رفتار نمی‌شود اعتصاب کند.

#### ۷- حق برخورداری از بیمه تامین اجتماعی

هر کس حق دارد که تحت پوشش بیمه تامین اجتماعی قرار گیرد. این بدان معناست که دولت موظف است ساختاری را به وجود آورد و اطمینان حاصل کند که همه شهروندان در صورت نیاز به کمک مادی و یا اشکال دیگر حمایت، از آن بهره‌مند می‌شوند.

#### ۸- حفاظت از خانواده و به ویژه مادران و کودکان

دولت موظف است که از خانواده‌ها و به صورت ویژه از مادران و کودکان حمایت کند.

هر کس حق دارد با هر کس که آزادانه انتخاب می‌کند (صرف نظر از جنسیت طرفین) ازدواج کند و تشکیل خانواده دهد.

دولت باید از مادران در دوران بارداری، زایمان و پس از آن محافظت کند و اطمینان حاصل کند که مادران شاغل دارای مرخصی زایمان هستند و به خاطر مادر شدن شغل خود را از دست نداده و یا موقعیت شغلی‌شان تنزل نمی‌یابد. پدران نیز در هنگام تولد فرزندشان باید از حق مرخصی مشابهی بهره‌مند باشند.

افراد حق دارند به امکانات امن پایان دادن به بارداری زیر نظر پزشک

دسترسی داشته باشند.

کودکان باید بدون توجه به این که والدین‌شان چه کسانی هستند کمک ویژه دریافت کنند.

دولت باید از کودکان و نوجوانان در برابر هرگونه استثمار محافظت کند. دولت باید برای مراقبت روزانه کودکان افراد شاغل، مراکز استاندارد نگهداری کودکان را به صورت گسترده دایر کرده و امکان استفاده از آن را برای تمام افراد فراهم نماید.

### ۹- حق داشتن استاندارد زندگی مناسب

هر کس حق دارد از استاندارد مناسب برای زندگی خود و خانواده‌اش برخوردار باشد. این استاندارد شامل: غذا، مسکن و پوشاک مناسب است. هر کس حق دارد از زندگی باکیفیتی برخوردار باشد که به مرور زمان بهتر می‌شود.

هر کس حق دارد که از گرسنگی در امان باشد. دولت موظف است اقداماتی را انجام دهد تا منابع به صورت عادلانه در اختیار همه شهروندان قرار گیرد و هیچکس گرسنه نماند.

### ۱۰- حق سلامت مناسب (جسمی و روانی)

هر کس حق دارد که از بهترین استاندارد سلامتی ممکن چه از نظر جسمی و چه از نظر روانی بهره‌مند باشد. در این مسیر دولت باید اطمینان حاصل نماید که:

نوزادان کمتری می‌میرند، چه قبل و چه پس از تولد.

کودکان امکان رشد سالم را دارا هستند.

محیط‌هایی که مردم در آن زندگی و کار می‌کنند دارای استانداردی است که آسیبی به سلامتی آنها وارد نمی‌شود.

همه آنچه را که برای پیشگیری، کنترل و درمان بیماری‌ها لازم است انجام می‌دهد.

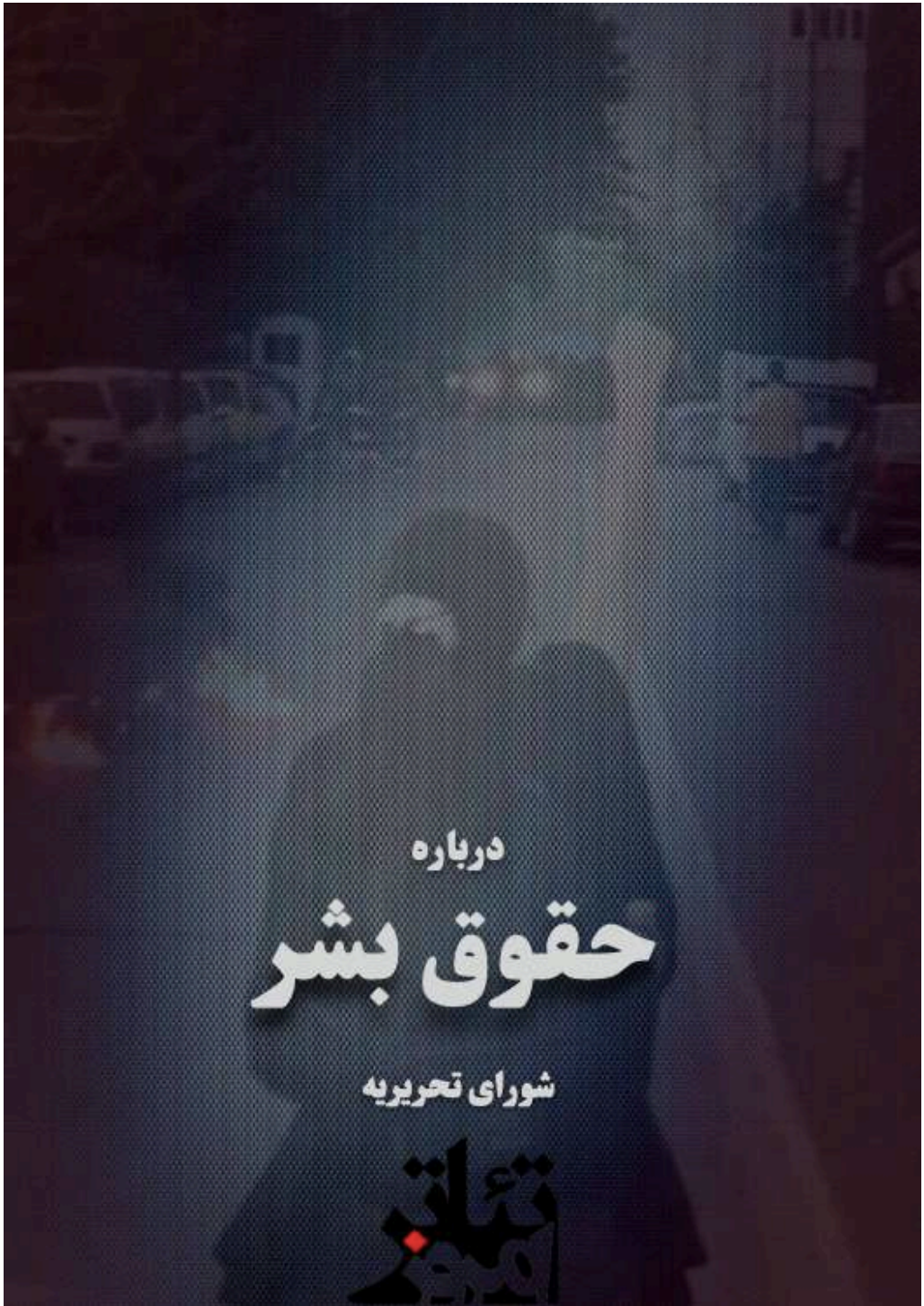
سیستم بهداشت و درمان به گونه‌ای است که همگان امکان استفاده از خدمات و کمک‌های پزشکی استاندارد و باکیفیت را در هنگام بیماری دارا هستند.

### ۱۱- حق تحصیل

همه حق تحصیل و آموزش دارند. هدف از آموزش عبارت است از: کمک به افراد تا به طور کامل شخصیت و ارزش‌های خود را توسعه داده و آنها را به عنوان فرد درک کنند.

درک حقوق فردی و شناخت تفاوت‌ها با دیگران و احترام به آنها.  
شرکت موثر افراد در جامعه و زندگی با آرامش در آن و در کنار دیگران.  
برای احقاق حق آموزش دولت باید وظایف زیر را انجام دهد:  
فراهم کردن آموزش ابتدایی اجباری و رایگان برای همه.  
فراهم کردن آموزش متوسطه و عالی (به اشکال مختلف) رایگان و در دسترس همگان.  
برقراری نظام آموزش و پرورش غیردینی و غیرایدئولوژیک.  
توسعه ساختار آموزشی به صورت مستمر و بهبود شرایط کار معلمان در تمامی سطوح آموزشی.  
آزادی والدین و سرپرستان در انتخاب محل آموزش فرزندان.

۱۸ دی‌ماه ۱۴۰۱ ■



درباره

# حقوق بشر

شورای تحریریه



مقدمه:

همه ما تاکنون عنوان «حقوق بشر» را شنیده‌ایم. نظریات مختلفی را در خصوص مجموع حقوق بشر و یا حقوق خاص مثل حق بر حیات، حق آزادی بیان و دیگر حقوق خوانده‌ایم و اغلب اخبار نقض آن‌ها را می‌شنویم. در این مطلب تلاش خواهیم کرد ضمن معرفی کوتاه برخی از حقوق مهم بشر، در خصوص اهمیت آن‌ها، صرفنظر از سازمان‌ها و سازوکارهای بین‌المللی صحبت نماییم.

یکی از مهم‌ترین نکاتی که از ابتدا باید به آن توجه داشت این است که حقوق بشر، با این‌که بروز بالاترین ارزش‌های انسانی هستند، به هیچ عنوان ارزش‌های انتزاعی نیستند بلکه، حقوق و رویه‌های اجتماعی مشخصی هستند جهت رسیدن به ارزش‌های مذکور. بر همین اساس، حقوق بشر را نباید با ارزش‌ها یا توقعاتی که مبنای آن‌ها بوده‌اند، اشتباه گرفت. می‌توان گفت

## درباره حقوق بشر

### شورای تحریریه

که یکی از مهم‌ترین مبانی پذیرش حقوق بشر در تاریخچه شکل‌گیری آن‌ها، ضرورت اخلاقی پذیرش شأن، منزلت و حیثت انسانی بوده است. اما اکنون نباید در زمان اجرا و مطالبه، با ورود به ضروریات اخلاقی، مبحث حقوق ملموس و غیرقابل انکار انسان‌ها را به بحثی اخلاقی تقلیل داد و از ضرورت پذیرش، اجرا و مطالبه‌ی آن سر باز زد. در خطر چنین برداشتی از حقوق بشر این فرض را در نظر بگیرید: اگرچه، «خوب است» که ما با مجموعه‌ای از استانداردهای اخلاقی حقوق بشر را توجه نماییم اما لازم است بدانیم که همواره ممکن است مجموعه‌ای دیگر از استانداردها، رویه‌های دیگری را توجه نماید که حتی در تقابل با حقوق بشر باشند. در این صورت، می‌توانید تصور نمایید که وارد بحثی لاینتهی از اخلاق‌گرایی خواهیم شد. نکته‌ی مهم دیگر این است که این اسناد در سازوکارهای بین‌المللی تصویب شده‌اند و به رسمیت شناختن حقوقی را برای انسان‌ها اعلام می‌دارند اما این به هیچ عنوان به این معنا نیست که انسان‌ها در جهان معاصر، تنها زمانی

می‌توانند به حقوق بشر خود استناد نمایند که در مقابل سازمان‌ها یا سازوکارهای بین‌المللی قرار می‌گیرند. بالعکس، بسیاری از کارزارها و مبارزات سیاسی-اجتماعی در سرتاسر جهان، با استناد به حقوق بشر و حتی با استفاده از ابزارهایی که این حقوق نیز بر آن‌ها تأکید می‌نمایند، در برابر دولت‌های داخلی یا شرکت‌های بزرگ بین‌المللی پیش می‌روند، بدون آن‌که استمدادی از سازمان‌های بین‌المللی داشته باشند. به علاوه، جنبه‌ی مهم دیگر حقوق بشر، آگاهی افراد جوامع از حقوق خود است که تکرار آن می‌تواند در مواردی موجب تغییر نگرش اشخاص به نحوه زیست خود و آنچه از زندگی می‌شناسند باشد.

همچنین، حقوق بشر، حقوقی نیستند که اسناد مهم بین‌المللی آن‌ها را ایجاد کنند، بلکه حقوقی هستند که انسان‌ها از ابتدا از آن برخوردار بوده‌اند. اکثر اسناد حقوق بشری، ماهیت اعلامی دارند و نه تأسیسی که به دلیل اهمیت این دسته حقوق و نقض گسترده‌ی آن‌ها و فجایع ناشی از آن، لزوم به تنظیم این اسناد حس شد. از طرفی، در بسیاری موارد، این مطالبه حقوق ذاتی انسان‌ها از سوی مردمان جوامع است که منجر به تنظیم اسناد و اجبار دولت‌ها به پذیرفتن تعهدات خود نسبت به آن‌ها می‌شود.

### ویژگی‌های مهم حقوق بشر:

- حقوق بشر به معنای واقعی کلمه، حقوقی هستند که یک انسان، به صرف انسان بودن از آن‌ها برخوردار است. صاحب حق در این دسته حقوق، انسان‌ها و تأمین‌کننده و صاحب تکلیف در وهله‌ی اول دولت‌ها هستند. به این معنا، که صاحب حق بشری بودن اگرچه در برابر تمام اعضای جامعه‌ی بشر قابل اعمال است اما این دولت‌ها هستند که وظیفه اولیه‌ی تأمین، محافظت و ترویج آن را دارند. حتی اگر فرد دیگری این دسته حقوق شما را تضییع نماید، این وظیفه اصلی دولت به معنای عام است که از حق شما، محافظت و فرد ناقض را از نقض آن‌ها منع نماید.
- حقوق بشر، حقوق برابر هستند: انسان‌ها به صرف انسان بودن، از حقوقی برابر و یکسان با سایر انسان‌ها برخوردارند. انسانی که در این تعریف می‌گنجد، انسانی فرای تعلق به هرگونه دسته‌بندی اقتصادی-اجتماعی-سیاسی-اخلاقی و بدون هیچ پسوندی است.
- حقوق بشر غیرقابل انکار و مسلم هستند: انسان نمی‌تواند دیگر انسان نباشد. به عبارت دیگر، هرچقدر هم فردی رفتار شنیعی داشته باشد و یا با



او با بربریت و سببیت برخورد شود، انسان بودن او متوقف نمی‌شود.

• این حقوق جهانی و عام‌الشمول هستند: به این معنا که امروزه ما تمام اعضای گونه‌ی هوموساپین‌ها را انسان و صاحب حقوق بشر می‌دانیم. بنابراین، این که انسان در چه نقطه‌ای از جغرافیای جهان متولد شده و یا در چه نقطه‌ای زندگی می‌کند از نظر صاحب حق بودن وی بر این دسته حقوق، اهمیتی ندارد. حقوق بشر با یکدیگر ارتباط مستقیم دارند و لاینفک هستند: زمانی که انواع حقوق مدنی، سیاسی و اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را بررسی می‌کنیم متوجه می‌شویم که این حقوق تا چه حد به یکدیگر وابسته و هریک لازمه‌ی اجرا و در عین حال، متأثر از دیگری است. بدون داشتن حق تعیین سرنوشت، برخورداری از حق مشارکت سیاسی بی‌معناست و بدون مشارکت سیاسی، حق تعیین سرنوشت تأمین نخواهد شد.

چیزی که در این ویژگی‌ها به چشم نمی‌خورد، ثابت بودن و بدون تغییر ماندن حقوق بشر است چرا که بالعکس، حقوق بشر و تفاسیر از معانی و مصادیق حق‌های موجود، با تکامل مفهوم زندگی، مسائل و معضلات جدیدی که بشر با آن‌ها روبرو می‌شود، نیازهای بشر و آنچه حداقل زندگی باکیفیت انسانی است، تغییر می‌کنند و خود نیز تکامل و توسعه می‌یابند. بر همین اساس است که مطالبات حقوق بشر همواره بالاتر می‌رود. آن چیزی که در یک نقطه از تاریخ یک کشور از نظر کمی و کیفی، به عنوان بهداشت عمومی کافی تلقی می‌شده است، قطعاً نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای همان جامعه در سال‌های بعد باشد. هر دولتی، نه تنها وظیفه دارد با منابع در دسترس خود به تأمین حقوق بشر افراد خود برای برخورداری از زندگی در شأن انسان تلاش کند بلکه، همچنین مکلف است با پیش‌بینی لازم، برای بالا بردن استانداردهای چنین زیستی، منابع خود را بهبود بخشد.

### حقوق و تعهد منفی و مثبت

حقوق و تعهد مثبت و منفی در حقوق بشر، اصطلاحی است که شاید به آن برخورد نشده باشیم. به طور کلی، دسته‌ای از حقوق هستند که نیاز به دخالت دولت جهت تأمین آن دارند. یعنی دولت‌ها علی‌الاصول باید جهت تأمین آن‌ها کاری انجام بدهند. مثال این دسته حقوق، حق مسکن و حق بر بهداشت و به طور کلی، دسته حقوقی است که به تعبیری حقوق رفاهی هستند. در مقابل، دسته حقوق مدنی-سیاسی مثل حق آزادی بیان و حق حیات، به طور کلی

مستلزم عدم دخالت دولت‌ها در حقوق افراد است و از این رو، آن‌ها را به عنوان حق منفی می‌شناسیم. اما باید توجه کنیم که این تفکیک کلی، در خصوص مطالبه حقوق و لزوم حمایت‌های دولت در تأمین آن‌ها سخن نمی‌گوید. زمانی که هر یک از حقوق شما نقض شده باشد و یا شما از برخورداری از آن‌ها منع شوید، دولت در هر حال تعهد دارد در برابر مطالبه‌ی شما، اقدام نماید. به علاوه، دولت‌ها وظیفه دارند حتی پیش از مطالبه حق از سوی افراد جامعه، تسهیلات لازم برای بهره‌برداری از آن را فراهم نمایند. این مجموعه اقدامات دولت می‌تواند شامل طیف گسترده‌ای، از اقدام به قانون‌گذاری جهت به رسمیت شناختن صحیح و اعلامی حقوق تا جرم‌انگاری نقض آن‌ها؛ تا توسل به ابزار فرهنگی و تشویقی ملموس جهت تسهیل در پذیرش حقوق همگان، باشد.

### حقوق بشر در اسناد:

همانطور که گفته شد، ماهیت اسناد حقوق بشر، ماهیت اعلامی است. اما بررسی اسناد حقوق بشر، به عنوان نقطه‌ی عطفی در جامعه‌ی بین‌المللی در به رسمیت شناختن ملموس موضوعات آن، حائز اهمیت است. اگر بپذیریم که حقوق بشر، با تکامل درک جوامع بشری از انسان بودن و کیفیت زیستی و طی تحولات تاریخی و فراز و نشیب‌های حرکات سیاسی-اجتماعی توسعه یافته است، می‌توانیم اهمیت خوانش این اسناد مهم را به عنوان آیینی این تغییرات دریابیم.

پیش از معرفی اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقین بین‌المللی حقوق مدنی، سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (به عنوان ۳ سند اصلی و مهم)، ابتدا لیستی از کنوانسیون‌های اصلی موجود در زمینه حقوق بشر را مرور می‌نماییم:

- کنوانسیون بین‌المللی رفع تمام اشکال تبعیض نژادی (۱۹۴۵)
- کنوانسیون رفع تمام اشکال تبعیض علیه زنان (۱۹۷۹) و پروتکل الحاقی آن (۱۹۹۹)
- کنوانسیون منع شکنجه و سایر رفتارها و مجازات‌های خشن، غیرانسانی و توهین‌آمیز (۱۹۴۸) و پروتکل الحاقی آن (۲۰۰۲)
- کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۸۹) و دو پروتکل اختیاری آن در خصوص درگیری کودکان در مخاصمات مسلحانه و فروش کودکان، فحشاء کودکان و حضور کودکان در فیلم‌های پورن (۲۰۰۰)

• کنوانسیون حمایت از کارگران مهاجر و اعضای خانواده آن‌ها (۱۹۹۰)  
علت تنظیم این کنوانسیون‌ها اهمیت حقوق مذکور، گاهی به دلیل وقایع مهم و معضلات زمانه‌ی خود و گاه بر مبنای اهمیت ویژه‌ی حمایت از حقوق در این زمینه‌ها بوده است.

### منشور سازمان ملل و اعلامیه حقوق بشر:

با اینکه در سال‌های پیش از جنگ جهانی دوم، با تشکیل جامعه ملل (League of Nations) و سازمان بین‌المللی کار (International Labor Organization) صحبت در خصوص حقوق کارگران و اقلیت‌ها آغاز شده بود، اما، عبارت حقوق بشر به طور گسترده‌ای تا پیش از جنگ جهانی دوم از ادبیات بین‌المللی غایب بود. حتی آن دسته از مدافعان حقوق انسانی که معتقد بودند انسان‌ها از مجموعه‌ای از حقوق برابر و غیرقابل انکار برخوردارند، چیزی در مورد حق یا تعهدات دولت‌های دیگر در خصوص این دسته حقوق نمی‌گفتند. البته که همین دسته از مدافعان، در دوره‌ای که مشکلی با توجیه استعمار نداشت، در اقلیت فکری هم بودند. اما این رویکرد، با تأسیس سازمان ملل در سال ۱۹۴۵ و در سایه‌ی جنگ وحشیانه جهانی دوم و همچنین هولوکاست، تغییر یافت. در مقدمه منشور سازمان ملل، دو هدف از اهداف اصلی سازمان، تأکید مجدد بر ایمان و باور به حقوق بنیادین بشر، حیثیت انسان، حقوق برابر زنان و مردان و حقوق برابر ملت‌ها، چه کوچک و چه بزرگ و همچنین، کمک به پیشرفت اجتماعی و استانداردهای بهتر زندگی با آزادی بیشتر، عنوان شده است. به علاوه، در ماده ۱، یکی از چهار هدف سازمان ملل، رسیدن به همکاری بین‌المللی در حل مشکلات جهانی با ماهیت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و بشردوستانه و در پیشبرد و تشویق احترام برای حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای کلیه انسان‌ها بدون تمایز بر اساس نژاد، جنسیت، زبان و یا مذهب است. پس از آن، کمیسیونی برای تفسیر و ارائه تعاریف دقیق‌تر از مفاهیم تشکیل شد که نهایتاً لیستی از اصول مهم تهیه نمود که با نام اعلامیه جهانی حقوق بشر در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ (که به نام روز جهانی حقوق بشر شناخته می‌شود) در مجمع عمومی سازمان ملل تصویب شد. این اعلامیه، که بیشتر جنبه سیاسی داشت، از نظر حقوق بین‌الملل و به طور مستقیم، لازم‌الاجرا نبود و اعلام اراده جهانی دولت‌ها برای پذیرش این حقوق محسوب می‌شد. اعلامیه حقوق بشر، بی‌شک سند بنیادین حقوق بین‌الملل بشر بود که پارامترهای لازم را برای تبیین مفهوم حقوق بشر

در روابط بین‌الملل معاصر و حتی در سطح داخلی کشورها فراهم نمود. اما نکته‌ی مهم دیگری که پیش از ورود به اسناد باید بدان اشاره داشت این است که اسناد، تنها منبع حقوق بشر نیستند. برخی از قواعد حقوق بشر، از آن‌چنان اهمیتی برخوردارند و تا حدی در رویه بین‌المللی دولت‌ها پذیرفته شده‌اند که به عنوان قاعده هنجاری آمره، تلقی می‌شوند و نه تنها عدم اعلام آن‌ها در اسناد به معنای نفی آن‌ها نیست بلکه، هیچ سندی نمی‌تواند آن‌ها را تعدیل نماید. منع شکنجه، برده‌داری، نسل‌زدایی و توسل غیرقانونی به زور، همگی از جمله‌ی این هنجارهای لازم‌الاجرا هستند. نتیجه‌ی این تفکیک آن است که دولت‌ها نمی‌توانند به بهانه‌ی عدم پذیرش معاهدات خاص، از رعایت این حقوق و خودداری از نقض آن سر باز زنند.

ویژگی دیگر اسناد بین‌المللی در زمینه حقوق بشر این است که دولت‌ها را در برابر یکدیگر متعهد نمی‌کند، بلکه دولت‌ها را در برابر کسانی که در حوزه‌ی سرزمینی آن‌ها هستند ملزم می‌نماید. بعضی کنوانسیون‌ها به دولت‌ها این مجوز را می‌دهند که علیه کشوری که تعهدات خود را نقض کرده، اقدام دعوی کنند. همچنین، برخی از تعهدات حقوق بشر مانند ممنوعیت نسل‌کشی، مسئولیت‌های «در برابر همه» هستند که ممکن است با استناد به آن، دولتی بتواند علیه دولت دیگر بر مبنای محافظت از جامعه جهانی اعلام شکایت نماید.

در نهایت، برخی از جرائم ناشی از نقض حقوق بشر هستند که برای تمام دولت‌ها صلاحیت جهانی رسیدگی کیفری بدون توجه به تابعیت فرد ناقض، محل ارتکاب جرم، تابعیت قربانی و هرگونه ارتباط دیگری، ایجاد می‌کنند. بنابراین اگر فردی مرتکب جرائم جنگی، جرائم علیه بشریت، نسل‌زدایی و شکنجه شده باشد، هر دولتی می‌تواند وی را با استناد به صلاحیت جهانی تحت تعقیب قضایی قرار دهد.

## میثاق حقوق مدنی، سیاسی و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی:

این دو میثاق که نهایتاً در سال ۱۹۶۶ تصویب شدند، به مفاد اعلامیه جهانی، جایگاه حقوقی معاهده‌ای می‌دهند و آن‌ها را الزام‌آور می‌نمایند. بعدها، معاهدات دیگری تنظیم و تصویب شدند که به صورت اختصاصی، در مورد برخی از این حقوق توضیح بیشتر داده‌اند و قوانین ویژه برای آن‌ها وضع نموده‌اند.

- مجموع میثاقین و اعلامیه جهانی حقوق بشر، لیست کوتاه اما بسیار اساسی‌ای از حقوق به دست می‌دهند که عبارتند از:
- برابری در تعلق حقوق بدون تبعیض
  - حق حیات
  - آزادی و امنیت فردی
  - محافظت در برابر برده‌داری (منع برده‌داری)
  - محافظت در برابر شکنجه و مجازات و رفتارهای بی‌رحمانه و غیرانسانی (منع شکنجه و مجازات بی‌رحمانه و غیرانسانی)
  - حق شناسایی افراد توسط قانون (شخصیت حقوقی افراد)
  - حق برخورداری از حمایت قانون به صورت برابر
  - حق دسترسی به دادرسی و دادخواهی در برابر نقض حقوق
  - محافظت در برابر بازداشت یا نگهداری خودسرانه (منع بازداشت و نگهداری خودسرانه)
  - حق شنیده شدن (استماع) توسط سیستم قضایی مستقل و بی‌طرف
  - محافظت در برابر عطف به ماسبق شدن قوانین بعدی (منع گناهکار شناخته شدن فرد به دلیل ارتکاب عملی که در زمان انجام آن طبق قانون جرم نبوده است)
  - فرض بر بی‌گناهی افراد
  - محافظت از حریم شخصی، خانواده و خانه
  - حق آزادی تردد و اقامت
  - حق بر تلاش برای پناهندگی جستن از آزار
  - حق برخورداری از تابعیت
  - حق ازدواج و تشکیل خانواده
  - حق مالکیت بر اموال
  - حق آزادی عقیده، باور و مذهب
  - حق آزادی تفکر، بیان و رسانه
  - حق آزادی اجتماعات و تشکل
  - حق مشارکت سیاسی
  - تأمین اجتماعی
  - حق اشتغال در شرایط مناسب (کاری)
  - حق آزادی اتحادیه
  - حق تفریح و استراحت

- حق بر غذا، پوشش و مسکن
- حق بر بهداشت و خدمات اجتماعی
- حمایت‌های ویژه از کودکان
- حق بر آموزش
- حق مشارکت در زندگی فرهنگی
- تأکید بر لزوم وجود نظام اجتماعی و بین‌المللی برای تأمین حقوق
- حق تعیین سرنوشت
- رفتار انسانی با بازداشت شده‌ها و زندانیان
- محافظت در برابر زندان به دلیل بدهی (زندان‌هایی که به دلیل ناتوانی مردم فقیر از پرداخت دیون خود یکی از گسترده‌ترین راه‌های برخورد با دیون، در قرن نوزدهم بود)
- محافظت در برابر اخراج خودسرانه اشخاصی که تابعیت کشور را ندارند.
- محافظت در برابر تبلیغ نفرت‌پراکنی مذهبی یا نژادی
- محافظت از فرهنگ اقلیت‌ها

در ادامه به معرفی برخی از مهم‌ترین این حقوق می‌پردازیم:

**حق حیات:** مهم‌ترین و بنیادین‌ترین حق بشر، حق حیات است که دیگر حق‌های بشری متوقف بر آن است و بهره‌مندی از سایر حقوق بشر، در وهله اول نیازمند محافظت از حق حیات افراد است. میثاق حقوق مدنی و سیاسی، این حق را به رسمیت می‌شناسد و از حق تمامی انسان‌ها، بدون هیچ‌گونه تمایزی، بر حیات حمایت می‌نماید. حق حیات از حقوق ذاتی انسان است و باید توسط قانون مورد حمایت قرار بگیرد و هیچ فردی را نمی‌توان خودسرانه از زندگی‌اش محروم کرد. اهمیت این حق تا به جایی است که دولت‌ها نه تنها خود موظف به خودداری از کشتار خودسرانه (سلب خودسرانه حیات) هستند، بلکه باید از این حق افراد در برابر سایر افراد نیز محافظت نمایند و فراتر از آن، با رعایت سایر تعهدات خود و حفظ شأن و منزلت انسانی، از اقدام به خودکشی اشخاص، خصوصاً گروه‌های در معرض خطر مانند اشخاص محبوس، جلوگیری نمایند. به عبارت دیگر، دولت‌ها وظیفه‌ی جدی در اقدام به پیشگیری از آسیب رساندن اشخاص به خود (به منظور سلب حیات خود) و دیگران (سلب حیات دیگری) دارند. همچنین، این وظیفه دولت در خصوص تهدیدات و موقعیت‌های احتمالی در حد معقول و قابل پیش‌بینی می‌باشد که ممکن است منجر به سلب حیات شوند. این تهدیدات به خطرات و جراحات فیزیکی ختم نشده و شامل صدمه به شأن فیزیکی و روانی نیز می‌شود که



می‌تواند منجر به سلب حیات باشد. در صورتی که دولتی، پیش‌بینی‌های لازم جهت پیشگیری از چنین موقعیت‌ها، جراحات یا خطرات را انجام ندهد، حتی اگر این موارد منجر به سلب حیات فرد نشود هم ممکن است ناقض حق حیات تلقی گردد. به علاوه، انحراف از حق حیات و نقض آن در هیچ موقعیتی قابل پذیرش نیست حتی درمخاصمات مسلحانه و یا موقعیت‌های اضطراری ملی. در این جا باید بین مرگ آسان و اقدام به خودکشی تفکیک مهمی قائل شد. کشورهایی که ارائه کمک پزشکی را به تسهیل پایان خودخواسته به زندگی به اشخاص بالغ در مواردی مثل بیماران لاعلاج که از دردهای شدید جسمی و روانی رنج می‌برند و می‌خواهند در آسایش و با حفظ شأن انسانی به زندگی خود خاتمه دهند، با شرایط خاص پذیرفته‌اند، در عمل به تکلیف خود در حفاظت از حق حیات موظفند نظام حقوقی و قواعد نهادینه‌ای را پیش‌بینی نمایند تا کادر درمان از طریق آن اطمینان حاصل کنند که تصمیم بیمار آزادانه، صریح و با دسترسی به اطلاعات صحیح بوده است.

زمانی که از حق حیات بدون تبعیض سخن به میان می‌آوریم، منظورمان این است که دولت‌ها موظفند از این حق تمام افراد به صورت برابر و بدون کوچکترین تبعیضی بر اساس نژاد، رنگ، تابعیت، مذهب، جنسیت، زبان، عقیده سیاسی و سایر عقاید، ریشه‌های اجتماعی و ملی، اموال، تولد و سایر انواع موقعیت از جمله تعلق به کاست خاص، گرایش جنسی یا هویت جنسیتی، معلولیت، موقعیت اقتصادی-اجتماعی، سن و سایر تعلقات عرضی فرد محافظت کنند. به عبارت دیگر، هرگونه تبعیض قانونی در امر حیات، بر هر اساسی، خود کشتار خودسرانه محسوب می‌شود و این امر، شامل انسان‌هایی که مظنون به ارتکاب جرایم جدی هستند و یا به ارتکاب آن‌ها محکوم شده‌اند نیز می‌شود. در مبحث عدم تبعیض در حفظ حق حیات، زن‌کشی که شکل خیلی شدیدی از تبعیض علیه زنان و دختران است، به عنوان تهدید جدی علیه حق حیات تلقی شده است.

در خصوص پایان خودخواسته‌ی بارداری، اگرچه دولت‌ها می‌توانند آن را قاعده‌مند نمایند اما ملاحظاتی هم در این خصوص وجود دارد. رویه‌ی اتخاذی دولت نباید به هیچ عنوان جان زن یا دختر باردار و یا سایر حقوق وی در این معاهده را تهدید و یا نقض نماید. بر همین اساس، محدود نمودن حق پایان خودخواسته‌ی بارداری نباید زندگی آن‌ها را تهدید کند و آن‌ها را در معرض درد و آلام جسمی و روانی قرار دهد، نباید موجب تبعیض علیه آنان و یا مداخله خودسرانه در زندگی خصوصی آن‌ها شود. همچنین دولت‌ها موظفند

در مواردی که بارداری برای زندگی زن یا دختر خطرناک است، یا مواردی مثل تجاوز یا بارداری از محرم، که می‌تواند موجب آلام سنگین برای فرد باردار باشد، دسترسی مؤثر و عملی، امن و قانونی را به اتمام خودخواسته بارداری فراهم نماید. در موارد غیر از این نیز دولت حق ندارد قوانینی وضع نماید که زنان و دختران را وادار به توسل به اتمام بارداری از راه‌های ناامن می‌کند.

همچنین، باید توجه داشت که سلب حیات دیگری در دفاع مشروع نمی‌تواند ناقض این حق تلقی شود. البته در این مورد، خصوصاً در استفاده‌ی نیروهای مسلح از حق دفاع مشروع باید دقت نمود چراکه دفاع مشروع نباید مبنای توجیه استفاده بیش از حد و غیرمتناسب این نیروها واقع شود.

در کشورهایی که مجازات اعدام لغو نشده است، این مجازات باید در خصوص جرایم خیلی جدی، با رعایت دادرسی عادلانه در دادگاه صالح و به موجب حکم نهایی دادگاه و با رعایت مفاد این میثاق و کنوانسیون منع و مجازات جرم کشتار جمعی (نسل‌زدایی) باشد.

به موجب کنوانسیون ۱۹۴۸ راجع به منع و مجازات کشتار جمعی (نسل‌زدایی)، کشتار جمعی (نسل‌زدایی) عبارت است از اعمال زیر که با قصد نابود ساختن تمام یا بخشی از یک ملت یا گروه‌های قومی، نژادی و مذهبی صورت می‌گیرد. از قبیل:

- کشتن اعضای گروه
- ایراد صدمات عمده جسمی و ذهنی به اعضای گروه
- قرار دادن گروه در معرض شرایط و وضعیت‌های چنان نامناسب زندگی که به زوال قوای جسمی کلی یا جزئی آنان منتهی شود
- تحمیل اقدامات به قصد جلوگیری از تولد بین گروه
- انتقال اجباری فرزندان گروه به گروهی دیگر

اگرچه به دلیل وجود مجازات سالب حیات در قوانین داخلی برخی کشورها، مجازات سالب حیات به عنوان کشتار خودسرانه محسوب نشده است اما باید توجه داشت که همان‌طور که خود میثاق نیز صراحتاً تأکید می‌نماید، این مفاد به هیچ عنوان به منزله‌ی مستندی برای به تأخیر انداختن لغو مجازات اعدام و یا منع آن نیست. به عبارت دیگر، هدف نهایی، حذف مجازات‌های سالب حیات است و دولت‌ها نمی‌توانند از این میثاق و یا سایر اسناد بین‌المللی و اصول حقوقی استفاده کنند تا بر اساس آن با استثنا قلمداد کردن اعدام از لغو این مجازات سر باز زنند و کمپین‌های متعدد و تفاسیر

گونگون از حق حیات، همگی مشوق لغو بین‌المللی مجازات سالب حیات هستند. علاوه بر ماده ۶ این میثاق، دومین پروتکل اختیاری میثاق حقوق مدنی سیاسی به منظور لغو مجازات اعدام (که پیوستن به آن اجباری نیست) گواه همین مطلب است که جهت‌گیری اسناد حقوق بشر بین‌المللی و منطقه‌ای همگی به سوی لغو مجازات اعدام است و نه تأمین مبنای قانونی برای ادامه آن در شرایط خاص. اما در همین بحث، کسانی که با شرایط مذکور به اعدام محکوم می‌شوند نیز باید حق درخواست و برخورداری از عفو عمومی، فردی یا تخفیف مجازات را داشته باشند، صدور حکم اعدام برای افراد کمتر از ۱۸ سال به طور کلی منع شده و اجرای آن در خصوص زنان باردار ممنوع است. مجازات سالب حیات نباید به صورت تبعیض‌آمیز شامل اشخاص شود، امری که آمار جهانی خلاف آن را ثابت می‌کند. مطابق این آمار، احتمال صدور حکم اعدام برای اعضای اقلیت‌های مذهبی، نژادی و قومیتی، بومیان و اتباع خارجی، بیشتر است.

**حق تعیین سرنوشت:** کلیه مردمان، حق تعیین سرنوشت خود را دارند. بر اساس این حق، آن‌ها باید بتوانند آزادانه وضعیت سیاسی خود را تعیین کرده و آزادانه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را دنبال کنند. این حق به ظاهر جمعی، فراتر از بحث استقلال در برابر دولت‌های خارجی، نهایتاً به حق‌های فردی نیز بازمی‌گردد و خود ریشه حقوق دیگر شامل حق مشارکت سیاسی و حق بر پیگیری آزادانه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و به کارگیری منابع و ثروت‌های طبیعی آن‌هاست. بر این اساس، باید توجه داشت که حق تعیین سرنوشت، زمانی تحقق می‌یابد که مردم بتوانند از سایر حقوق خود بهره‌مند شوند تا با تصمیم‌گیری واقعی سیاسی برای منابع خود، تعیین تکلیف نمایند. این حق، دولت‌ها را هم در برابر شهروندان خود و هم در مقام به رسمیت شناختن آن برای شهروندان دیگر کشورها، در برابر سایر دولت‌ها مسئول می‌نماید.

**برابری و عدم تبعیض:** کلیه دولت‌ها موظفند حقوق مدنی و سیاسی افراد را بدون هرگونه تمایزی از قبیل نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا عقیده دیگر، اصل و منشأ ملی یا اجتماعی، ثروت، نسب یا سایر وضعیت‌ها محترم شمرده و تضمین بکنند. به عبارت دیگر، حقوق امتیاز نیستند که دولت‌ها بخواهند بر مبنای خاصی تعلق آن‌ها را طبقه‌بندی نمایند و هیچ انسانی، در بحث تعلق حقوق بشر، از دیگری، انسان‌تر نیست. عدم تبعیض علیه اشخاص به منظور بهره‌مندی از این حقوق در هر سطح و

به هر دلیلی منع شده است و دولت‌ها وظیفه دارند با اقدامات مختلف از قبیل قانون‌گذاری در این خصوص، از این حق افراد محافظت نمایند. در خصوص این حق، باید در نظر داشت که منظور اسناد و تفاسیر حقوق بشر از مصادیق تبعیض به هیچ عنوان احصای آن‌ها به موارد خاص نیست بلکه قید اصلی در این حق، هرگونه تبعیض و هر شکل از نابرابری است. به عبارت دیگر، تا زمانی که بر مبنای هر طبقه‌بندی فردی یا گروهی، فردی در بهره‌مندی، مطالبه، اعمال و احقاق حقوق خود با تبعیض روبرو شود، حق وی بر برابری نقض شده است. اصولاً علت تأکید برخی تفاسیر یا معاهدات بر انواع خاصی از تبعیض‌ها، نقض‌های گسترده‌ای بوده که به صورت سیستماتیک در طول تاریخ شاهد آن بوده‌ایم. بر حق برابری و منع تبعیض، به دلیل ماهیت آن، در انواع حقوق دیگر تأکید شده است و بخش لاینفکی از تمام حقوق بشر و یکی از مهم‌ترین اصول تحقق واقعی این حقوق است. در برخی موارد، به دلایل مختلفی از جمله مسائل تاریخی مذکور، نه تنها در سایر حقوق تأکید مجدد بر برابری افراد می‌شود بلکه در مواردی به منظور حمایت‌های ویژه، کنوانسیون‌های خاصی با هدف منع و امحاء انواع تبعیض علیه گروه‌های خاصی تصویب شده‌اند؛ مانند کنوانسیون منع هرگونه تبعیض علیه زنان.

**حق برخورداری از حداقل‌های معیشتی:** حق بهره‌مندی از امکانات کافی معیشتی، از جمله حق‌های محوری است. میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، هر فرد و خانواده‌اش را نه تنها محق بر برخورداری از امکانات کافی برای ادامه حیات از جمله غذا به عنوان حق بنیادین، لباس و مسکن می‌داند بلکه، حق آن‌ها را به منظور داشتن امکانات کافی برای بهبود مستمر زندگی خود به رسمیت می‌شناسد. این حق در جلوه‌ای، خود شامل کلیه حقوق رفاهی اعم از حق بر امکانات بهداشتی، تأمین اجتماعی و آموزش است چرا که این حقوق نیز ابعاد مختلف امکانات معیشتی هستند. دولت‌ها علاوه بر این که مکلف به تأمین حداقل‌های معیشتی برای شهروندان خود هستند، همچنین موظف به همکاری‌های بین‌المللی خصوصاً در برخورد با پدیده‌ی گرسنگی شده‌اند. در این‌جا، توجه به ویژگی وابستگی حقوق بشر به یکدیگر اهمیت می‌یابد چرا که در نبود حداقل‌های معیشتی، احقاق سایر حقوق مثل حقوق سیاسی و مدنی بسیار دشوار است و در مقابل، نبود حقوق سیاسی، مدنی و عدم تأمین آن‌ها، دستیابی و مطالبه حداقل‌های معیشتی را با مشکل مواجه می‌نماید.

حق بر غذا، رابطه غیرقابل گسستگی با شأن و منزلت انسانی دارد و زمانی

تأمین می‌شود که هر عضو جامعه بتواند به صورت مستمر و در هر لحظه که تمایل به تهیه غذا داشته باشد، از آن برخوردار گردد. منظور از غذا، نباید با استانداردهای مضیق مثل صرف میزان کالری غذا از نظر کیفی تبیین شود. همچنین، حق بر غذا اعم از حق مستمر و پایدار افراد جوامع در نسل‌های حاضر و نسل‌های بعد جوامع است و امنیت غذایی شامل این مفهوم نیز می‌شود.

حق بشر بر مسکن، که خود بخشی از همین حق بر امکانات معیشتی مکفی است، در مرکز برخوردارگی از سایر حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی واقع شده است و اگرچه اسناد متعدد بین‌المللی به صورت پراکنده به این حق اشاره کرده‌اند، میثاق جامع‌ترین اشاره را به آن دارد. نکته مهم در این زمینه این است که نمی‌توان حق مسکن را به بهره‌مندی از پناهگاه و سقفی بالای سر تقلیل داد، بلکه منظور از مسکن، محل زندگی با امنیت و آسایش با حفظ شأن انسانی است. به علاوه، مسأله کافی بودن در خصوص حق بر مسکن اهمیت ویژه‌ای دارد. توجه به استانداردهای مربوط به حمایت از امنیت قانونی سکنه، قابل پرداخت بودن هزینه مسکن، مسائل مربوط به زیرساخت، دسترسی به خدمات مثل محل تهیه غذا، و تسهیلات لازم برای تهیه غذا و سایر نیازمندی‌ها، برخوردارگی از امکانات کافی برای زندگی مثل آب آشامیدنی سالم و سیستم گرمایشی، برای تشخیص مناسب بودن آن مهم است. در نهایت باید گفت که این دسته حقوق از جمله حقوقی است که دولت‌ها موظف به دخالت مثبت به منظور تأمین آن‌ها هستند.

**حق بر برخوردارگی از حداقل‌های درمانی-بهداشتی:** بهداشت و درمان شامل طیف گسترده‌ای از نیازها و اقدامات پزشکی و درمانی و اعم از اقدامات عاجل و ضروری در پیشگیری، درمان و مراقبت‌های پس از درمان است که به نظر می‌رسد جنبه‌ی درمان بیشترین توجه را از نظر حقوقی به خود اختصاص داده باشد. مطابق میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، همگان حق دارند از بالاترین معیار قابل دستیابی در زمینه سلامت جسمانی و روانی بهره‌مند شوند. همچنین این حق در زمینه‌های مختلف تجلی می‌یابد. مثل مراقبت و کاهش مرگ و میر جنین و نوزادان قبل و بعد از تولد و رشد و سلامتی کودکان، ارتقای ابعاد بهداشت محیطی و صنعتی، پیش‌گیری، درمان و کنترل بیماری‌های مسری و فراگیر و امراض حرفه‌ای و ایجاد شرایطی که در آن همه بهره‌مندی از خدمات و مراقبت‌های پزشکی در حین بیماری را تجربه نمایند. این حق همچنین در کنوانسیون‌های خاص دیگر مثل

کنوانسیون حقوق کودک، کنوانسیون امحاء انواع تبعیض نژادی و کنوانسیون رفع انواع تبعیض علیه زنان مورد توجه قرار گرفته است. مسأله مهمی که در توجه به حق بر سلامتی و بهداشت اهمیت دارد ماهیت دوگانه مثبت و منفی این حق است. به این معنا که بخشی از سلامتی افراد در عدم مداخله دولت و کنترل بر بدن انسان است، از جمله در آزادی‌های جنسی و تولیدمثل؛ و بخش دیگر آن، مداخله دولت به منظور تأمین امکانات بهداشتی کافی برای همگان و دسترسی راحت به این خدمات است.

**حق بر برخورداری از آموزش و پرورش:** تحصیل و آموزش و حق برخورداری از آن، خود هم حق لاینفک بشر و هم زمینه‌ساز تحقق سایر حقوق بشر است و هرگونه آموزش، اعم از خانگی، خصوصی یا دولتی، باید در راستا و با رعایت سایر اهداف حقوق بشر باشد. آموزش، باید در جهت تکریم شأن انسانی و به منظور مشارکت فرد در جامعه‌ای آزاد باشد. امکان آموزش باید فراهم، از نظر جسمانی و اقتصادی برای همگان و بدون هیچ‌گونه تبعیضی در دسترس باشد، به نیاز به حمایت خاص از برخی افراد و گروه‌ها خصوصاً در امر دسترسی توجه شود، مطابق با ارزش‌ها و اهداف ذکر شده باشد، هم از نظر متدهای آموزشی، هم با توجه به نیازهای خاص فردی و گروهی اشخاص و هم از نظر محتوای آن، قابل تعدیل و به روز باشد. آموزش در سطح ابتدایی، باید رایگان و اجباری باشد و در سطح ثانویه همچنان منطبق بر اهداف و استانداردهایی که پیش‌تر گفته شد. از دیگر نکات در خصوص حق بر آموزش، رعایت آزادی‌های آکادمیک هم در خصوص اعضای هیأت علمی و کارکنان و هم در قبال دانش‌پژوهان است و دستیابی به اهداف واقعی آموزش تنها در این صورت امکان‌پذیر خواهد بود. از جمله ابعاد این مهم، آزادی جامعه آکادمیک در تبادل اطلاعات و دانش خود با یکدیگر و مبادرت به اقدامات مشترک بدون فشار و دخالت‌های دولتی است.

اگرچه تعهدات دولتی در زمینه حق آموزش، از جمله تعهداتی است که دولت را مکلف به انجام مستمر اقدامات در جهت آن می‌نماید اما دولت‌ها به هیچ عنوان نمی‌توانند با استناد به این امر از اجرای تعهدات خود و دست زدن به اقدامات واقعی و مؤثر شانه خالی کنند.

**حق بر تأمین اجتماعی:** تأمین اجتماعی به موجب اسناد حقوق بشری، حق حمایتی همه افراد، فارغ از شرایط خاص مانند اشتغال یا عدم اشتغال است. این حق، نقش اساسی در تضمین شأن و منزلت انسانی خصوصاً در موقعیتهایی دارد که توانایی آن‌ها در دستیابی به سایر حقوق بشر خود، به



دلایل مختلف خدشه‌دار می‌شود. این حق اعم از برخورداری مستمر از منابع بدون تبعیض و حمایتی از جمله در موارد محرومیت از درآمد به دلایل مختلف مانند بیماری، معلولیت، صدمات ناشی از کار، بیکاری و سالخوردگی، عدم توانایی پرداخت هزینه‌های درمانی، و ناتوانی سرپرستان در تأمین هزینه در خصوص بزرگسالان وابسته و کودکان است. تفسیر از تأمین اجتماعی و امر بیمه نباید به صورت مضیق باشد و دولت‌ها مکلفند علاوه بر اقدامات مؤثر و عملی در تدارک تأمین اجتماعی، به صورت دوره‌ای این اقدامات را بررسی نموده و آن‌ها را بهبود بخشند. منابع مهم این حق را می‌توان در ۵ دسته طبقه‌بندی نمود: ۱- دریافت حمایت‌های مالی بسته به میزان اشتغال فرد در زمان اشتغال؛ ۲- نظام فراگیر که بر اساس آن منابع مالی به گروه‌های خاص -صرفنظر از اشتغال، سهم آن‌ها در زمان اشتغال، یا سهم سرپرستان آن‌ها- مبالغی را پرداخت می‌نماید. مثل کمک‌هزینه‌هایی که برخی دولت‌ها به افراد سالخورده یا کودکان پرداخت می‌کنند؛ ۳- در برخی نظام‌ها افراد با توجه به شرایط خاص و به ویژه شرایط مالی خود و با احراز شرایط تعیین شده که معمولاً به درآمد و نیازهای افراد با توجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی هر جامعه بستگی دارد، کمک هزینه‌های مالی دریافت می‌کنند؛ ۴- در نوع دیگری از نظام‌ها افراد به صورت منظم و اجباری وارد گونه‌ای از نظام بازنشستگی می‌شوند که در واقع به افراد شاغل تحمیل می‌شود و در حقیقت پرداخت‌کننده‌های اصلی این نوع حمایت‌های مالی خود افرادند؛ و در نهایت ۵- گونه‌ای از نظام‌های تأمین اجتماعی است که بر مبنای آن استخدام‌کننده خود نیز یکی از منابع اصلی مالی در تأمین حمایت‌های رفاهی است. حق بر تأمین اجتماعی به صورت گسترده و در مفهوم بسیار موسعی در اعلامیه جهانی حقوق بشر ذکر شده است. اگرچه این اعلامیه، همان‌طور که گفته شد سند لازم‌الاتباع نیست، اما قطعاً مادر سایر اسناد حقوق بشری است. در میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، حق بر برخورداری از تأمین اجتماعی به صورت محدود و در واقع با مجموع حق بر بهداشت و سلامتی و برخورداری از حداقل‌های معیشتی ترجمه شده است. این حق اما، در سایر اسناد خصوصاً در اسناد سازمان بین‌المللی حقوق کار، به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. نکته‌ی قابل توجه این است که اسناد این سازمان اگرچه توسط کشورهای عضو آن تنظیم و پذیرفته شده‌اند اما، این به معنای «کارگری» بودن صرف آن‌ها نیست و مفاد آن نسبت به کلیه شهروندان دولت‌های عضو قابل اجراست. در اسناد این سازمان در امر تأمین اجتماعی به

مراقبت‌های درمانی، مستمری دوره بیماری، مستمری دوره بیکاری، مستمری دوره سالخوردگی، مستمری مصدومیت‌های حین استخدام، کمک‌هزینه خانوار، کمک‌هزینه وضع حمل، مستمری معلولیت و ناتوانی از انجام اشتغال، و مستمری بازماندگان پرداخت شده است. همچنین در کنوانسیون حقوق پناهندگان و کنوانسیون افراد بی‌تابعیت، حق تأمین اجتماعی و حمایت‌های زمان بیکاری یا سالخوردگی و از کارافتادگی و پوشش‌های درمانی، برای افرادی که بی‌تابعیت هستند و یا به کشوری پناهنده شده‌اند تصریح شده است. خدمات تأمین اجتماعی باید مطابق قوانین داخلی قاعده‌مند شده و به راحتی برای همه، خصوصاً گروه‌های ویژه، به طور مؤثر در دسترس باشد. همچنین خدمات تأمین اجتماعی کافی، امکاناتی تلقی می‌شوند که با توجه به اهداف حقوق بشر و در راستای تأمین شأن انسانی باشند.

**حق مشارکت سیاسی:** مشارکت سیاسی جلوه‌های متعدد و گوناگونی دارد. حق بر انتخاب کردن و انتخاب شدن، تشکیل احزاب و سازمان‌های سیاسی، انتشار کتب، نشریات و استفاده از سایر وسایل ارتباطات جمعی، تجمعات و راهپیمایی‌های سیاسی مصادیق بارز این حق و آزادی است. دولت‌ها در تأمین این دسته حقوق هم وظیفه عدم مداخله دارند و هم وظیفه حمایتی: به این معنا که اصل بر این است که دولت‌ها نباید در حقوق و آزادی‌های افراد دخالت و حقوق آن‌ها را در دخالت مستقیم در سیاست‌های خود خدشه دار نمایند اما از سوی دیگر، وظیفه دارند با اقدامات در سطوح مختلف، زمینه‌های دسترسی افراد به این حقوق و آزادی‌های خود را فراهم آورند. یکی از مثال‌های بارز در این زمینه، فراهم آوردن حق انتخاب شدن و انتخاب کردن افراد به پست‌های سیاسی با برگزاری انتخابات دوره‌ای و آزاد است. یکی از نتایج وظیفه عدم مداخله دولت، عدم ممانعت به عمل آوردن از حق افراد به بهانه‌ی محدودیت‌های معقول به رسمیت شناخته شده است. دولت‌ها نمی‌توانند با قوانین یا عملکرد خود، که گاه در قالب تأمین همین حقوق ارائه می‌کنند، در عمل آزادی اشخاص در مشارکت سیاسی را محدود و یا سلب نمایند؛ این امر خصوصاً در مورد گروه‌هایی مثل اقلیت‌ها و گروه‌های دیگری است که نیاز به حمایت‌های ویژه برای اطمینان از برابری در برخورداری از این حقوق خود دارند. حق بر تجمع، حق سازماندهی و تشکلیابی و حق عضویت در اتحادیه‌ها از جمله حقوق مهم سیاسی مدنی هستند که بدون تحت عناوین مستقل به رسمیت شناخته می‌شوند. بدیهی است که بدون تضمین حق و آزادی افراد در مشارکت و تصمیم‌گیری سیاسی، تضمین حق

مهم دیگر آن‌ها یعنی حق تعیین سرنوشت جمعی امکان‌پذیر نیست. البته، بهره‌مندی از سایر حقوق نیز تحت شعاع این حق هستند. به عنوان نمونه در جامعه‌ای که همه‌ی اعضای آن دسترسی مؤثر به مشارکت سیاسی نداشته باشند، از تصمیم‌گیری در خصوص سایر حقوق خود مثل حق بر بهداشت و درمان، تأمین اجتماعی و بیمه و... محروم می‌مانند.

**حق آزادی بیان:** آزادی بیان، تنها حق بر آزادانه سخن گفتن نیست و شامل جست‌وجو و تفحص، دریافت و تبادل آزادانه داده‌ها و اطلاعات و ایده‌ها و بدون توجه به مرزهای سرزمینی به هر شکل اعم از کتبی، شفاهی، چاپی یا در قالب هنری یا از طریق رسانه‌های گروهی یا هر وسیله دلخواه دیگر است. برخی از محدودیت‌ها بر حق آزادی بیان، مورد پذیرش واقع می‌شوند. اما این موارد باید مطابق قوانین دموکراتیک و در جامعه دموکراتیک تعیین شده باشند تا ناقض آزادی بیان تلقی نشوند. پذیرش چنین مصادیقی، فی‌الواقع به منظور حفظ سایر آزادی‌ها و حقوق افراد و جامعه است و نباید اجازه داد به بهانه‌ای برای سانسور و حذف تبدیل شوند. موارد مورد پذیرش برای محدود ساختن حق آزادی بیان توسط قانون دموکراتیک هم محدود هستند و تنها به منظور احترام به حقوق و حیثیت دیگران و به منظور حمایت از امنیت ملی یا نظم، بهداشت و اخلاق عمومی پذیرفته شده‌اند و همچنین، تبلیغ جنگ و هرگونه توصیه و حمایت از خشونت و نفرت ملی، نژادی یا مذهبی که منجر به تبعیض، دشمنی یا خشونت گردد باید توسط قانون منع شود. برخلاف آزادی بیان که با محدودیت‌هایی روبروست، حق آزادی عقیده به صورت مطلق پذیرفته شده است. همه افراد حق داشتن دیدگاه و نظر بدون مداخله دیگران، یعنی شکل دادن عقیده را دارند. علت این امر واضح است: آزادی عقیده امری درونی است و آزادی بیان، بروز بیرونی آن که می‌تواند در زندگی دیگران اثرگذار باشد. اگرچه می‌توان پذیرفت که آزادی بیان به طور مضیق و با دلایل معقول و طی روندی شفاف محدود شود، هیچ‌کس نمی‌تواند با تفتیش عقاید و تجسس در عقاید و نقض حریم شخصی دیگران، افراد را بازخواست و آن‌ها را مجبور به پذیرفتن و یا انکار تفکری خاص بنماید.

**آزادی مذهب:** آزادی مذهب بی‌تردید یکی دیگر از بنیادین‌ترین حقوق مدنی، سیاسی و از نمودهای دیگر اعمال حق تعیین سرنوشت است. اهمیت تأکید بر آزادی مذهب، به دلیل سابقه طولانی سرکوب و اختلافات در این خصوص است که در سه جنبه‌ی اصلی مورد توجه قرار می‌گیرد: حق انتخاب مذهب و عقیده، منع تبعیض مذهبی، و مسأله عمل به مناسک و تعالیم

مذهبی. در خصوص حق آزادی در انتخاب مذهب، همه انسان‌ها از این حق برخوردارند و هرگونه اجبار و تهدید که حق انتخاب فرد را تحت شعاع قرار دهد، منع شده است. همچنین، افراد حق بر انجام مناسک مذهبی و دینی به صورت فردی و جمعی، آزادی تأسیس و نگهداری مراکز و محل‌های مذهبی، آزادی تأسیس و نگهداری نهادهای خیریه و نوع‌دوستانه، آزادی انتشار، چاپ و توزیع مطالب مذهبی، آزادی تعلیم مذهبی در محل‌های مناسب برای این منظور، آزادی دریافت کمک‌های مالی و غیرمالی از افراد و نهادها، آزادی و حق انتخاب و انتصاب رهبران مذهبی، آزادی بزرگداشت روزهای خاص مذهبی مثل اعیاد و آزادی ارتباطات با افراد یا سایر نهادها در سطح ملی و بین‌المللی در ارتباط با مسائل مذهبی را دارند. تبعیض مذهبی، مستقیماً ناقض دو حق بنیادین است: اول، حق تمام شهروندان بر منع تبعیض دینی، نژادی، مذهبی و... و دوم، حق بر آزادی مذهب به صورت خاص. چنین تبعیض‌هایی می‌توانند شامل جلوه‌های گوناگونی اعم از اقدامات خشونت‌بار یا حتی اعمال مجازات نسبت به پیروان مذاهب خاص و همچنین، اقدامات غیرمستقیم مثل تبعیض در زمینه‌های استخدامی و فرهنگی باشد. دولت‌ها در این جا مکلفند به منظور اجرای تعهدات خود در این زمینه، مانع اقدامات تبعیض آمیز دستگاه‌های خود و مأموران‌شان شوند. به علاوه، در مواردی که پیروان یک مذهب، گروه اقلیتی‌ای تشکیل دهند، دولت موظف به حمایت ویژه برای تضمین حقوق و آزادی آن‌هاست. حقوق دیگری که آزادی مذهب متضمن آن است، حق انتقال تعلیم دینی و مذهب به فرزندان، البته با رعایت حقوق کودک است. آزادی عقیده و اجرای مناسک مذهبی با محدودیت‌های مشابه آزادی عقیده و آزادی بیان مواجهند. بدین معنا که اگرچه داشتن عقیده مذهبی مطلق است، مناسک و اعمال مذهبی و دینی را که بروز اجتماعی آن است می‌توان به موجب قانون، تابع محدودیت‌هایی برای احترام به حیثیت و حقوق دیگران و برای حفظ امنیت ملی یا نظم عمومی یا سلامت یا اخلاق عمومی نمود. ملاحظات مربوط به چنین قوانین محدودکننده‌ای همان است که در مورد آزادی بیان گفته شد.

**منع شکنجه، مجازات و رفتارهای بی‌رحمانه و غیرانسانی:** این حق پیوند مستیقی با شأن و منزلت انسانی، از یک سو و حق بر تمامیت جسمانی و روانی انسان‌ها از سوی دیگر دارد. شکنجه مفهوم گسترده‌ای است شامل ایراد هرگونه درد و رنج شدید اعم از جسمی یا ذهنی و روانی، خواه به منظور اخذ اطلاعات یا اعترافات از خود قربانی یا اشخاص دیگر و خواه به

منظور مجازات وی به خاطر اعمالی که خود یا شخص دیگر مرتکب شده یا مظنون به ارتکاب آن است. اعمالی که ممکن است با تعریف تکنیکی از مفهوم شکنجه مصداق آن محسوب نشوند، همچنان می‌توانند رفتار غیرانسانی و بی‌رحمانه تلقی گردند. کمالینکه قرار دادن یک شخص تحت آزمایش‌های پزشکی یا علمی بدون رضایت آزادانه او از رفتارهایی است که صراحتاً ممنوع شده‌اند. دولت‌ها مکلفند با هر نوع شکنجه، به عنوان نقض فاحش و غیراخلاقی حقوق بنیادین انسانی، برخورد جدی نمایند، صرف‌نظر از اینکه این‌گونه اقدامات توسط مقامات رسمی، به صورت قانونی یا غیرقانونی، و یا توسط اشخاص دیگر بدون داشتن مقام رسمی انجام شده باشد. یکی از مواردی که به منظور ترویج منع شکنجه و به عنوان تعهد دولت مبنی بر دست زدن به اقدامات عملی، مؤثر تلقی می‌شود، عدم پذیرش اعترافات اجباری به عنوان ادله‌ی قابل استناد در محاکمات و اقدام دیگر جرم‌انگاری این نقض فاحش حقوق بشر در قوانین جزایی داخلی خود است.

اقدامات دولت در این زمینه باید از طرق مختلف از جمله قانون‌گذاری‌های لازم به منظور تضمین محافظت از اشخاص، همراه باشد. منع شکنجه از جمله حقوق مطلق است که هیچ‌گونه محدودیتی نمی‌پذیرد و یا نقض آن تحت هیچ شرایط و در هیچ اوضاع و احوالی قابل مسامحه و پذیرش نیست؛ از جمله، استناد عامل شکنجه به داشتن دستور از مقام رسمی و قانونی. دولت‌ها همچنین مکلفند در مواردی که بیم شکنجه و رفتار و مجازات‌های غیرانسانی علیه اشخاص می‌رود از اخراج، استرداد و بازگرداندن آن‌ها خودداری نمایند. نکته‌ی نهایی در این خصوص، حق برخورداری افراد از جبران خسارت و غرامت در مواردی است که آزادی آن‌ها با شکنجه و رفتار و مجازات غیرانسانی نقض شده است.

**منع برده‌داری و کار اجباری:** ممنوعیت از برده‌داری به معنای کلاسیک آن یعنی منع بر مالکیت اشخاص بر اشخاص دیگر، اما ممنوعیت کار و خدمات اجباری به معنای این است که هیچ کس نمی‌تواند دیگری را با تهدید و یا سایر ابزار، وادار به انجام کاری نماید که او بدان رضایت ندارد. مصادیق این امر، اجبار اشخاص با ممانعت از ورود و خروج آزادانه آن‌ها از محل کار یا اخذ اجباری مدارک شناسایی فرد به منظور جلوگیری از ترک کار، تهدید و مجازات اشخاص به منظور وادار کردن آن‌ها به انجام کار است. مواردی مثل کار به موجب حکم قانون، کارهایی که بخشی از وظیفه مدنی اشخاص هستند (مانند حضور در هیأت منصفه در بعضی کشورها)، کارهایی که در

موقعیت های اضطراری مثل فجایع طبیعی و کارهایی که بخشی از خدمات اجتماعی هستند، کار اجباری نیستند.

**حق بر فرهنگ:** حقوق فرهنگی بخش لاینفکی از حقوق بشر و مانند سایر این حقوق، جهانی، غیرقابل تفکیک و در تعامل چندجانبه با حقوق دیگر هستند. ترویج این حقوق و احترام به آن برای تأمین شأن انسانی و تعاملات مثبت اجتماعی بین اشخاص و جوامع در جهانی چندفرهنگی، امری ضروری است. حق بر فرهنگ با حقوقی مانند حق برخورداری از پیشرفت و منافع علمی، ادبی و هنری و استفاده از آن، حق آموزش، حق بهره‌مندی از امکانات کافی معیشتی و حق تعیین سرنوشت، پیوند مستقیم دارد. از جمله ابعاد مهم این حقوق، حق مشارکت در زیست فرهنگی است که به منظور تضمین آن مؤلفه‌هایی مانند تأمین دسترسی برابر و آسان، پیش‌بینی تمهیدات ویژه برای گروه‌های ویژه از جمله اقلیت‌های مختلف به منظور بهره‌مندی بدون تبعیض از این حق، از یک سو و تضمین آزادی‌های دیگر مانند حق آزادی بیان، حق آزادی مناسک مذهبی و حق برخورداری از مناسک ویژه‌ی گروه‌های اقلیتی است. فرهنگ، مفهوم گسترده‌ای است که شامل تمام بروزهای بیرونی زیست انسان می‌شود. بر همین اساس، عبارت «زیست فرهنگی» تصریحی است بر معنای فرهنگ به عنوان روندی زنده، تاریخی، متغیر و رو به تحول و منظور از مشارکت، شرکت کردن، دسترسی داشتن و ادای سهم در زیست فرهنگی است. به منظور تأمین حق مشارکت افراد، زیست فرهنگی و جلوه‌های آن باید از همه نظر، بدون تبعیض و با توجه به نیازهای ویژه‌ی افراد گوناگون در دسترس باشد. به علاوه، تنوع فرهنگی و محافظت از آن باید توسط دولت تضمین گردد. سیاست‌ها و استراتژی‌های دولت باید با توجه به اشخاص و خرده جوامعی که در خصوص آن‌ها سیاست‌گذاری می‌شود، انعطاف‌پذیر و باتوجه به ویژگی‌های خاص آن‌ها قابل تعدیل باشد تا از این طریق دسترسی و تنوع فرهنگی محقق گردد. باید توجه داشت که دولت‌ها نمی‌توانند با استناد به تنوع فرهنگی، به سایر حقوق بنیادین اشخاص خدشه وارد نموده و یا آن‌ها را محدود نمایند. در برخی موارد، دولت‌ها حق محدود ساختن مناسک فرهنگی را دارند: در مواقعی که برخی سنت‌ها، حقوق و آزادی‌های سایر اشخاص را نقض می‌نماید. به طور کلی، محدود ساختن این حق به صورت مضیق و محدود و ضروری، در راستای تأمین رفاه کلی جامعه‌ای دموکراتیک، قابل پذیرش است. در این موارد، دولت‌ها باید به استانداردهای کلی موجود در زمینه محدودیت‌های مورد پذیرش در خصوص سایر حقوق



رجوع نمایند.

**حقوق رویه‌ای:** دسته‌ای از حقوق هستند که به اصول، آزادی‌ها و رویه‌های رسیدگی قضایی و همچنین حقوق آن‌ها در زمان رسیدگی و پس از صدور حکم قضایی مربوط می‌شوند: منع بازداشت خودسرانه؛ حق دفاع از خود؛ دسترسی به وکیل و برخورداری از وکالت معاضدتی در صورت نیاز؛ منع مجازات حبس به دلیل قصور از عمل به تعهد قراردادی؛ حق برابری در مقابل دادگاه؛ رعایت اصل محاکمه عادلانه؛ اصل بی‌طرفی و استقلال دادگاه؛ اصل براءت متهم؛ عطف به ماسبق نشدن قوانین کیفری؛ علنی بودن محاکمات مگر در موارد ویژه مثل دادگاه کودکان؛ و حق بر غرامت همگی از جمله این حقوق هستند. به علاوه، رفتار انسانی با بازداشت شده‌ها و محبوسین، و قراردادن مبنای مجازات بر اصل بازپروری، دیگر تعهدات دولت‌هاست که باید تمهیدات جدی، عملی و مؤثر در عملکرد خود به منظور تأمین این حقوق اعمال نمایند.

### حمایت‌های ویژه:

برخی گروه‌ها، گاه به دلیل نقض فاحش و سیستماتیک حقوق آن‌ها و گاه به دلیل نیاز طبیعی به حمایت‌های ویژه و یا توجه به تفاوت‌های آن‌ها در امکان برخورداری از حقوق خود، موضوع اسناد خاص یا مقرره‌های مختص به خود هستند. علت دیگر توجه ویژه به حقوق این گروه‌ها، هدف واقع شدن آن‌ها به عنوان قربانی برخی جرایم جدی، مثل قاچاق انسان است. از جمله مهم‌ترین این گروه‌ها عبارتند از:

### ● زنان

به رغم وجود کنوانسیون‌های متعدد حمایتی حقوق بشر که در کنار سایر حقوق، بر برابری جنسیتی و عدم تبعیض علیه زنان نیز تأکید دارند، حقوق زنان به طور گسترده‌ای نقض می‌شود و تبعیض علیه آنان ادامه دارد. بر همین اساس، جامعه جهانی حمایت ضمنی را ناکافی دید و ضمن تصویب کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان، سعی نمود ادبیات روشن‌تر و تفصیلی‌تری را در این زمینه ارائه نماید. این کنوانسیون بر محور اصلی عدم تبعیض پایدار است و تبعیض را هرگونه تمییز، محرومیت و یا محدودیتی می‌داند که زنان را از اعمال حقوق و آزادی‌های بنیادین سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی و سایر حقوق خود همانند مردان، محروم کند و یا زمینه‌ساز عدم برابری در این زمینه‌ها باشد. جنبه‌های متعددی از حقوق

بنیادین افراد در این کنوانسیون اعم از مساوات در زندگی سیاسی و عمومی در سطح ملی، برابری در حق رأی و حق انتخاب شدن، و حق شکل دادن به سیاست‌های عمومی مورد توجه قرار گرفته است. استقلال زنان در مسأله تابعیت و عدم تأثیر مسأله ازدواج یا تغییر تابعیت شوهر بر زن و حق برابر زن و مرد در تابعیت فرزندان، برابری در حق تحصیل، برابری در حقوق کارگری و استخدامی، مرخصی زایمان و امکان بازگشت به کار پس از زایمان، برابری در حقوق مدنی از جمله در تنظیم قراردادهای و دخل و تصرف در اموال، برابری در خصوص اقامت و انتقال محل اقامت و نهایتاً برابری زن و مرد در امور مربوط به حقوق خانواده از قبیل حق ازدواج، حق انتخاب همسر، حق تصمیم‌گیری برابر در مورد فرزندآوری و آموزش و تربیت آن‌ها، حق برابر نسبت به انتخاب نام خانوادگی، حرفه و نهایتاً منع نامزدی و ازدواج کودکان و تأکید بر حداقل سن ازدواج و ثبت اجباری آن، موضوعات دیگر این سند هستند. علاوه بر این سند، در تفاسیر و دستورالعمل‌های مربوط به سایر حقوق، اغلب توجه ویژه‌ای به نیاز به حمایت از زنان در دسترسی و بهره‌مندی از حقوق خود شده است.

### ● کودکان

توضیح زیادی برای توجیه حمایت ویژه از کودکان نیاز نیست. کنوانسیون حقوق کودک، کودک را افراد زیر ۱۸ سال معرفی می‌نماید با این قید که «مگر این که بر اساس قانون لازم‌الاجرای داخلی، سن بزرگسالی زودتر حاصل شود». دشواری تعریف کودک با توجه به قوانین داخلی کشورها قابل درک است اما از طرفی نه تنها این کنوانسیون بلکه سایر کنوانسیون‌ها در مواردی سن مشخصی برای حقوق مشخص ذکر نموده‌اند. به عنوان نمونه، در مبحث حق حیات و مجازات اعدام، صراحتاً محکومیت افراد زیر ۱۸ سال به اعدام منع شده و در کنوانسیون حقوق کودک، به کارگیری کودکان زیر ۱۵ سال در نیروهای مسلح، تصریح شده است. با این وجود رویه اسناد و نیز دولت‌ها نشان می‌دهد که امروزه ۱۸ سالگی، در اکثر موارد، معیار اصلی در تعریف کودک واقع می‌شود. کنوانسیون حقوق کودک در تقسیم کلی به این موارد می‌پردازد:

- تعاریف کلی، اصل عدم تبعیض و اصل مصلحت محوری در حقوق کودک: همان‌طور که پیشتر دیدیم، یکی از اصول کلی برخورداری از حقوق بشر، حق برابری و عدم تبعیض است که این در مورد حقوق کودک نیز صدق می‌کند. اما اصلی که مختص به این کنوانسیون است، مصلحت کودک است

که نقش مهمی در ایجاد تعادل بین انواع حقوق بشر در زندگی کودکان ایفا می‌کند. با استناد به این اصل، دولت‌ها مکلفند ضمن پذیرش قیمومت والدین یا سرپرست کودک، از آن‌ها در برابر سوءاستفاده و تعرض به حقوق و آزادی‌های کودک، چه عامدانه صورت پذیرد و چه بدون سوءنیت، حمایت کنند.

- حقوق مدنی و سیاسی کودک: حق آزادی اندیشه و حق آزادی شرکت در انجمن‌ها و تجمعات مسالمت‌آمیز، منع مداخله خودسرانه و غیرقانونی در زندگی شخصی، خانوادگی و خصوصی کودک، تضمین دسترسی کودکان به اطلاعات و امکاناتی که رسانه‌های همگانی در جهت ارتقای وضعیت اجتماعی، روحی، و اخلاقی او در اختیارش قرار می‌دهند، از جمله حقوقی هستند که علاوه بر سایر حقوق مصرحه در دیگر اسناد، در خصوص کودکان بر آن‌ها تأکید شده است. بازداشت خودسرانه کودکان، مجازات‌های حبس ابد (بدون مرخصی) و اعدام برای کودکان زیر ۱۸ سال، و رفتار غیرانسانی و سالب شأن انسانی ممنوع است. به علاوه، رسیدگی به جرایم کودکان باید مطابق آیین دادرسی ویژه و با رعایت تشریفات خاص باشد.

- حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کودک: حق بر آموزش و مسئولیت مشترک پدر و مادر در این خصوص، همچنین تضمین محیط آموزشی امن و حفاظت از سوءاستفاده و خشونت و پیشگیری از صدمه‌های احتمالی جسمی و روانی، به علاوه، آموزش با رعایت احترام به والدین، فرهنگ بومی، زبان و ارزش‌های ملی و قومی، از جمله حقوق مرتبط با حق آموزش کودک هستند. کمک‌های ویژه دولتی برای کودکانی که از محیط خانواده به طور موقت یا دائم محروم شده‌اند و یا ماندن آن‌ها در این محیط به مصلحت کودک نیست، بهره‌مندی کودکان از بهداشت و درمان و تأمین اجتماعی و حق بهره‌مندی از امکانات کافی برای رشد و توسعه جسمی، ذهنی، روحی، اخلاقی و اجتماعی و تأکید بر حقوق ویژه‌ی کودکان معلول در مراقبت‌های ویژه، از جمله این حقوق هستند. کودکان باید ضمن برخوردارگی از زمان مناسب برای استراحت، تفریح، بازی و فرصت‌های برابر برای شرکت در فعالیت‌های هنری و فرهنگی، در برابر هرگونه استثمار اقتصادی یا کارهای مانع از تحصیل یا مضر به سلامتی آن‌ها، مورد حمایت واقع شوند.

- امور خاص کودکان مانند نقش حقوق و جایگاه والدین در ارتباط با کودکان.

## ● معلولان

بدیهی است که معلولیت یا به عبارت بهتر، تفاوت در توانایی، نیازمند حمایت و تمهیدات ویژه‌ای است تا افراد متعلق به این گروه بتوانند از حقوق خود در زمینه‌های مختلف بهره‌مند شوند و همچنین از حقوق آن‌ها محافظت لازم به عمل آید. اشخاصی که توانایی‌های متفاوتی دارند، طیف گسترده‌ای با نیازمندی‌های متفاوت هستند. شاید ابتدایی‌ترین اصلی که در این جا باید بر آن تأکید کنیم، اصل حفظ شأن و کرامت انسانی است که باید بدون تبعیض برای همه‌ی انسان‌ها، با توجه به تنوع آن‌ها تأمین شود. تصویب کنوانسیون مرتبط با حقوق اشخاص دارای معلولیت، نقطه‌ی عطفی در به رسمیت شناختن مطالبه‌گری اشخاص دارای معلولیت و خاتمه‌ی نگاه همراه با دلسوزی به آن‌هاست. دشواری‌ها در تعریف معلولیت، کاملاً واضح است. کنوانسیون با ارائه تعریف اجمالی تلاش کرده به اجماعی در این تعریف دست یابد. بر اساس این تعریف، افراد معلول، شامل اشخاصی می‌شود که دارای آسیب‌دیدگی‌های طولانی مدت فیزیکی، ذهنی، فکری یا حسی‌اند و تعاملشان با موانع مختلف، از نظر مشارکت کامل و مؤثر، بر اساس اصول برابر با دیگران، ممکن است مشکل‌آفرین باشد. در این جا تفکیک بین معلولیت جسمی و ذهنی از یک سو، و معلولان ذهنی‌ای که عوامل بیرونی در معلولیت‌شان دخیل بوده و امکان درمان آن‌ها می‌رود با معلولان ذهنی که عوامل درونی و ژنتیکی موجب ایجاد معلولیت شده و نیاز به مراقبت‌های درازمدت دارند، از سوی دیگر، ضروری است. همچنین باید توجه کرد که معلولیت ذهنی و بیماری‌های روانی دو مقوله‌ی مجزا هستند. در نهایت، باید دانست که میان انواع توانایی‌ها در معلولیت‌های ذهنی تفاوت وجود دارد و از نظر توانایی اشخاص در خصوص انجام امور حقوقی و بهره‌بری از حقوق مدنی، سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به هیچ وجه نمی‌توان در قبال کلیه‌ی معلولیت‌های ذهنی به طور یکسان عمل نمود.

اقداماتی که به منظور حمایت ویژه از حقوق معلولان صورت می‌پذیرد را نباید به عنوان تبعیض ناموجه محسوب نمود بلکه، بالعکس برابری واقعی زمانی تحقق می‌یابد که اولاً، تبعیض‌های مستقیم علیه معلولان حذف شود و ثانیاً، حمایت‌های مثبت ویژه‌ای برای این گروه افراد پیش‌بینی گردد. کنوانسیون فوق‌الذکر دسته‌ای از اقدامات لازم جهت بهره‌گیری معلولان از شخصیت حقوقی را پیش‌بینی نموده است اما از طرفی این اختیارات را محدود نموده و دولت‌ها را مکلف به نظارت صحیح و حمایت از معلولان می‌نماید تا با توجه به

سایر حقوق بنیادین بشر عمل نموده و اقدامات لازم را جهت پیش‌گیری از نفی شخصیت حقوقی معلولان انجام دهند. همچنین دولت‌ها مکلف شده‌اند تمهیدات ضروری برای مالکیت، به ارث بردن اموال، کنترل امور مالی و... را انجام دهند و اطمینان حاصل نمایند که معلولان به اجبار از دارایی‌های خود محروم نمی‌شوند.

## ● اقلیت‌ها

اقلیت‌ها، گروهی غیرمسلط از اشخاصی هستند که در ویژگی‌های خاص ملی، قومی، مذهبی یا زبانی مشترکند که با ویژگی‌های گروه اکثریت متفاوتند. ویژگی دیگر چنین گروهی، اراده مشترک آن‌ها بر حفظ ویژگی‌های اختصاصی آن است. در عنصر عینی شناسایی اقلیت‌ها مسأله تعداد و تسلط مطرح می‌شود. به این معنا که هم تعداد این افراد از بقیه‌ی جمعیت کشور کم‌تر است و هم این گروه غیرمسلط هستند. بر همین اساس است که مثلاً اقلیت سفیدپوست حاکم بر آفریقای جنوبی در زمان آپارتاید را اقلیت در مفهوم حقوقی و حقوق بشر آن نمی‌دانیم. یکی دیگر از عواملی که می‌تواند منجر به شناسایی گروه‌ها به عنوان اقلیت گردد، امر تبعیض گسترده و سیستماتیک است. به همین دلیل است که در مواردی به حقوق زنان، معلولان و حقوق ال‌جی‌بی‌تی‌کیوها (همجنس‌گرایان، دوجنس‌گرایان، ترنس‌سکشوال‌ها، اشخاص کوئیر و سایر افراد زیر این چتر) نیز به عنوان حقوق اقلیت‌ها پرداخته می‌شود. البته در بحث خاص مربوط به این گروه‌ها، علی‌الخصوص گروه‌های ال‌جی‌بی‌تی‌کیو که به عنوان جامعه رنگین‌کمانی و اقلیت‌های جنسی نیز شناخته می‌شوند، گزاره‌ها بیشتر به سوی شناسایی آن‌ها به عنوان گروه‌های به حاشیه‌رانده شده، گروه‌های تحت ستم و آسیب‌پذیر پیش رفته است تا مانع از این تصور باشد که این افراد در اقلیت عددی هستند چرا که چنین تصویری در عمل، به جای تضمین حقوق، خود می‌تواند نقض غرض و ابزاری برای نفی شناسایی آن‌ها باشد. با این حال، طبق این تعریف و به منظور بهره‌مندی از حمایت‌های حقوقی می‌توان آن‌ها را به عنوان اقلیت‌های جنسی (از نظر هویت و گرایش جنسی) در نظر گرفت. در مواقعی که در کشوری، تعداد زیادی از گروه‌های اقلیتی ملی، قومی، مذهبی یا زبانی خاص وجود داشته باشند که هیچ یک از اکثریت برخوردار نیستند، تمام این گروه‌ها باید از حمایت‌های قانونی مربوط به اقلیت‌ها بهره‌مند گردند. حقوق بشر بین‌المللی حق گروه‌های اقلیتی را که در کشوری مقیم هستند اما تابعیت آن کشور ندارند نیز به رسمیت شمرده و به صورت

دی فاکتو از آن حمایت به عمل می‌آورد.

عنصر دیگری که برای تعلق به گروه اقلیتی لازم است، اصل تعیین سرنوشت است که بر اساس آن افراد باید بخواهند که عناصر مشترک یک گروه اقلیتی را حفظ نموده و بدان تعلق داشته باشند. به منظور جلوگیری از فشار دولتی، بروز این حق معمولاً از وجود عینی اشخاص و رفتار آن‌ها استنباط می‌شود. به علاوه، گروه‌های اقلیتی‌ای که قدمت و سابقه طولانی داشته باشند، برای حفظ حقوق اقلیتی خود نیازی به بیان همبستگی صریح نخواهند داشت.

حقوق اقلیت‌ها و حمایت ویژه از آنان را نباید امتیاز تلقی کرد، بلکه آن‌ها، حقوق بنیادینی هستند علاوه بر حقوق فردی افراد، به عنوان عضوی از یک گروه خاص و به نوعی حقوق گروهی آن‌ها و همچنین در راستای تأمین شأن و منزلت انسانی، حق عدم تبعیض، برابری و حق تعیین سرنوشت و همچنین، دستیابی آن‌ها به سایر حقوق بنیادین خود است.

علاوه بر حقوق عام که به طور کلی برای همه افراد پیش‌بینی شده است، از جمله حقوق خاصی که برای اقلیت‌ها در نظر گرفته می‌شود، حمایت از حق حیات، عدم حذف، حمایت در برابر تبعیض و تأکید بر حق عدم همگون‌سازی است.

- حق وجود: این حق به معنای حمایت از وجود فیزیکی و عینی گروه اقلیت است. حمایت از وجود مداوم و مستمر در سرزمینی که در آن زندگی می‌کند، حمایت و تأمین دسترسی مستمر گروه به منابع مادی که برای حیات در آن سرزمین لازم است و همچنین این حق شامل احترام گذاشتن و حمایت از میراث فرهنگی و مذهبی اقلیت‌ها اعم از ساختمان‌ها و اماکن متعلق به آن‌هاست.

- حمایت در برابر حذف و محروم شدن از اجتماع: اشاره این حق به حمایت از اقلیت‌ها در برابر حذف از جامعه‌ی ملی و مشارکت به طرق مختلف در آن و بهره‌مندی از انواع حقوق خود در بطن جامعه است.

- حمایت در برابر تبعیض: دولت‌ها مکلفند از اقلیت‌ها در برابر هرگونه تبعیض در هر سطح و به هر شکلی محافظت ویژه به عمل آورند.

- حمایت در برابر مشابه یا همگون‌سازی: دولت‌ها مکلفند حمایت لازم به منظور محافظت و ترویج هویت اقلیت‌ها به عمل آورند و از این راه، هم در سطح داخلی و هم در سطح بین‌المللی، تنوع فرهنگی را پیش برند.

محدودیت‌های مورد پذیرش در حقوق اقلیت‌ها، مشابه سایر حقوق است و به عنوان نمونه، اگر گروه اقلیتی‌ای به صورت خاص اقدام به نفرت‌پراکنی در

مفهوم اخص آن علیه گروه دیگری نماید، می‌توان حق آزادی بیان آن‌ها را محدود نمود. همچنین، در موقعیت‌های اضطراری عمومی که مجاز شمرده شده است، تنها در حد پاسخگویی به موقعیت مزبور محدودیت‌های خاصی قابل اعمال است. حقوق اقلیت‌ها در اسناد مختلف حقوق بشر، مثل میثاقین، کنوانسیون منع نسل‌زدایی، کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض نژادی، کنوانسیون منع تبعیض در آموزش و کنوانسیون حقوق کودک، مورد تصریح قرار گرفته است اما سند اختصاصی در این خصوص، اعلامیه حقوق اشخاص متعلق به اقلیت‌های ملی یا قومی، مذهبی و زبانی است. این اعلامیه، مشابه اعلامیه جهانی حقوق بشر، لازم‌الاجرا نیست اما از همان جهت اهمیت دارد که سند مزبور داشت چراکه چنین اعلامیه‌هایی زمینه‌ساز تنظیم و الزامی ساختن اسناد بعدی هستند.

### جمع بندی و نکات مهم:

تأکید بر شناخت صحیح از حقوق بشر و اهمیت آن در زیست انسان و پیشبرد اهداف آن‌ها، از نظر نگارنده بسیار مهم است. بدون درک صحیح از حقوق انسانی، نه تنها حقوق خودمان را نمی‌دانیم، بلکه حتی ممکن است به ابزار دولت‌ها و گروه‌های مسلط بر منابع، برای نقض حقوق سایر انسان‌ها تبدیل شویم و یا خودمان آن‌ها را نقض کنیم؛ امری که برای همه‌ی دولت‌ها و گروه‌هایی که انحصار بر منابع ملی را می‌خواهند، بسیار مطلوب است. اهمیت دیگر شناخت صحیح از حقوق بشر در شناسایی تفکیک این حقوق با سازمان‌ها و سازوکارهای بین‌المللی است، حتی سازمان‌هایی که آن‌ها را به تصویب رسانده‌اند. همان‌طور که در مقدمه اشاره شد، حقوق بشر، حقوق انسان‌ها هستند. این به آن معناست که علاوه بر این که نباید اسناد را ایجاد کننده‌ی آن‌ها تلقی کرد همچنین، باید مطالبه و استناد به آن‌ها را خارج از این چارچوب دانست. بسیاری از حرکات اجتماعی و مقابله با سیاست‌های داخلی دولت‌ها، بر اساس همین حقوق و مطالبه‌ی آن‌ها، مقابله با نقض حقوق انسانی و دادخواهی در زمان وقوع نقض، شکل گرفته است. اگر مقام‌های دولتی فردی را شکنجه کنند، دادخواهی در برابر این نقض حقوق انسانی وی، نه تنها نیازی به تمسک به نهادهای بین‌المللی مربوطه را ندارد بلکه، حتی اگر حقوق داخلی کشور وی، این دادخواهی را به رسمیت نشناسد، این فرد با استناد به حق خود و همچنین حق دادخواهی به مبارزه و اعتراض دست خواهد زد. بنابراین تفسیر مضیق از ابزار و پتانسیلی که حقوق



بشر و توسل به آن، در اختیار انسان‌ها قرار می‌دهد، در دنیای امروز به معنای محروم کردن انسان‌ها از یکی از پر قدرت‌ترین محورهای است که می‌توانند حول آن سازماندهی مشترک و گروهی کنند.

حتی این تصور که استناد به حقوق بشر تنها پس از نقض آن به منظور تصحیح رویه‌ی اشتباهی است که رخ می‌دهد، نیز تصور اشتباهی است. مطالبه حقوق بشر در مرحله‌ی قانون‌گذاری، همچنین توجه به حقوق بشر از سوی احزاب و فعالین سیاسی، قطعاً در وهله‌ی اول حق هر جامعه‌ایست و در وهله‌ی بعد اجباری بر دولت‌ها و احزاب به توجه به این مسائل. با توجه به گفتمان غالب در کشورهای دیگر، ممکن است تنها حقوقی مثل حق بر آزادی بیان به ذهن خواننده تبادر نماید. امری که سال‌هاست تلاش بر تأکید بر آن به چشم می‌خورد، تلاش برای پررنگ کردن بار حقوقی حقوق مدنی و سیاسی و استدلال برای خروج حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از جایگاهی برابر با این حقوق است! در این‌جا لازم می‌بینیم صراحتاً این موضوع را رد نماییم. این‌که سیاست‌مداران یا لابی‌های گروه‌های مختلف تمایل بیشتری به تأکید بر برخی حقوق دارند، اتفاقاً خود دلیلی بر آن است که ما تأمین کلیه‌ی حقوق برای تمام افراد جامعه را مطالبه نماییم و اجازه کم‌رنگ شدن هیچ‌یک از آن‌ها را ندهیم. نقض و یا تلاش برای نقض حقوق بشر در تمام جوامع به یک شکل، در یک سطح و در یک نوع از نقض صورت نمی‌پذیرد. در حالیکه یک دولت مردم خود را به طور مستقیم قتل‌عام می‌کند، دولت دیگر، به جای کنترل کیفی آب آشامیدنی و اختصاص زیرساخت صحیح به تصفیه آب و تأمین دسترسی بی‌قید و شرط همه مردم به آن، به شرکت‌های خصوصی اجازه می‌دهد صنعت تولید آب را خصوصی‌سازی کنند و با بهره‌گیری از تفاسیر حقوقی می‌کوشد بگوید: «خریدن آب ارزان هم به معنای دسترسی به آب است».

دولت‌ها، شرکت‌های غول‌پیکر با سرمایه‌های روزافزون و نیروهای سیاسی وابسته به آن‌ها، همواره تلاش در محدود نمودن وظایف، تحریف مفهوم حقوق مختلف و تغییر مسیر حقوق بشر دارند. این‌جاست که اهمیت حضور نیروهای مترقی در گفتمان حقوق بشر و مشارکت و حمایت آن‌ها برای پیشبرد این حقوق، مشخص می‌شود. روند کلی‌ای که اسناد بین‌المللی طی می‌نمایند این است که در زمان تنظیم، با توجه به اهمیت وقایع در بستر زمانی خاص (زمان تنظیم) به برخی موضوعات اشاره می‌شود. اما اولاً، این مفاهیم معمولاً کلی هستند و ثانیاً با گذر زمان، ممکن است به دلیل تلاش‌های مذکور و یا

چالش‌های جدید، ابهام در گستره و مصادیق آن‌ها پیش آید. این جاست که تفسیر اسناد و حقوق، اهمیت ویژه‌ای می‌یابد و دقیقاً بیشترین تمرکز نیروهای فشار و دولت‌ها، در همین برهه صورت می‌گیرد. دولت‌ها تلاش می‌کنند و انمود کنند که حق بر مسکن، به معنای ساخت آپارتمان توسط هر نهادی، حتی نهاد خصوصی است، و یا منظور از غذا می‌تواند هر چیزی که گرسنگی را برطرف می‌نماید باشد. بالعکس، مدافعان حقوق بشر به مقابله با این تلاش‌ها برمی‌خیزند. نیروهای متخصص در این زمینه، تنها فعالان مستقل حقوق بشر نیستند بلکه متخصصان در کمیته‌های تفسیری همواره تلاش در پیشبرد حقوق بشر و مقابله با دست‌اندازی دولت‌ها دارند.

در نهایت به جمع‌بندی چند نکته مهم در خصوص حقوق بشر و ویژگی‌های آن می‌پردازیم:

- اگرچه از حقوق بشر به عنوان حقوق بنیادین یا حقوق ابتدایی بشر یاد می‌شود باید توجه داشت که نه تنها منظور این عبارات این نیست که این حقوق تنها حقوق مهم انسان‌ها در زندگی آن‌ها هستند بلکه منظور از زندگی انسان‌ها، صرفاً زنده ماندن نیست. منظور از حقوق ابتدایی بشر، فراتر از تأمین حداقلی زندگی انسان‌ها، زندگی با حیثیت انسان‌ها و بهبود کیفیت آن است.

- یکی از مهم‌ترین مقدمه‌هایی که در مورد حقوق بشر باید دانست، عدم اولویت این حقوق بر یکدیگر است. آن دسته از حقوق که مانند منع شکنجه یا نسل‌کشی، در دسته‌ی قواعد آمره بین‌المللی قرار می‌گیرند به هیچ عنوان قابل نقض نیستند و علاوه بر آن، سایر حقوق که در اسناد لازم‌الاجرا قرار گرفته‌اند حقوق اساسی و بنیادین محسوب می‌شوند. این امر، چیزی نیست که عقل ما به آن حکم کند بلکه، کلیه تلاش‌های مدافعان حقوق بشر در قاعده‌مندسازی صحیح حقوق انسان‌ها به این دلیل است که بتوانند با مبنای قانونی الزام‌آور، دولت‌ها را وادار به پذیرش وظایف خود نمایند. به عبارت دیگر، حق بر بهداشت، تا جایی که به دولت مربوط می‌شود، همان‌قدر اهمیت دارد که حق بر آموزش. اگرچه در هر سرزمینی، با توجه به منابع موجود و واقعیت‌های اقتصادی، ممکن است دولت‌ها با مشکلات واقعی در اجرای این حقوق مواجه بشوند، اما نمی‌توانند صرفاً با استناد اختیاری به مهم بودن یک حق نسبت به دیگری و اولویت آن، در خصوص توزیع بودجه تصمیم‌گیری نمایند.

- به جز مواردی مثل منع شکنجه، که قاعده آمره هستند و صراحتاً نقض آن به هیچ دلیلی قابل توجیه نیست، احتمالی که ممکن است بین انواع حقوق

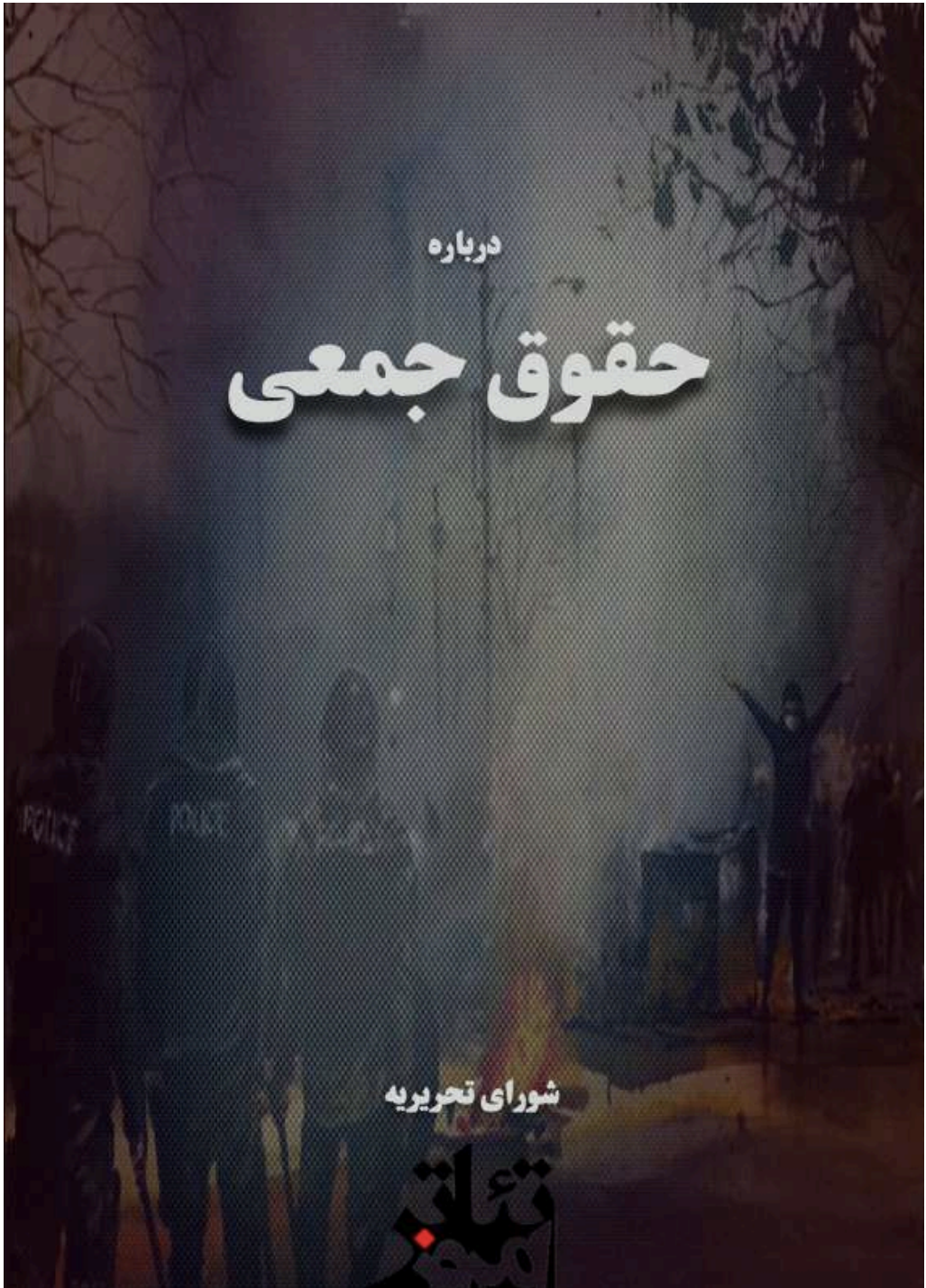
بشر رخ بدهد تزامم بین حق یک گروه یا فرد، با حقوق فرد یا گروه دیگر است. مثل این که حق برگزاری مناسک مذهبی یک فرد یا یک گروه با حق بر بهداشت فرد یا گروه دیگر در تعارض یا ناقض آن باشد. در این موارد، همان طور که در نوشتار به محدودیت‌های هر حق اشاره شد، برخی موارد کلی مثل امنیت و بهداشت عمومی به عنوان معیاری برای پذیرش محدودیت شناخته شده است. اگرچه منظور از امنیت، اخلاق و نظم عمومی، قطعاً آنچه ما اغلب از آن می‌شنویم نیست اما این که این موارد شامل چه مصادیقی می‌شوند خود نیاز به تفسیر دقیق و بحث گسترده دارد. تفسیر موجود در کمیته‌های ناظر بر کنوانسیون‌ها و سایر کمیته‌ها و کمیسیون‌های تخصصی حقوق بشر و حقوق بین‌الملل، معمولاً یکی از جامع‌ترین و تخصصی‌ترین نظراتی هستند که اگرچه الزام‌آور نیستند، اما اعضای جامعه جهانی به دشواری می‌توانند آن‌ها را مستقیماً رد کنند. یکی از مزایای به رسمیت شناختن حقوق بشر در قوانین اساسی داخلی و اختصاص دادگاه یا نهاد ویژه ناظر به مسائل قانون اساسی و حقوق بشر همین است که یک دستگاه مستقل تخصصی بتواند در هر مورد علاوه بر اطمینان از عملکرد صحیح قانون اساسی، به جنبه‌های تفسیری مسائل مشابه بپردازد. قطعاً لازمی عملکرد مؤثر چنین نهادی، تأثیر حقوقی آن در رویه‌های قضایی و قوانین بعدی و به علاوه، امکان اصلاح و تکامل دائمی قانون و رویه است.

- اساساً در حقوق بشر مخاطب اصلی، دولت‌ها به معنای عام آن (یعنی کلیه دستگاه‌های زیرمجموعه‌ی یک دولت) هستند. به عبارت دیگر، صاحب اصلی حق در حقوق بشر، شهروندان جوامع هستند و تکلیف تضمین، اجرا، حمایت و احترام به این حقوق، بر عهده‌ی دولت است. در این مفهوم به نظر نگارنده، نه تنها دولت‌ها، بلکه تمام بازیگران رسمی در عرصه سیاست باید پای‌بند به این حقوق و اصول آن باشند چرا که نهایتاً، اعضای احزاب و تشکل‌های سیاسی هستند که در مقام سیاسی قرار می‌گیرند. از سوی دیگر، دولت‌ها وظیفه دارند با حمایت قانونی از این حقوق، از نقض آن‌ها توسط اشخاص و گروه‌های دیگر در اجتماع جلوگیری کنند. بنابراین، وقتی می‌گوییم دولت‌ها مکلف اصلی هستند، این به این معنا نیست که نقض حقوق بشر توسط سایر انسان‌هایی که از جایگاه رسمی یا دولتی برخوردارند، قابل پذیرش است.

- تعامل مستقیم و لاینفک بودن حقوق بشر و این موضوع که عدم تأمین یک حق می‌تواند به معنای عدم اجرای دیگری باشد را نباید این‌گونه تفسیر کرد که این حقوق در دور باطل هستند بلکه منظور آن است که تا چه حد نقض

یکی از حقوق هر یک از ما می‌تواند ناقض و یا زمینه‌ساز نقض سایرین باشد. با دقت در این امر می‌توانیم دریابیم که چرا نقض حقوق فرد یا گروهی از افراد، که شاید ما عضوی از آن نیستیم، به معنای نقض حقوق فردی و گروهی ما نیز خواهد بود. تا زمانی که حق مشارکت سیاسی، حق تعیین سرنوشت، حق حیات و سایر حقوق همه اعضای جامعه بدون تبعیض تأمین نشود، حقوق هیچ یک از افراد جامعه تضمین نشده است.

- در نهایت، باید به این نکته اشاره نمود که حقوق انسانی، از آن‌جا که به همه تعلق دارند، شناسایی این حقوق برای یک فرد یا گروه، نه تنها نیاز به دریافت مجوز از سوی سایر افراد یا گروه‌های جامعه ندارد بلکه، دولت موظف است از افراد و گروه‌های خصوصاً آسیب‌پذیر در برابر نقض احتمالی حقوق آن‌ها حمایت نماید. این امر خصوصاً در مسأله اقلیت‌ها و گروه‌های به حاشیه‌رانده شده اهمیت می‌یابد. به عنوان نمونه، اصلاً اهمیتی ندارد که انسان‌ها از نظر شخصی و یا بر مبنای هر عقیده‌ای نتوانند متوجه این موضوع باشند که چرا گروه‌های به حاشیه‌رانده شده از نظر هویت جنسی و یا قومیتی، باید به رسمیت شناخته شوند و علاوه بر حمایت‌های کلی، از حمایت‌های ویژه برخوردار شوند بلکه، مهم آن است که حقوق این اشخاص را نقض نکنند و دولت هم موظف است در صورتی که فردی این حقوق را نقض کرد با وی برخورد کیفری نماید. البته که از نظر نگارنده، وجود همین عقاید مبتنی بر شک و تردید به اعطای حقوق به افراد مختلف یک جامعه، اساساً علت اصلی نیاز به وجود آن‌هاست. ■



درباره

# حقوق جمعی

شورای تحریریه

طرح پس‌زمینه: جاوید طباطبایی

## مقدمه

به طور کلی، تکامل مفاهیم حقوق بشر مانند مفهوم حیثیت انسانی از یک سو و نقض، عدم تأمین و همچنین بروز مشکلات و چالش‌های جدید از سوی دیگر، همواره دو عامل اصلی برای تلاش به منظور ارائه تفاسیر به نفع حقوق بشر، تعریف این مفاهیم در اسناد لازم‌الاجرا، گسترش دایره و تأکید بر رابطه تنگاتنگ آن‌ها در جهت تأمین کلیت حقوق بشر بوده است. به علاوه، یکی از ابعاد مهم حقوق بشر توسعه، پیشبرد دائم و بهبود هرچه بیشتر مجموع آن‌هاست. بر همین اساس است که تغییر و تکامل آن‌ها، با تأکید بر اهداف اولیه و نیازهای میدانی مردمانی که موضوع این حقوق هستند، امری ضروری است.

با ذکر این مقدمه، در این نوشتار به بررسی دسته‌ای از حقوق می‌پردازیم که با عناوین مختلفی مانند حقوق جمعی، حقوق گروهی، حقوق هم‌بستگی، حقوق ملت‌ها، حقوق مردم و حقوق نسل سوم شناخته می‌شوند.

نکته‌ی مهمی که آگاهی از آن در مباحث عملی به کار می‌آید، مسأله تقسیم‌بندی انواع حقوق بشر به نسل‌ها یا موج‌های چندگانه است. اگرچه این تقسیم‌بندی، خصوصاً در ادبیات فارسی، در مقوله‌ی حقوق بشر کاربرد بسیار دارد اما اولاً، نه به معنای اولویت دسته‌های حقوق بشر بر یکدیگر هستند و نه لزوماً به معنای تقدم و تأخر زمانی و ثانیاً، همان‌طور که در مبحث قبلی بدان اشاره شد، رابطه متقابل و تنگاتنگی بین انواع این حقوق، صرف‌نظر از هرگونه دسته‌بندی وجود دارد. به گونه‌ای که عدم تأمین یک حق می‌تواند به نقض حقی دیگر منجر شده و یا مانع بهره‌مندی صاحب حق از آن گردد. به طریق اولی، نباید تصور نمود که هرگونه طبقه‌بندی به معنای پایان یک گروه از حقوق و آغاز دسته‌ی جدید از آن است. اساساً هرگونه تلاش صحیح و علمی برای گروه‌بندی مجموع حقوق بشر، در جهت مطالعه و تئوریزه نمودن بهتر این مقوله است و نباید منجر به برداشت‌های خطرناک از آن شود. چراکه

## درباره حقوق جمعی

## شورای تحریریه

برخی گروه‌ها و دولت‌ها، با استفاده از چنین تقسیم‌بندی‌هایی تلاش می‌نمایند ویژگی غیرقابل تفکیک بودن حقوق بشر را زیر سؤال ببرند یا با سوءتفسیر، چنین استدلال کنند که دسته‌ای از حقوق از سایرین مهم‌تر هستند و یا لزوم پذیرش برخی از حقوق را بر اساس تعهدات بین‌المللی خود زیر سؤال ببرند؛ امری که برای بقا و محافظت از حقوق بشر تهدید بزرگی محسوب می‌شود. در همین راستا، لازم به ذکر است که توسل به این تقسیم‌بندی از سوی دولت‌ها، صرف‌نظر از نیت اولیه‌ی کارل واسک (Karel Vasek)، دقیقاً به همین دلیل بود. در راستای مقابله با چنین تفسیری، از جمله، اعلامیه و برنامه عمل وین کنفرانس بین‌المللی حقوق بشر در سال ۱۹۹۳، با تأکید بر رویکرد لاینفک به مجموع حقوق بشر، صراحتاً بر عدم برتری دسته‌های مختلف حقوق بشر بر یکدیگر با هرگونه تقسیم‌بندی صحنه می‌گذارد.

با ملاحظه این موارد، به منظور آشنایی مخاطب با این ادبیات باید گفت که در این طبقه‌بندی، حقوق مدنی سیاسی «نسل اول»، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی «نسل دوم» و حقوق جمعی یا گروهی «نسل سوم» حقوق بشر تعبیر شده‌اند. صرف‌نظر از نوع تقسیم‌بندی، این دسته حقوق در ادبیات حقوق بشر، حقوقی هستند که حول محور همبستگی و سرنوشت مشترک بشریت متمرکزند و شامل حقوقی مانند حق تعیین سرنوشت، حق بر محیط‌زیست سالم، حق بر توسعه و حق بر صلح می‌شوند که حق‌های مردمان یا جوامع را به رسمیت می‌شناسند.

باید دانست که گروهی یا جمعی بودن این حقوق از نظر برخی به معنای آن است که در مرحله‌ی مطالبه، اشخاص در قالب جمعی می‌توانند به آن‌ها تمسک جویند. همین امر موجب مخالفت‌هایی در برابر شناسایی این دسته حقوق به شکل مجزا شده است. برخی از این مخالفت‌ها از سوی دولت‌ها و گروه‌هایی است که تلاش دارند از این طریق از پذیرش آن‌ها خودداری نمایند و یا حداقل بتوانند این حقوق را در برابر سایر انواع حقوق بشر کم‌اهمیت‌تر جلوه دهند. در مقابل، عده‌ای معتقدند که حقوق بشر، حقوق افراد است و نه حقوق جمعی و بر همین مبنا، چنین دسته‌بندی‌ای با ماهیت حقوق بشر هم‌خوانی ندارد. به علاوه، از نظر منتقدان، چنین رویکردی این نگرانی را به وجود می‌آورد که در وهله‌ی عمل، خصوصاً دولت‌های «سرکوبگر» به بهانه‌ی تأمین حقوقی مانند حق بر توسعه، حقوق فردی اشخاص مانند حق بر آزادی بیان و یا حقوق اقتصادی آن‌ها را سرکوب نمایند. همچنین، برخی تأکید



می‌نمایند که برخلاف سایر حقوق که صاحب حق فرد است و در مقابل، دولت‌ها متعهد اصلی هستند، چنین حقوقی که بر اساس همبستگی جهانی، جامعه جهانی را در مقابل مردمان متعهد می‌نماید، مشخص نیست که صاحب حق چه کسانی هستند و ضمانت‌اجرا در این خصوص چگونه خواهد بود. در نهایت، نگرانی برخی مخالفان در این خصوص است که از آن جایی که این دسته حقوق می‌توانند به اشخاص، مردم و دولت‌ها تعلق بگیرد، این امر در عمل موجب شده است که در عرصه‌ی بین‌المللی بیشتر بر حق دولت‌ها در برابر سایر دولت‌ها تأکید شود و جنبه‌ی بهره‌مندی اشخاص و جوامع از آن‌ها کم‌رنگ گردد. در پاسخ به این دسته انتقادات، باید موارد زیر را در نظر گرفت:

۱- این دسته حقوق، مقوله‌ای جدید نیستند و مانند سایر حقوق بشر از زمان شکل‌گیری منشور و اعلامیه جهانی حقوق بشر بر آن‌ها تأکید شده است. به عبارت دیگر، این اهمیت، چالش‌ها، موانع و تغییر در گستره‌ی هریک از حقوق بشر است که نیاز به پافشاری بر آن‌ها و ارائه‌ی تفسیری کامل‌تر از آن‌ها را ایجاد می‌نماید تا از این طریق به عنوان حقوق اساسی بشر مورد شناسایی هرچه بیشتر واقع شوند و ضمن اسناد لازم‌الاجرا قاعده‌مند گردند. این امر، خصوصاً در مورد حقی مانند حق بر تعیین سرنوشت که از اصول مهم حقوق بشر و در عین حال از فراگیرترین این حقوق است، صادق است.

۲- این حقوق به تعبیری، متعلق به تک تک افراد، گروه‌ها و جوامع هستند. همان‌طور که در اعلامیه‌ی حق بر توسعه تصریح شده است، حق بر توسعه، حق غیرقابل انکار بشر است که بر مبنای آن هر انسان و همه مردمان حق دارند در توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مشارکت نمایند و از آن بهره‌مند شوند؛ توسعه‌ای که متضمن تأمین کلیه حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین آن‌ها باشد.

۳- در مورد تلاش دولت‌ها به منظور استفاده از حقوق جمعی برای سرکوب حقوق فردی باید گفت که چنین تلاشی لزوماً به این طبقه‌بندی بازمی‌گردد. دولت‌ها، نه تنها در سطح بین‌المللی بلکه در سطح داخلی، به طور دائم در تلاشند تا با تمسک به دسته‌ای از حقوق، حقوق دیگر را محدود نمایند و یا با اشاره به منابع محدود، به حقوق مورد نظر خود اولویت بخشند و از تأمین سایر آن‌ها امتناع ورزند. اما باید توجه داشت که همان‌طور که بارها اشاره شد، حقوق بشر لاینفک و غیرقابل انکار هستند و هیچ‌یک از حقوق به رسمیت شناخته شده، خصوصاً در اسناد لازم‌الاجرای حقوقی، بر حقوق دیگر

برتری ندارند. در اسناد مزبور، در خصوص برخی از این حقوق، در موارد خاص و با شرایط مقرر، محدودیت‌هایی را می‌پذیرند و در خصوص برخی دیگر، هیچ‌گونه محدودیتی نمی‌پذیرند. از طرف دیگر، برخی از حقوق آن‌چنان فراگیر شده‌اند که به هنجار آمره حقوق بین‌الملل بدل شده و حتی اگر دولت‌ها به کنوانسیون‌های خاصی نپیوندند، ملزم به رعایت آن‌ها و خودداری از نقضشان هستند. بر همین اساس است که از نظر نگارندگان، تلاش برای ایجاد محدودیت و یا نقض حقوق، نمی‌تواند معیار مناسبی برای تصمیم‌گیری در خصوص به رسمیت شناختن هر دسته از حقوق بشر باشد.

۴- نگرانی‌ها در مورد صاحبان حق و تکلیف در این دسته حقوق، از یک سو در خصوص نبود تعریف واحد از مردم است و از سوی دیگر، بر کمرنگ شدن جنبه‌ی مردمی آن تأکید دارد. در این جا باید اشاره نمود که صرف‌نظر از تلاش‌ها، تعریف دقیق و واحدی از مفهوم مردم به دست نیامده است. مفهوم مردم می‌تواند دربرگیرنده‌ی هر گروه از انسان‌ها باشد و انتقاد مخالفان نیز دقیقاً بر همین موضوع متمرکز است. تلاش حقوق‌دانان، خصوصاً در عرصه‌ی حقوق بین‌الملل برای ارائه‌ی تعریفی در این خصوص، در حق تعیین سرنوشت به عنوان حقی بلامنازع به چشم می‌خورد. با این حال، چنین تعاریفی که شامل پذیرش مفهوم دولت-ملت در عرصه‌ی بین‌الملل به معنای مردم تا ارائه‌ی عناصر ذهنی و عینی (یعنی وجود گروهی از مردم با ویژگی‌های قومی، زبانی، تاریخی مشترک و تعلق اشخاص به چنین گروهی و پاسداشت آیین‌های مشترک گروهی) می‌شوند نیز لزوماً نه تعریف واحدی به دست می‌دهند و نه مشکل تعلق حقوق به دسته‌ای از انسان‌ها را به صورت یکپارچه حل می‌نمایند. به نظر می‌رسد در این خصوص، باید با خودداری از ایجاد انشعاب در بهره‌مندی از حقوق بشر، بر مفهوم بررسی موردی تعلق حقوق به گروهی خاص، حمایت‌های ویژه از برخی گروه‌ها در حقوق بشر و بروز متفاوت چنین حقوقی در گروه‌های مختلف تمرکز نمود. چراکه همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، این حقوق در کنه خود حقوق تک‌تک افراد هستند که به دلایلی از جمله اهمیت ویژه‌ی حمایت از آن‌ها می‌توان در خصوص گروهی از انسان‌ها، بر مشترک بودن آن‌ها تأکید نمود و به علاوه، تعلق آن‌ها به افراد، گروه‌ها و یا نهادهایی را توجیه کرد که لزوماً به مفهوم «مردم» تعلق نمی‌گیرند و لازم نیست هر گروهی از انسان‌ها که مدعی حقی از این دسته حقوق شوند، «مردم» تلقی گردند.

در همین راستا، به دلیل این که صاحبان این حقوق دولت‌ها، مردم و انسان‌ها

هستند، انتقاد به کم‌رنگ شدن نقش اشخاص به عنوان صاحبان اصلی حقوق بشر در برابر حق دولت‌ها در مقابل یکدیگر مورد توجه قرار گرفته است. به عبارت دیگر، منتقدان بر این باورند که امروزه مثلاً در امر توسعه، حق بر توسعه، تبدیل به حق دولت‌ها در مقابل یکدیگر شده است و حق انسان‌ها در این زمینه عملاً نادیده انگاشته می‌شود. از نظر نگارندگان، اگرچه این انتقاد، خصوصاً با توجه به رویه‌ی دولت‌ها در عرصه‌ی بین‌الملل به منظور توسل به حقوق بشر به عنوان ابزاری برای مقابله و موازنه‌ی سایر دولت‌ها، وارد است اما نمی‌تواند مبنایی برای پذیرش یا عدم‌پذیرش تمسک جمعی اشخاص به حقوقی خاص باشد. چراکه این رویه، صرف‌نظر از تلاش‌ها برای تبیین حقوق بشر به عنوان حقوق فردی یا جمعی، در هر حال صورت می‌پذیرد؛ همان‌طور که تلاش برای سودجویی از حق بر مشارکت سیاسی و یا حق بر اشتغال که به تعبیری، حقوق فردی اشخاص و در حال حاضر بخشی از اسناد لازم‌الاجرا هستند، مانع از به رسمیت شناختن آن‌ها نشده است. به علاوه، در وهله‌ی مطالبه‌ی حقوق، قانون‌گذاری در سطح ملی و یا منطقه‌ای همواره می‌تواند پیش‌روتر از حقوق بین‌الملل باشد؛ مانند آن‌چه در منشور آفریقایی حقوق بشر و مردمان و سازوکار اروپایی حقوق بشر به چشم می‌خورد. در این مرحله، این تلاش نیروهای پیشرو به منظور تأمین و تأکید بر مکانیسم‌های مطالبه حقوق هم به صورت گروهی برای گروه‌های مختلف و هم به صورت فردی است که می‌تواند منجر به مطالبه‌گری از دولت ملی گردد تا این امر به نوبه‌ی خود در عرصه‌ی بین‌المللی بروز نماید. همچنین، در این‌جا باید اشاره نمود که نفی گروهی بودن برخی از حقوق، یا لاقابل نمود این حقوق، در خصوص گروه‌هایی مانند مردمان بومی و یا اقلیت‌های قومی، زبانی و نژادی بسیار دشوار است.

در نهایت، باید اذعان داشت که برخی بر عدم ضرورت دسته‌بندی گروهی چنین حقوقی تأکید می‌نمایند. از نظر این گروه، این حقوق، حقوق فردی اشخاص هستند که می‌توان در همان چهارچوب موجود به اشخاص اعطا نمود و از آن حمایت کرد.

تلاش نگارندگان در قالب دفاع از دسته‌بندی خاصی از حقوق بشر نیست، بلکه منظور معرفی گفتمان‌های رایج در ادبیات و چهارچوب این حقوق است. چراکه باید دانست که صرف‌نظر از ماهیت چنین حقوقی، هدف پذیرش، پیشبرد و ایجاد مسئولیت برای دولت‌ها خصوصاً در موارد گروه‌هایی است که به اذعان واقعیت‌های موجود، نیاز به حمایت‌های ویژه دارند. با این وجود باید

در نظر گرفت که ماهیت برخی موانع در راه تأمین برخی از حقوق و معضلات موجود بر سر راه بشر، فراملی و گروهی است. به عنوان نمونه، در مبحث محیط زیست، صرف‌نظر از پذیرش حق بر محیط‌زیست سالم به عنوان حقی لازم‌الاجرا و یا حقی در حال تکامل، این موضوع بر کسی پوشیده نیست که جز با همکاری فراملی برای اجبار دولت‌ها به منظور تحقق آن، کلیت بشر راه به جایی نخواهد برد. بر همین اساس است که پذیرش سرنوشت مشترک بشریت در مفهوم عام و گروه‌های خاص مانند بومیان، به عنوان مبنایی برای پذیرش این حقوق خالی از فایده نیست.

### مصادیق حقوق جمعی

با بیان ملاحظات مذکور و با پرهیز از تقسیم حقوق بشر به نسل‌های مختلف، حقوق جمعی را به طور کلی می‌توان اشاره به دسته‌ای از حقوق دانست که بر منافع مشترک انسان‌ها تأکید دارند. ویژگی دیگری که در این گروه از حقوق به چشم می‌خورد مسأله‌ی توجه به نسل‌های بعدی بشر و بهره‌مندی آن‌ها از این حقوق، در تأمین مفهوم منافع مشترک انسان‌ها است. به عنوان نمونه، بخشی از تلاش‌ها در جهت حفاظت از محیط‌زیست به منظور محافظت از حقوق نسل‌های بعدی بشر در برخورداری از آن است. در خصوص مصادیقی که به عنوان حقوق جمعی معرفی می‌شوند، اختلاف نظرهای بسیاری وجود دارد. با این وجود، تعدادی از این حقوق هستند که مورد قبول جریان‌های بیشتری قرار گرفته‌اند. این حقوق عبارتند از: ۱- حق بر تعیین سرنوشت؛ ۲- حق بر سهم شدن در منفعت از میراث عمومی بشر؛ ۳- حق بر توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛ ۴- حق بر محیط‌زیست پاک، سالم و پایدار؛ ۵- حق بر صلح؛ ۶- حق بر ارتباطات و ۷- حق بر برخورداری از کمک بشردوستانه.

در خصوص حق بر تعیین سرنوشت و اهمیت آن به عنوان یکی از مهم‌ترین حقوق بنیادین بشر، پیش‌تر به تفصیل سخن گفتیم. این حق اگرچه از منظری در دسته‌بندی حقوق جمعی وارد می‌شود اما به عنوان یکی از حقوق مورد پذیرش فراگیر و اصول مهم حقوق بشر بین‌المللی، در ماهیت الزام‌آور آن مناقشه‌ای نیست.

در ادامه، با ذکر این قید که تمرکز بر شناخت جایگاه حقوقی این دسته حقوق در اسناد بین‌المللی است، به بررسی مختصر مهم‌ترین این حقوق می‌پردازیم.

## حق بر صلح

صلح و تلاش برای دستیابی به آن، تاریخی به درازای عمر بشر دارد. پیش از ساختار فعلی مدرن روابط و حقوق بین‌الملل، معاهدات و توافق‌های دو یا چندجانبه معمولاً به منظور دستیابی به صلح به معنای پایان جنگ بود. با تحولات در این زمینه و ورود به عصر سازمان ملل و حقوق بشر، این مفهوم نیز دستخوش تحول شد. اساساً، سازمان ملل متحد بر سه پایه‌ی صلح و امنیت، توسعه و حقوق بشر پایه‌گذاری شده است که بر یکدیگر تأثیر متقابل تقویتی می‌گذارند. بر همین اساس است که اگرچه جنبه‌ی مهمی از تلاش‌ها برای دستیابی به صلح، همچنان به امر ممانعت از بروز مخاصمات، تنظیم حقوق در زمان بروز آن‌ها و نیز تلاش‌های مختلف در جهت کاهش تسلیحات دولت‌ها می‌پردازد اما مفهوم امروزی آن فراتر از مخاصمات، با حقوق بشر و توسعه پیوند خورده است. این امر، در کلیه اسناد، اعم از اسناد در زمینه حقوق بشر، اسناد مربوط به توسعه و سند مؤسس سازمان ملل متحد به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه، در اعلامیه حق بر توسعه سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸، حق بر توسعه به عنوان حقی غیرقابل انکار از حقوق بشر عنوان شده و امنیت و صلح جهانی، ضرورتی جهت دستیابی به این مهم ارزیابی شده‌اند.

در سال ۱۹۸۴، اعلامیه مجمع عمومی سازمان ملل با عنوان «حق مردمان بر صلح»، با تأکید بر هدف اصلی سازمان ملل که تأمین صلح و امنیت جهانی است و با اشاره به اصول بنیادین حقوق بین‌الملل که در منشور سازمان تعریف شده‌اند، بر حق مقدس مردمان بر برخورداری از زندگی مبتنی بر صلح تصریح نمود و وظیفه‌ی مقدس دولت‌ها را خصوصاً در محافظت از این حق، تأمین آن با پیشگیری و ممانعت از وقوع جنگ، خصوصاً جنگ هسته‌ای و سعی در اتخاذ رویه‌ها و سیاست‌های مناسب در این جهت در هر دو سطح داخلی و بین‌المللی، یادآوری کرد. در ادامه، اعلامیه‌های دیگری نیز به تصویب رسیدند و در آخرین تحول، در ۱۹ دسامبر ۲۰۱۶، اعلامیه حق بر صلح ضمن قطعنامه‌ی مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید. در مقدمه این اعلامیه، به سایر اعلامیه‌ها و قطعنامه‌ها که در نهادهای مختلف سازمان ملل، در همین زمینه تصویب شده بوند و همچنین اسناد حقوق بشر در زمینه‌های گوناگون اشاره شده است که همگی ترویج حق بر صلح و صلح جهانی را به منظور بهره‌مندی کامل از حقوق بشر ضروری می‌دانند. همان‌طور که در مباحث پیشین اشاره شد، اعلامیه‌ها از جایگاه حقوقی

الزام آوری مانند میثاقین برخوردار نیستند اما همواره از مهم‌ترین قدم‌ها در جهت دستیابی به چنین جایگاهی هستند. در این اعلامیه با گفتاری کمی متفاوت، بر حق همه انسان‌ها مبنی بر برخورداری از صلح به گونه‌ای که در چهارچوب آن از کلیه حقوق بشر محافظت و مجموع آن‌ها پیش برده شوند و همچنین، توسعه کاملاً محقق شود، تأکید شده است که نه تنها تأکیدی بر عناصر اصلی سازمان ملل است بلکه نشان‌دهنده‌ی آن است که حق صلح، با سایر حقوق که متضمن زندگی با حیثیت انسانی برای اشخاص است ارتباط تنگاتنگ و متقابل دارد. در ادامه، این اعلامیه بر مسئولیت دولت‌ها مبنی بر احترام، اعمال و ترویج اصول اساسی تأکید می‌نماید که از حیثیت انسانی نشأت می‌گیرند. از جمله، اصول برابری، عدم تبعیض، رهایی از ترس و نیاز و همچنین عدالت و حکمرانی قانون. در این اعلامیه ضمن تمرکز بر قربانیان جنگ‌ها، بر اهمیت تأمین این حق برای نسل آتی نیز تأکید شده است: «نسل حاضر باید از یادگیری زیست با یکدیگر، هم در نسل خود و هم در نسل‌های آینده، اطمینان حاصل نمایند...»

بنابراین، مشهود است که اگرچه بخش مهمی از حق بر صلح به مقوله‌ی رهایی از جنگ می‌پردازد اما این مفهوم، امروزه با اصول حقوق بشر، پیوند عمیقی دارند، حتی اگر ادبیات در این زمینه، آن‌چنان که در ادبیات مربوط به حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به چشم می‌خورد، گسترده نباشد.

### حق بر محیط زیست پاکیزه، سالم و پایدار

همه انسان‌ها وابسته به محیطی هستند که در آن زندگی می‌کنند. برخورداری از محیط زیستی امن، پاکیزه، سالم و پایدار بخش لاینفکی از برخورداری کامل از طیف گسترده‌ای از حقوق بشر، از جمله، حق بر حیات، حق سلامت، حق بر غذا، آب و بهداشت است. بدون برخورداری از محیط زیست سالم، انسان‌ها نخواهند توانست به اهداف خود برسند و یا حتی به حداقل استانداردهای حیثیت انسانی دسترسی یابند.

در تحولی بسیار مهم، در ۲۸ جولای ۲۰۲۲، مجمع عمومی سازمان ملل متحد ضمن قطعنامه‌ای، بر حق بر محیط زیست پاک، سالم و پایدار به عنوان یکی از حقوق بشر، یعنی حقی برای همه و نه تنها امتیازی برای عده‌ای معهود، تصریح نمود. این قدم، ادامه‌ی مسیری بود که در عرصه‌ی حقوق بین‌الملل، با اعلامیه استکهلم در سال ۱۹۷۲ آغاز شد و این اعلامیه بود که

مقدمات لازم را برای پذیرش تعهدات دولت‌ها در سطح ملی مهیا نمود. اما در چهارچوب حقوق بین‌الملل بشر، هنوز ضمانت اجرای ویژه برای تأمین حق بر محیط‌زیست پاکیزه، سالم و امن پیش‌بینی نشده است. اسناد حقوق بشر سازمان ملل صراحتاً بر این حق تأکید ننموده‌اند اما برخی از آن‌ها اشارات غیرمستقیمی به این مقوله دارند. میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در ماده ۱۲ به حق بر برخورداری از بالاترین استانداردهای سلامت روانی و جسمانی اشاره می‌نماید و از دولت‌ها می‌خواهد تا با اقدامات خود، تمام ابعاد بهداشت صنعتی و زیست‌محیطی را بهبود ببخشند. کنوانسیون حقوق کودک اعلام می‌دارد که دولت‌های عضو باید اقدامات لازم را جهت مبارزه با بیماری و سوء‌تغذیه، از طریق تأمین کافی خوراک مغذی و آب سالم آشامیدنی، همچنین با در نظر گرفتن خطرات و تهدیدات ناشی از آلودگی زیست‌محیطی، به عمل آورند. بدنه‌های سازمان ملل که در راستای تصویب کنوانسیون‌ها ایجاد شده‌اند نیز در رویه‌ی رسیدگی به موضوعات و همچنین، در سایر اعلامیه‌های خود، رویکرد زیست‌محیطی هرچه بیشتر اتخاذ نموده‌اند. از جمله، با این استدلال که بسیاری از حقوق بشر، مانند حق بر حیات، حق بر زندگی خصوصی، سلامت، آب و مالکیت، همگی وابسته به محیط‌زیستی سالم هستند.

این قطعنامه، علاوه بر اشاره به اعلامیه‌های مهم در این زمینه، اعم از اعلامیه‌ی استکهلم و اعلامیه‌ی ریودوژانیرو و سایر اسناد در زمینه‌ی حقوق بشر و توسعه پایدار و اهداف آن‌ها از جمله قطعنامه حق بر محیط‌زیست پاکیزه، سالم و امن شورای حقوق بشر، همچنین بر اهداف توسعه‌ی پایدار و ابعاد سه‌گانه اقتصادی، زیست‌محیطی و اجتماعی آن، معاهدات چندجانبه زیست‌محیطی کشورها و تعهدات دولت‌های عضو آن‌ها به موجب این کنوانسیون‌ها، خطرات و تهدید گرمایش زمین، خسارات ناشی از نابودی زیست‌محیطی و اثرات مضاعف آن بر گروه‌های آسیب‌پذیر، تأکید می‌نماید.

از دیگر موارد مهم مورد توجه این اعلامیه، اشاره به برابری جنسیتی و اهمیت آن در موضوع گرمایش زمین، معضل تخریب زیست‌محیطی و نیز از بین رفتن تنوع زیستی، بیابان‌زایی و توسعه غیرپایدار به عنوان تهدیدهای جدی در برخورداری مؤثر نسل حاضر و نسل‌های آتی از کلیت حقوق بشر است. ویژگی‌های عام‌الشمولی، غیرقابل تفکیک بودن، وابستگی و ارتباط متقابل حقوق بشر و مسئولیت‌های دولت‌ها به منظور تأمین، محافظت و پیشبرد حقوق بشر نیز در اعلامیه‌ی مذکور مورد توجه واقع شده است. پس از



یادآوری نکات مزبور، در نهایت، اعلامیه حق بر محیط‌زیست پاکیزه، سالم و پایدار را حق بشری می‌خواند، آن را مرتبط با سایر حقوق و حقوق موجود بین‌الملل می‌داند، ترویج این حق را مبتنی بر عمل نمودن کامل دولت‌ها به وظایف خود به موجب معاهدات چندجانبه‌ی زیست‌محیطی و سایر اصول حقوق بین‌الملل محیط‌زیست اعلام می‌دارد و دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، بنگاه‌های تجاری و سایر ذی‌نفعان در این حقوق را فرا می‌خواند تا با اتخاذ سیاست‌های مناسب، همکاری‌های بین‌المللی در این زمینه را افزایش دهند.

رابطه بین حقوق بشر و محیط‌زیست، از جمله در خصوص مسأله گرمایش زمین، توسط بدنه‌های سازمان ملل مانند شورای حقوق بشر این سازمان و بدنه‌های معاهده‌ای این سازمان به رسمیت شناخته شده و در سازوکارهای رسیدگی ویژه‌ی حقوق بشر نیز گنجانده شده‌اند. این رابطه از دو جهت قابل بررسی است: اول، همان‌طور که مشاهده شد، محافظت از محیط‌زیست نقش اساسی‌ای در برخورداری از سایر حقوق بشر ایفا می‌نماید و دوم، اعمال و استیفای حقوق بشر (از جمله حق بر دسترسی به اطلاعات، حق بر مشارکت عمومی و حق دسترسی به رویه‌های قضایی و اداری مؤثر اعم از حق بر جبران خسارت)، حائز اهمیت بنیادین در محافظت مؤثر از محیط‌زیست است.

اعلامیه استکهلم در خصوص محیط انسانی در سال ۱۹۷۲، نخستین سند بین‌المللی بود که رابطه‌ی بین حقوق بشر و محیط‌زیست را به رسمیت شناخت. در ادامه، موافقتنامه‌ی اقلیم پاریس در سال ۲۰۱۵، اولین موافقتنامه‌ی چندجانبه‌ی لازم‌الاجرای بود که صراحتاً به حقوق بشر اشاره نمود. در مقدمه این موافقتنامه اذعان شده است که دولت‌ها در زمان اقدام در خصوص گرمایش زمین، باید به احترام و ترویج تعهدات خود نسبت به حقوق بشر توجه نمایند و آن‌ها را مورد ملاحظه خود قرار دهند. همچنین، عهدنامه گلاسگو که در چهارچوب کاپ ۲۶ به تصویب رسید بر این تعهدات تأکید ورزیده است.

### حق بر توسعه:

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۸۶، اعلامیه حق بر توسعه را تصویب نمود و از این طریق، به برخی از اصول بنیادین منشور سازمان اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، استحکام بیشتری بخشید. صلح و امنیت جهانی،

همکاری بین‌المللی به منظور توسعه، به رسمیت شناختن آزاد متولد شدن انسان‌ها و برابری آن‌ها در حیثیت انسانی و برخورداری از حقوق، حق همگان در بهره‌مندی از استاندارد کافی زندگی در جهت سلامت و رفاه آن‌ها، حق تعیین سرنوشت مردمان و حق بر برخورداری از نظامی اجتماعی و بین‌المللی که در آن حقوق و آزادی‌های اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر بتوانند برای همگان، به طور کامل، بدون تبعیض و صرف‌نظر از موقعیت جغرافیایی آن‌ها، تأمین شوند، از جمله اصولی هستند که اعلامیه بر آن‌ها تصریح نموده است. مجمع عمومی در ضمن این سند، توسعه را به عنوان روند جامعی متشکل از ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی توصیف نموده است که هدف از آن بهبود دائم رفاه و سلامت تمام اشخاص و مردمان و بر مبنای مشارکت آن‌ها در امر توسعه و همچنین در توزیع عادلانه‌ی منافع آن است.

توسعه، موضوعی به شدت بحث‌برانگیز است و تفاسیر از آن در ساختار سازمان ملل را می‌توان به سه مرحله تفکیک نمود. در مرحله نخست پرداختن به توسعه در این ساختار، این مفهوم تنها با رشد اقتصادی و افزایش تولید ناخالص ملی گره خورده بود. به عنوان نمونه، در دهه ۶۰، از مفاهیم «توسعه»، «توسعه اقتصادی» و «رشد» به عنوان عبارات مترادف استفاده می‌شد و این مفاهیم از معانی مشابه برخوردار بودند. با این وجود، چنین رویکردی به رشد منصفانه و یا ملاحظات غیراقتصادی در توسعه‌ی انسانی کمکی ننمود و چه بسا، معضلات بسیاری در این زمینه ایجاد نمود. در دهه ۷۰، تمرکزها بر رفاه انسان معطوف شد و مشخص گردید که صرف رشد اقتصادی به معنای تضمین توسعه در مفهوم عام آن نیست. در همین راستا، باید گفت که هدف نهایی توسعه باید بهبود مستمر رفاه و سلامت تمام جمعیت مردم باشد که هم باید مشارکت اصلی در امر توسعه را برعهده بگیرند و هم مهم‌ترین ذی‌نفع آن باشند. چنین رویکرد انسان محوری، مفهوم سنتی توسعه و برابری آن با رشد اقتصادی را به چالش می‌کشد؛ امری که در توصیف اعلامیه از مفهوم توسعه و تأکید بر ابعاد آن در مقدمه مشهود است. اگر ماده ۱ اعلامیه و مقدمه آن را کنار هم بگذاریم، خواهیم دید که هدف توسعه باید بهبود رفاه و سلامت انسان‌ها و دستیابی به حقوق بشر باشد و این امر نیز باید از طریق تسهیم اشخاص و مردمان در روند آن و در نهایت، مشارکت آن‌ها در ثمره‌های حاصله صورت پذیرد. مفهوم رفاه را در این مقوله باید با تفسیری موسع و بسیار فراتر از رشد اقتصادی قرائت نمود و گستره‌ی آن را به افزایش فرصت‌ها و بالابردن توانایی و ظرفیت انسان‌ها در برخورداری

از این فرصت‌ها تسری داد. به علاوه، همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، توسعه علاوه بر بعد اقتصادی آن، دربرگیرنده‌ی توسعه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نیز می‌شود. در سومین مقطع، رویکرد نوینی به امر توسعه، در دهه‌ی ۹۰ ظهور نمود: توسعه پایدار. علت اصلی تمایل به پذیرش این رویکرد جدید، نیاز به توجه به ملاحظات زیست‌محیطی و نگرانی‌ها در خصوص عدالت اجتماعی بود. مطابق تعریف مشهور توسعه پایدار که توسط کمیسیون جهانی محیط‌زیست و توسعه و ضمن گزارش این کمیسیون با عنوان «آینده مشترک ما» اعلام شد: توسعه پایدار توسعه‌ای است که نیازهای حال حاضر را بدون به خطر انداختن توانایی نسل‌های بعد در برطرف ساختن نیازهای خود، تأمین نماید. به این مفهوم انتزاعی، بعدها در چهارچوب‌های متعدد، اسناد و ادبیات آکادمیک به تفصیل پرداخته شد اما به طور کلی باید گفت که توسعه پایدار از سه عنصر با وابستگی متقابل و استوار بر یکدیگر تشکیل شده است: عنصر پایداری اقتصادی، عنصر پایداری زیست‌محیطی و عنصر پایداری اجتماعی.

مانند سایر حقوق و عناصر حقوق بشر، خصوصاً در ساختار سازمان ملل، واضح است که حق بر توسعه و اساساً امر توسعه، از یک سو، تأثیر بسزایی بر تحقق سایر حقوق بشر دارد و از سوی دیگر، تحقق سایر حقوق بشر است که می‌تواند منجر به توسعه در مفهوم واقعی و مؤثر آن گردد.

با نگاهی به اعلامیه و رویکرد آن، می‌توان به چند عنصر اصلی در حق بر توسعه رسید. اولین عنصر، مشارکت عمومی است. تأکید بر مشارکت فعال، آزاد و واقعی بخش لاینفکی از این حق است. اگرچه اعلامیه به این موضوع اشاره نمی‌کند اما، منظور از مشارکت عمومی نمی‌تواند شامل مشارکت در تصمیم‌گیری نباشد و تنها به جایگاهی مانند جایگاه مشورتی مردم تقلیل یابد. به عبارت دیگر، مشارکت، تنها زمانی مؤثر و واقعی خواهد بود که بتواند بر تصمیم‌گیری در خصوص توسعه و روند آن تأثیرگذار باشد. دومین عنصر مهم این حق، ضمانت بر سهم‌بری منصفانه از ثمره‌های توسعه است. این امر، اعم از برابری همگان در فرصت دسترسی به منابع ابتدایی، آموزش، خدمات درمانی، غذا، مسکن، اشتغال و توزیع عادلانه درآمد است. به عبارت دیگر، توزیع عادلانه منافع توسعه در دسترسی برابر به خدمات عمومی مانند، خدمات درمانی، آموزش، تأمین اجتماعی و همچنین، توانایی اشخاص به امرار معاش از راه اشتغال به کار شرافتمندانه بروز می‌کند. لازم به ذکر است که دستیابی به این هدف نهایی بدون مشارکت گروه‌های آسیب‌پذیر و گروه‌های

به حاشیه‌رانده‌شده در روند توسعه و بهره‌مندی از منافع آن و رفع کلیه اشکال بی‌عدالتی اجتماعی امکان‌پذیر نخواهد بود. در همین راستا، دولت‌ها باید بکوشند نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی را که مانع از مشارکت افراد در روند توسعه و همچنین بهره‌مندی از حقوق خود می‌شوند، برطرف سازند.

عنصر مهم دیگر در حق بر توسعه، حق تعیین سرنوشت است. طبق تصریح اعلامیه، حق بشر بر توسعه، اشاره به حق مردمان در تعیین سرنوشت خویش دارد که مطابق مواد مربوطه در میثاقین، اعم از حق غیرقابل انکار آن‌ها در حاکمیت بر کلیه ثروت‌های طبیعی و منابع خود است. واضح است که اعلامیه در بستر خاص توسعه بر اصل حاکمیت بر منابع طبیعی تأکید ویژه نموده است. امری که نتیجه‌ی استعمارزدایی و تلاش دولت‌های تازه به استقلال رسیده در دستیابی به استقلال اقتصادی و کنترل بر منابع طبیعی خود بوده است. اما این حق همچنین، در مشارکت واقعی و مؤثر که پیش‌تر در خصوص آن صحبت کردیم، منعکس می‌شود. به طور کلی باید گفت که تبلور این حق در حق توسعه، در مفهوم عام آن به معنای حق رأی داشتن افراد در استفاده از منابع طبیعی خود در این روند، و در مفهوم خاص آن به معنای داشتن حق رأی در فرموله‌سازی و اعمال برنامه‌های توسعه است.

در نهایت، باید اشاره نمود که رخداد بزرگ در سال ۲۰۲۲، تهیه پیش‌نویس کنوانسیون حق بر توسعه توسط کارگروه حق بر توسعه سازمان ملل و آغاز روند مذاکرات در خصوص آن است. اگرچه این مرحله، می‌تواند روندی طولانی و طاقت‌فرسا باشد اما این پیش‌نویس اولاً، تلاشی برای لازم‌الاجرا نمودن هنجارهای حق بر توسعه و تلاش برای پذیرش هر چه بیشتر آن است و ثانیاً، حاوی مفاهیم و تفاسیر دقیق‌تر، نوآوری در مفاهیم موجود و مکانیسم‌های در دسترس و نهایتاً، سعی در برداشتن قدمی رو به جلوست.

### نتیجه‌گیری و نکات مهم

این نوشتار تلاشی برای بررسی ساختار حقوقی در حقوق بشر بین‌الملل به معنای اخص آن است و در این مقوله، اشاره‌ای به تلاش‌های فعالان مستقل و اعضای جوامعی مانند جامعه‌ی بومیان در استیفای حقوق خود مثلاً در زمینه‌ی محیط‌زیست سالم و یا کارزارهای خارج از ساختار آن‌ها نیست و همچنین نقش مهم این‌گونه اقدامات در پیشبرد پذیرش و تفسیر حقوق بشر را در همان سازوکارهای سازمان ملل نیز نشان نمی‌دهد. علت این امر نیز، همان‌گونه که در جای‌جای این نوشتار و مطالب گذشته اشاره کردیم، آشنایی

با این گفتمان، شناسایی کمبودها، چالش‌ها و موانع آن و آگاهی از نحوه‌ی وارد نمودن نقدهای مترقی و فراساختاری به این حقوق است.

همان‌طور که در مقدمه اشاره نمودیم، اطلاق عنوان حقوق هم‌بستگی یا جمعی به دسته‌ای از حقوق بشر، بسیار مناقشه‌برانگیز است. از یک سو، نمی‌توان عنصر منفعت مشترک و وابستگی بشریت در این حقوق را نادیده گرفت و از سوی دیگر، در اسناد و چهارچوب حقوق بشر بین‌الملل، این حقوق به تک تک افراد بشر نسبت داده شده‌اند. در برخی موارد، مثل جایی که حقوق گروهی اقلیت‌ها به عنوان مصداقی از حق جمعی پذیرفته شده است، شکی نیست که حمایت‌های ویژه اشخاص در چهارچوب تعلق آن‌ها به گروه است که تحقق می‌یابد. با این وجود، تأکید بر تعلق این حقوق بر افراد آن است.

انتقادهای رایج در این خصوص را نیز بررسی نمودیم. علاوه بر انتقادات به دسته‌بندی این حقوق، جایگاه حقوقی آن‌ها و میزان و چگونگی تعهد دولت‌ها در این مقوله نیز محل بحث است. چراکه همان‌طور که دیدیم، اگرچه این حقوق، همگی به شکلی در سایر اسناد حقوق بشر و یا به عنوان عناصر اصلی منشور سازمان ملل تصریح شده‌اند، اما روند پذیرش آن‌ها چه به صورت قاعده آمره و چه به عنوان هنجار لازم‌الاجرا، هنوز برابر با برخی دیگر از حقوق مثل حقوق مشروح در میثاقین نیست و این حقوق، حداقل در مفهوم حقوق بین‌الملل بشر، در حال تکامل هستند. اما به استدلال نگارندگان، نباید از این موضوع غافل شد که اولاً، در بعد نظری، گستره‌ی بسیاری از حقوق فراگیری که امروزه آن‌ها را بدیهی می‌دانیم و همچنین میزان تعهد دولت‌ها در قبال آن‌ها همچنان مورد مناقشه است؛ و امری که جامعه‌ی حقوقی بر آن توافق نظر دارد این است که تنها هنجارهای حقوق بشری که قاعده آمره هستند (مانند منع شکنجه و منع نسل‌کشی)، هیچ محدودیتی نمی‌پذیرند، در هیچ مقطعی نقض آن‌ها مورد پذیرش نیست و هیچ دولتی نمی‌تواند با توسل به عدم پذیرش کنوانسیون‌های پذیرش آن‌ها در سطح ملی و بین‌المللی سر باز زند. با این وجود، این امر موجب رد سایر حقوق نمی‌شود بلکه همواره تلاش نیروهای مترقی بر اجبار دولت‌ها به پذیرش تفاسیر به نفع حقوق بشر و موسع، توسعه گستره‌ی حقوق پذیرفته شده و همچنین حرکت به سوی پذیرش اسناد لازم‌الاجرا در سطح بین‌المللی و قانون‌گذاری جهت تأمین آن‌ها در سطح داخلی است. ثانیاً، در بعد عملی، همان‌طور که ضمن این متن و نوشتارهای پیشین اشاره شد، افراد و گروه‌هایی که قصد اعمال و مطالبه

حقوق خود را دارند، لزوماً از ساختار و سازوکارهای حقوق بین‌الملل بشر پیروی نمی‌کنند بلکه، از گفتمان آن بهره می‌برند. این موضوع خصوصاً زمان تفسیر تعهدات دولت‌ها و سایر افراد در احترام، رعایت و پیشبرد حقوق بشر بروز بیشتری می‌نماید. به علاوه، اگرچه مصادیقی از این حقوق همچنان در جایگاه حقوق نرم واقع شده‌اند اما در رویه‌ی عملی، فراگیر بودن چهارچوب‌ها و برنامه‌های مورد پذیرش جامعه‌ی بین‌المللی، به عنوان نمونه در مسأله توسعه پایدار و درهم‌تنیدگی مفاهیم آن، نشانه‌ای بر جایگاه ویژه‌ی این حقوق بشر دارد. همچنین، عملکرد بدنه‌های سازمان ملل در پذیرش گفتمان و اصول این حقوق، مانند حقوق مربوط به مقوله‌ی محیط‌زیست، چنین مرزهایی را روز به روز کمرنگ‌تر می‌سازد. در نهایت، می‌توان این‌گونه تحلیل نمود که مناقشات حقوقی و فنی در خصوص این حقوق در بعد نظری و به منظور تئوریزه کردن آن مهم است؛ اما صرف‌نظر از پذیرش الزام‌آوری این حقوق، اهمیت و جایگاه ویژه‌ی آن را نمی‌توان انکار نمود، خصوصاً از این جهت که این حقوق رابطه‌ی مستقیم و محکمی با حقوق بنیادین افراد و گروه‌ها دارند.

شاید بتوان گفت که مهم‌ترین تأثیر تبیین ماهیت این حقوق، در مقام مطالبه‌ی آن به صورت فردی یا گروهی است؛ چراکه در تعریف آن، اشاره به توانایی استیفای گروهی از حق شده است. با این حال، در اسناد موجود در زمینه‌های مختلف، چنین تفکیکی جز در مواردی مانند حقوق اقلیت‌ها که تأکید بر برخورداری از حمایت ویژه برای گروهی خاص دارند، به چشم نمی‌خورد. به علاوه، باید متوجه باشیم که همان‌طور که بارها تأکید نموده‌ایم، حقوق بشر محدود به چهارچوب و سازوکارهای بین‌المللی نیستند. هیچ‌کس نمی‌تواند مانع اعتراض اشخاص، حتی به صورت فردی، جهت مطالبه‌ی برخورداری از حق خود، مثلاً، بر هوای پاک شود. چراکه چنین حقی نه تنها مبتنی بر حق حیات و تأمین‌کننده آن است، بلکه حتی اگر در عرصه‌ی حقوق بین‌الملل بشر و در قالب آن از نظر ضمانت اجرا در حال تکامل است، چنین امری نمی‌تواند مانع از مطالبه‌گری اشخاص در برابر دولت خود و یا گروه دولت‌ها شود.

به عبارت دیگر، روند تحول ساختاری حقوق بین‌الملل بشر، اگرچه بر جریان حقوق بشر تأثیرگذاری اساسی دارد، اما مانع از توسل گروه‌ها و افراد به این حقوق و مطالبه‌گری آن‌ها نیست. همان‌طور که در دو نوشتار «درباره حقوق بشر» و «مارکسیسم و حقوق بشر» نیز به طور مفصل به استدلال در این

خصوص پرداختیم، ترجمه‌ی گفتمان حقوق بشری در مبارزات میدانی و پیشرو، نه تنها موکول بر به رسمیت شناختن آن‌ها و یا پذیرش تفاسیر خاصی از آن‌ها در اسناد نمی‌شود بلکه حتی لزوماً استمدادطلبی آن‌ها از چنین ساختاری نیست. همچنین، گاهی اعتراضات و مطالبات می‌تواند فراتر از تفاسیر و رویکردهای پذیرفته شده‌ی دولت‌ها و به مثابه‌ی اهرمی برای اجبار در پذیرش مفاهیم به نفع حقوق بشر باشد. به عنوان نمونه، اگر دولت‌ها و یا دولت خاصی در حق بر آب، تأکید نماید که این حق تنها به معنای تأمین دسترسی مردم به آب سالم است و نه به آب رایگان، همین امر می‌تواند موجب کارزارهای اساسی مبتنی بر گفتمان حقوق بشری باشد تا از این طریق نه تنها از خصوصی‌سازی آب و محرومیت از حق تعیین سرنوشت مردم بر منابع ملی خود جلوگیری شود، بلکه موجب تغییر مفاهیم در قوانین داخلی، از جمله قانون اساسی باشد و در صورت استمرار چنین تلاش‌هایی، دولت‌ها نمی‌توانند تنها با استناد به تفاسیر و رویه‌های بین‌المللی و مسئولیت‌های بین‌المللی خود، از پذیرش مطالبات مردمی طفره روند. در این جاست که خصوصاً در مرحله‌ی تدوین قوانین دست‌بالا، یعنی قانون اساسی، اهمیت وجود نیروهای پیشرو و همچنین نمایندگان گروه‌هایی که در برابر چنین مقوله‌هایی آسیب‌پذیرترین گروه‌ها هستند (مثل مبحث محیط‌زیست و گروه‌های بومی ساکن در مناطق آلوده) مشخص می‌شود تا از یک سو با پرداختن به چنین مسائلی آگاهی لازم در ضرورت محافظت از این حقوق را از پیش به مردم داده باشند، و از سوی دیگر در مرحله‌ی قانون‌گذاری بتوانند با تأکید بر تأمین صحیح این حقوق، از استفاده‌ی عملی از آن‌ها توسط تمام گروه‌های مردم اطمینان حاصل نمایند. ■





درباره

# حقوق اقلیت‌های جنسی و جنسیتی

شورای تحریریه

## مقدمه

برخلاف تلاش‌های بی‌وقفه‌ی جریان‌های تبلیغاتی مرتجع، تنوع در گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی نه پدیده‌ای نوظهور است و نه فرهنگ برآمده از غرب؛ گواه این امر، نمونه‌های بی‌شمار به ثبت رسیده در تاریخ و ادبیات ملل از زمان به ثبت رسیدن تاریخ است. در مقابل، پدیده‌ای که به نسبت عمر بشر و به تبع آن عمر تنوع در گرایش جنسی و هویت جنسیتی مؤخر است، سرکوب و تلاش برای حذف آن‌هاست؛ امری که با قرن ۱۹ میلادی، استعمار، اشکال مختلف تسلط بر جوامع و منابع آن‌ها و تغییر مناسبات اجتماعی در کشورها و حوزه‌های تحت استعمار، پیوند عمیقی خورده است و شکل جدیدی بر خود گرفته است. در پیچیدگی بررسی نمودهای گرایش‌ها و هویت‌ها در این زمینه هیچ شکی نیست اما، شاید بتوان گفت که امری که در دوران گوناگون متغیر است، درک و شناخت ما از انواع این تنوع‌ها و

## درباره حقوق اقلیت‌های جنسی و جنسیتی

شورای تحریریه

همچنین نام‌گذاری و طبقه‌بندی آن‌هاست.

نکته‌ی مهمی که در ابتدای گفتار باید به آن توجه کنیم، تعبیر اقلیت از تنوع گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی است. استفاده از این عنوان، نباید ما را به این باور اشتباه برساند که لزوماً چنین افرادی در اقلیت از نظر تعداد هستند. همان‌گونه که مطالعات جدید نشان می‌دهند، گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی بیشتر از آنچه جریان غالب می‌کوشد نشان دهد، متنوع و فراگیر هستند. در این امر، دشواری بررسی دقیق حتی از نظر آماری را نباید نادیده انگاشت. عوامل متعدد سیاسی و اجتماعی، نه تنها نمودهای بیرونی چنین تنوعی را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهند، بلکه حتی در جنبه‌ی درونی، پذیرش هویت افراد توسط خود آن‌ها را دشوار می‌کنند. همچنین در بعدی دیگر، دسترسی افراد و گروه‌ها به پلتفرم‌ها و راه یافتن صدای متنوع به جریان غالب نیز دستخوش چنین عواملی هستند.

در همین راستا، باید توجه داشت که اطلاق عنوان اقلیت به تنوع گرایشی و هویتی، ما را با خطر محورگرایی روبرو می‌سازد. به عبارت دیگر، در جریان غالب معاصر، اصل بر دگرجنس‌گرا و پذیرش هویت جنسیتی تعلق گرفته در بدو تولد به شخص به عنوان زن یا مرد است و سایر گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی یا به تعبیری، دگرباشان جنسی و جنسیتی، «دیگرانی» هستند که یا «اجازه» حضور به آن‌ها را در اجتماع، در حدی که خودمان صلاح بدانیم می‌دهیم و یا آن‌ها را انکار کرده و در گام بعد، حذف می‌نماییم؛ تفسیری از هژمونی مسلط، که نه به اقلیت‌های جنسی و جنسیتی محدود می‌شود، نه با واقعیت‌های موجود و تکامل درک انسان از تنوع گرایش و هویت همخوانی دارد و نه با اصول حقوق بشر جمع می‌شود. به همین دلیل، خصوصاً در سال‌های اخیر، استفاده از عناوینی مانند گروه‌های تحت ستم و یا گروه‌های به حاشیه رانده شده، در ادبیات حقوقی و سیاسی بیشتر به چشم می‌خورد. با این وجود، باید توجه داشت که در گفتمان حقوق بشر بین‌المللی، استفاده از عنوان اقلیت، در وجهی به منظور تأکید بر نقض گسترده حقوق بشر گروهی خاص از افراد است که بر همین مبنا، نیاز به حمایت‌های ویژه دارند. نمونه‌ی این امر، استفاده از عنوان اقلیت جنسیتی به منظور تبیین حقوق زنان در برخی اسناد و نظریه‌های بدنه‌های سازمان ملل است. در چنین مواردی، ما نه زنان را در اقلیت عددی برمی‌شماریم و نه می‌توانیم مردان را محور حقوق بشر و زنان را «دیگران» بخوانیم، بلکه این موضوع نشان‌دهنده‌ی نیاز مبرم به حمایت ویژه از حقوق زنان به دلیل نقض گسترده، دشواری تأمین آن و اهمیت حمایت از آن به منظور اجرای تمامیت حقوق بشر است.

از سوی دیگر، باید دانست که حقوقی که اعضای جامعه‌ی اقلیت‌های جنسی و جنسیتی باید از آن‌ها بهره ببرند، حقوق جدید یا مجزا از حقوق سایر انسان‌ها نیستند بلکه، حقوق بشری هستند که به دلیل تبعیض‌ها و خشونت‌های اعمال شده علیه این جامعه، دولت باید برای احترام به حقوق این افراد، حمایت از این حقوق و تأمین آن‌ها، دست به تمهیدات ویژه بزند. به عبارت دیگر، اعضای اقلیت‌های جنسی و جنسیتی، تنها به دلیل بخشی از هویت خود، مورد تبعیض و خشونت واقع می‌شوند و بر همین اساس، باید از این هویت آن‌ها حمایت ویژه به عمل آورد.

گرایش جنسی، به زبان ساده، اشاره به تمایل جسمی، روانتیک و یا عاطفی اشخاص به دیگر افراد دارد. گرایش جنسی در همه‌ی انسان‌ها وجود دارد

بحث مربوط به آسکشوال‌ها (Asexuals) یا افرادی که تمایلات جنسی ندارند نیز در طبقه‌بندی گرایش‌های جنسی قرار می‌گیرد) که بخش لابنفکی از هویت آن‌هاست. هم‌جنس‌گرایان به افرادی با هویت جنسیتی مانند خود، دگرجنس‌گرایان به افرادی با هویت جنسیتی غیر از خود و دوجنس‌گرایان به افراد با هر دو هویت جنسیتی گرایش دارند. اما تفکیک مهمی که در این‌جا باید بدان توجه نمود، تفکیک بین هویت جنسیتی (gender identity) و گرایش جنسی (sexual orientation) است. هویت جنسیتی، حس عمیق و زیسته‌ی فرد از هویت جنسیتی خود است. در حال حاضر، به هر انسانی در بدو تولد یک هویت جنسیتی نیز نسبت داده می‌شود. افراد تراجنسیتی یا ترنسجدر، افرادی هستند که هویت جنسیتی متفاوتی با هویت جنسیتی تعلق گرفته به خود در زمان تولد دارند. اینترسکس‌ها نیز افرادی هستند که با آناتومی جنسی، اعضای تولیدمثلی، هورمون‌ها و یا کروموزوم‌هایی متولد می‌شوند که در تعریف معمول از جنسیت زن یا مرد نمی‌گنجد و این افراد نیز، مانند سایر افراد جامعه، با تصمیم خود می‌توانند با یکی از دو جنسیت، هردوی آن‌ها و یا هیچ‌کدام از این دو، هویت‌یابی جنسیتی نمایند. با این توضیح، یک فرد می‌تواند هویت جنسیتی زن، مرد یا نان‌باینری داشته باشد و در عین حال، گرایش جنسی او هم‌جنس‌گرا، دوجنس‌گرا، یا دگرجنس‌گرا و یا سایر گرایش‌های جنسی باشد.

باید توجه داشت که با گسترش مفاهیم در این حوزه و درک هرچه بهتر ما از تنوع در جنسیت و گرایش جنسی، مصادیق و مفاهیم آن نیز، همان‌گونه که در دهه‌های اخیر شاهد آن بوده‌ایم، توسعه می‌یابند. با در نظر گرفتن این تعاریف، یکی از نکات مثبت استفاده از عناوین کلی مانند اقلیت‌ها در دسته‌بندی‌های حقوق بشری در این حوزه، امکان تسری هرچه بیشتر حمایت‌های ویژه به گروه‌هاست. به عنوان نمونه، در حوزه‌ی گرایش‌های جنسی، گرایش‌هایی مانند **pansexuality** که گرایش جنسی به دیگر افراد صرف‌نظر از هویت جنسیتی و یا گرایش جنسی آن‌ها است، کمتر در گفتمان‌های غالب حال حاضر مورد بحث قرار می‌گیرند، در حالی که برای فعالان این حوزه و اعضای این جامعه شناخته شده هستند. از سوی دیگر، مفهوم نان‌باینری یا عدم تعلق به هریک از دو جنسیت مرد یا زن، در بحث هویت‌های جنسیتی از مفاهیمی است که اعضای این جامعه و فعالان در تلاش برای اطلاع‌رسانی در خصوص آن هستند. علت این امر را نیز باید در

بستر تاریخی ورود این گفتمان‌ها به حقوق بشر در عرصه‌ی بین‌المللی و نقض گسترده‌ی حقوق هم‌جنس‌گرایان، دوجنس‌گرایان و ترنس‌جندرها در آن زمان و شکل‌گیری جنبش‌های ابتدایی حول محور مبارزه با چنین نقض‌هایی جست‌وجو نمود. اما این موضوع به معنای اولویت اهمیت به گروه خاصی از اقلیت‌های جنسی و جنسیتی نیست.

اشاره به اقلیت‌های جنسی و جنسیتی، به معنای لزوم اعمال حمایت‌های ویژه در مورد هر دو گروه است و همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، زنان نیز در برخی از تقسیم‌بندی‌های حمایتی به عنوان اقلیت شناخته می‌شوند. اگرچه در گفتمان غالب حال حاضر در عرصه‌ی حقوق بین‌الملل، حداقل در مقام عنوان‌گذاری، بیشتر بر دسته‌های هم‌جنس‌گرا، دوجنس‌گرا، ترنس‌جندر و اینترسکس تأکید شده است، در تفاسیر و ادبیات موجود، بر انحصاری بودن چنین دسته‌بندی‌هایی تأکید نمی‌شود. علت همراهی عناوین مربوط به گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی در جریان جنبش‌های این حقوق (استفاده از عنوان لزبین، گی، بای‌سکشوال، ترنس‌جندر، اینترسکس و سایر عناوین تحت پرچم مشترک LGBTQI+)، ستم‌ها و تبعیض‌های مشترک بر این گروه‌ها، تلاش‌ها و مبارزات مشترک آن‌ها برای برخورداری از حقوق خود و پیوند بحث هویت جنسیتی و گرایش جنسی در برخورد جوامع با انسان‌هاست و نه مترادف معانی آن و البته چنین استفاده‌ای خود به نوعی برهم زنده‌ی مناسبات ساختاری تعیین شده در این زمینه نیز هست.

در مقابل این مفاهیم، باید با عناوین هم‌جنس‌گراهراسی یا هم‌جنس‌گراستیزی (homophobia)، ترنس‌جندرها‌راسی یا ترنس‌جندراستیزی (transphobia)، دوجنس‌گراهراسی یا دوجنس‌گراستیزی (biphobia) نیز آشنا شد. همانند آن‌چه از عنوان برمی‌آید، هرگونه هراس، نفرت و یا بی‌زاری از افراد بر اساس گرایش جنسی یا هویت جنسیتی است که بسته به فردی که هدف آن قرار می‌گیرد، نام آن نیز تغییر می‌کند. البته، اصطلاح هم‌جنس‌گراستیزی در بسیاری موارد به عنوان مفهومی عام که کلیه‌ی عناوین مذکور را در برمی‌گیرد نیز استفاده می‌شود. در خصوص این پدیده، باید گفت که مانند سایر مصادیق ذهنی، حتی اگر چنین تبعیض‌های ذهنی‌ای از نظر اخلاقی و ارزش انسانی مذموم باشند، مسأله‌ی اصلی بروز عینی و بیرونی آن است که می‌تواند نقض حقوق بشر و خطرناک باشد. چنین هراس و تنفیری در وهله‌ی عمل، مانند سایر تفکرات ارتجاعی مثل نژادپرستی، در طیفی از برخوردهای فردی اشخاص در اجتماع با سایر اعضا تا

تصویب قوانین تبعیض‌آمیز و آکنده از خشونت سیستماتیک و عدم حمایت از قربانیان از یک سو، و آسیب‌های فردی به اشخاص در پذیرش و بروز هویت خود و در نتیجه نقض شأن انسانی آن‌ها از سوی دیگر، ترجمه می‌شود. در این‌جا، توجه به ماهیت خاص هویت جنسیتی و گرایش جنسی خالی از فایده نیست. همان‌طور که پیش از این گفتیم، انسان‌ها صرف‌نظر از تفکر، قشر، طبقه خود و فرای هرگونه تقسیم‌بندی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سایر دسته‌بندی‌ها، دارای گرایش جنسی و هویت جنسیتی‌ای هستند؛ بخشی از هویت آن‌ها که آن را انتخاب نمی‌کنند. بر همین اساس است که مثلاً نفرت‌پراکنی و ایجاد هراس از تریبون‌های عمومی با استفاده از اطلاعات غلط و غیرعلمی و ایجاد فشار بر گروه‌های مردمی با تمسک به سایر ابعاد هویتی آن‌ها، مصادیق نمودهای هم‌جنس‌گراستیزی، ترنس‌جندرستیزی و دوجنس‌گراستیزی هستند که فشارهای مضاعفی بر افراد با گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی «متفاوت» از آن‌چه که به عنوان هژمونی معرفی می‌شود می‌گذارد. به عبارت دیگر، چنین تریبون‌هایی به افراد اعلام می‌دارند که باید بین هویت سیاسی، دینی، اجتماعی و سایر بخش‌های هویتی خود و هویت جنسی یا جنسیتی خود، یکی را انتخاب کنید. اهمیت یکی از تعهدات دولت در زمینه‌ی حمایت از این اقلیت‌ها در همین‌جا مشخص می‌شود. در بسیاری از کشورها، رفتارهای فردی و سیستماتیکی که بروز تفکرات دگرهراسی هستند، از جمله در زمینه‌ی گرایش جنسی و هویت جنسیتی، بر مبنای منع تبعیض جرم‌انگاری شده‌اند. به عبارت دیگر، هرگونه قوانینی که تبعیض علیه اقلیت‌های جنسی و جنسیتی محسوب شوند مردود خواهند بود و علاوه بر این، طیف گسترده‌ای از خشونت‌ها اعم از لفظی، جسمی و یا روانی، از جمله نفرت‌پراکنی علیه این اقلیت‌ها، در دسته‌بندی جداگانه به عنوان جرائم بر مبنای نفرت (Hate Crimes) مورد توجه ویژه قرار گرفته‌اند. حتی در مواردی که رفتارهای ناشی از هم‌جنس‌گرا، ترنس‌جندر و دوجنس‌گراستیزی در زمره‌ی جرائم قرار نگیرند، دولت‌ها همچنان به منظور تأمین حقوقی مانند حق امنیت، حق برخورداری از حریم شخصی و حق مشارکت سیاسی- فرهنگی در اجتماع، وظیفه دارند با ابزار دیگر خود، زمینه‌ی حمایت از حضور امن این اقلیت‌ها را در جامعه فراهم نمایند.

هم‌جنس‌گرایان، دوجنس‌گرایان و ترنس‌جندرها در تمامی مناطق جهان و در هر رده‌ی سنی، در حال حاضر از نقض حقوق بشر خود رنج می‌برند و قربانی حمله‌ی فیزیکی، آدم‌ربایی، تجاوز و قتل می‌شوند. در بیش از یک‌سوم



کشورهای جهان، انسان‌های بالغ به دلیل ورود با رضایت خود به روابط شخصی با هم‌جنس‌شان بازداشت، محاکمه و زندانی می‌شوند و در حداقل ۵ کشور جهان، از جمله ایران، بابت چنین روابطی به اعدام محکوم می‌شوند؛ امری که نمایندگان ایران در گزارش‌های حقوق بشری خود، آن را رد نموده و احکام اعدام اجرا شده را در خصوص افراد هم‌جنس‌گرا به عنوان اعدام به دلیل تجاوز به عنف، مطرح می‌نمایند.

ترنس‌جندرها معمولاً از دریافت برگه‌های هویتی که منعکس‌کننده‌ی هویت انتخابی آن‌ها باشد، محروم می‌شوند که بدون آن نمی‌توانند استخدام شوند، سفر و تردد کنند، حساب بانکی باز کنند و یا از خدمات عمومی بهره‌مند شوند. همچنین برخی دولت‌ها با استفاده از قوانین منع استفاده افراد از پوشش‌هایی که «متعلق» به جنسیت آن‌ها نیست، دست به تنبیه ترنس‌جندرها می‌زنند. کودکان اینترسکس، در معرض خشونت به دلیل خصوصیات ظاهری خود هستند: از جمله، رویه‌های مضرمانند جراحی‌هایی که از نظر پزشکی غیرضروری هستند و یا سایر مداخله‌های پزشکی و غیرپزشکی که همگی بدون رضایت آگاهانه‌ی کودک صورت می‌پذیرند. این افراد، در بزرگسالی نیز در معرض اشکال گوناگون تبعیض و خشونت هستند. کودکان و نوجوانان ال‌جی‌بی‌تی کیو‌آی، در معرض تبعیض و تمسخر و خشونت در مدرسه هستند و جوانان در این اقلیت‌ها، ممکن است از سوی خانواده مجبور به ترک خانه، بستری شدن در بیمارستان‌های روان‌درمانی و یا اجبار به ازدواج بر خلاف هویت جنسیتی و گرایش جنسی خود شوند. به عبارت دیگر، رفتارهای تبعیض‌آمیز و خشونت علیه این اقلیت‌ها، در تمام ابعاد شخصی و عمومی از جمله، در محل کار، در بحث اسکان، آموزش و بهره‌مندی از بهداشت و خدمات درمانی بروز می‌نماید و دولت‌ها اکثراً در حمایت از آن‌ها قصور می‌نمایند.

### حقوق اقلیت‌های جنسی و جنسیتی در حقوق بین‌الملل بشر

تغییر گفتمان حقوق بشر در دوران معاصر و تلاش‌ها برای تشکیل سازمان ملل متحد، تصویب منشور این سازمان، اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقین حقوق مدنی-سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، در برهه‌ای رخ داد که از نظر دولت‌ها، گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی به عنوان مسأله‌ی مهم و یا قابل حمایت تلقی نمی‌شد. چه بسا با رجوع به قوانین داخلی بسیاری از کشورها در آن زمان، اگر با نقض فاحش حقوق دگرباشان



روبرو نشویم، حداقل به بی‌توجهی به آن‌ها و مسکوت ماندن قانون برمی‌خوریم. اما مانند سایر حوزه‌های حقوق بشر، با شکل‌گیری و تشدید کمپین‌ها و جنبش‌های دگرباشان در کشورهای مختلف برای به رسمیت شناختن حقوق خود، این مسأله در حقوق بین‌الملل بشر نیز مورد توجه بیشتر واقع شد.

مطابق اعلامیه جهانی حقوق بشر، همه‌ی انسان‌ها آزاد و در بهره‌مندی از حقوق و شأن انسانی، برابر متولد شده‌اند. علاوه بر این اعلامیه، در منشور سازمان ملل متحد و اسناد مهم لازم‌الاجرای حقوق بشری، حق برخورداری از حمایت در برابر تبعیض یا اصل عدم تبعیض و برابری، تصریح شده‌است. تعلق حقوق بشر به عنوان حقوق ذاتی انسان‌ها برای همگان، به صورت برابر و بدون تبعیض یکی از مهم‌ترین اصول این دسته حقوق و بخش لاینفکی از آن است. قسمی از اسناد حقوق بشر که در بیان حقوق بر عدم تبعیض بر مبنای جنسیت، نژاد، قومیت، مذهب، عقیده سیاسی و غیرسیاسی، اموال، تولد، موقعیت اجتماعی و یا سایر موقعیت‌های عَرَضی تأکید می‌نمایند، نه تنها به انحصار نمونه‌های آن برخاسته‌اند بلکه، صراحتاً در هر مورد، تبعیض بر اساس «هرگونه تفکیکی» را منع نموده‌اند. چنین عباراتی در این اسناد، انعکاس معضلات مهم زمان خود و نتیجه‌ی پیروزی مبارزات سیاسی خاص تاریخی تا آن دوران و در راستای به رسمیت شناخته شدن است. بنابراین، نباید تصور کرد که تنها مصادیق مذکور در این اسناد هستند که تبعیض بر مبنای آن‌ها، نقض حقوق بشر و اصول بنیادین آن است، بلکه چنین فهرست‌بندی‌هایی بیشتر نتیجه‌ی موفقیت آن‌ها در به رسمیت شناختن است تا علت آن. اساساً و بر همین مبنای پذیرش توسعه و گسترش حقوق بشر نیز اهمیت می‌یابد. امری که در رویه‌ی بعدی سازمان ملل و بدنه‌های آن در خصوص منع تبعیض بر مبنای گرایش جنسی، شاهد آن هستیم. در نظریه‌های تفسیری کمیته‌های متعدد سازمان ملل در تبیین و تفسیر حقوق مختلف و ارائه دستورالعمل به دولت‌ها، خصوصاً در نظریه‌های جدیدتر، فهرست‌های مورد توجهی در منع تبعیض گسترش یافته‌اند و در این موارد، توجه ویژه و فزاینده‌ای به حقوق اقلیت‌های جنسی و جنسیتی می‌شود. همچنین، برنامه‌ها و نهادهای مختلف سازمان، در اجرای دستورالعمل خود در خصوص حقوق این اقلیت‌ها، به تفکیک به حمایت ویژه از آن‌ها پرداخته‌اند. به عنوان نمونه، در امر دسترسی به بهداشت و بهداشت جنسی، سازمان بهداشت جهانی گزارش‌ها و دستورالعمل‌های ویژه‌ی خود را در بخشی معطوف به حقوق

اقلیت‌های جنسی و جنسیتی نموده است و یا برنامه توسعه سازمان ملل، در اهداف توسعه پایدار، به صورت ویژه به اقلیت‌های جنسی و جنسیتی در امر توسعه می‌پردازد. به علاوه، در تفاسیر و توصیه‌های کمیته‌ها و بدنه‌های ایجاد شده از معاهده‌های سازمان ملل، مثل کمیته‌ی حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، هر یک از این بدنه‌ها در حوزه‌ی تخصصی خود مثل امر آموزش، به طور خاص به حقوق اقلیت‌های جنسی و جنسیتی اشاره می‌کنند و این حقوق را در تفاسیر خود وارد می‌نمایند. علاوه بر این دسته اقدامات از سوی بدنه‌ها و نهادهای سازمان، در سال ۲۰۱۶، شورای حقوق بشر با وجود مخالفت‌ها، موفق به تصویب قطعنامه‌ای به منظور ایجاد سازوکار ویژه و اعطای مأموریت به کارشناس مستقل شد که در سال ۲۰۲۲ این مأموریت را تمدید نمود. همچنین، در حال حاضر ساختارهایی مانند UNFE که به صورت خاص به منظور برابری در رعایت حقوق اقلیت‌های جنسی و جنسیتی تشکیل شده‌اند، تلاش‌هایی در زمینه‌ی معطوف نمودن اقدامات به صورت ویژه بر این حقوق هستند. نگاه به تاریخچه‌ی توسعه حقوق بین‌الملل بشر در معنای سازمانی آن، اهمیت این‌گونه اقدامات را مشخص می‌سازد. معمولاً در رویه‌ی سازمان ملل در زمینه‌ی حقوق بشر، تعیین کارشناس مستقل با استمرار حمایت‌ها، منجر به تبیین هرچه بیشتر این حقوق به صورت مجزا و تعیین گزارشگر ویژه و توسعه‌ی هرچه بیشتر آن می‌شود. امری که با اغماض از تفاوت‌ها، خصوصاً در وجود اسناد چندجانبه و ضرورت سیاسی دولت‌ها در پیشبرد آن، در خصوص حقوق محیط‌زیست و توسعه‌ی هرچه بیشتر آن به عنوان حقوق بشر شاهد آن هستیم.

نکته‌ی نهایی در این خصوص، بیشتر به رویه‌ی دولت‌ها در پس زدن حقوق اقلیت‌های جنسی و جنسیتی بر مبنای بحث فرهنگ و بومی‌سازی حقوق بشر مربوط است. بدون ورود به این بحث گسترده، باید خاطر نشان کرد که حقوق بشر عام‌الشمول، غیرقابل انکار و غیرقابل تفکیک هستند. جهانی بودن این حقوق به این معناست که همه‌ی انسان‌ها صرف‌نظر از هویت، تاریخ، محل اقامت، فرهنگ، دین و مذهب از آن‌ها برخوردارند و اگرچه چنین مؤلفه‌هایی شاید بتواند در بررسی ریشه‌ای برخی مسائل و درک بستر وقایع و ساختارها به ما کمک نماید، کلیه‌ی دولت‌ها موظف به احترام، پیشبرد حقوق بشر و حمایت از آن برای تمام افراد جامعه هستند. به عبارت دیگر، اگرچه بستر فرهنگی، مذهبی، اقتصادی، اجتماعی و عوامل بسیار دیگر در نحوه‌ی عملکرد به منظور تأمین حقوق بشر مؤثر هستند اما این امر نباید بهانه‌ای

برای دولت به منظور نقض و یا نفی حقوق بشر اعضای جامعه‌ی خود باشد.

تعهدات حقوقی دولت‌ها

همان‌طور که اشاره شد، حمایت از حقوق اقلیت‌های جنسی و جنسیتی نیازی به پذیرش مجموعه‌ای جدید از استانداردها یا حقوق جدید ندارد. دولت‌ها بر اساس تعهدات بین‌المللی موجود خود در زمینه‌ی حقوق بشر، مکلفند که از حقوق اقلیت‌های جنسی و جنسیتی، به طرق مختلف، در سطوح گوناگون و در اشکال متعدد، محافظت نمایند.

تعهدات حقوقی بنیادین دولت‌ها را در زمینه‌ی حقوق اقلیت‌های جنسی و جنسیتی می‌توان به موارد زیر تقسیم نمود:

- **حمایت** از افراد در برابر خشونت‌های ناشی از هم‌جنس‌گراستیزی و ترنس‌جندرستیزی؛

- **ممانعت** و پیش‌گیری از شکنجه و رفتار ظالمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز؛

- **الغای** قوانینی که افراد ترنس‌جندر و روابط غیردگرجنس‌گرا، اعم از هم‌جنس‌گرایی، را جرم‌انگاری می‌نمایند؛

- **منع** تبعیض بر اساس گرایش جنسی و هویت جنسیتی؛

- **محافظت** از آزادی‌های بیان در اشکال مختلف، تجمعات مسالمت‌آمیز و تشکلیابی برای اقلیت‌های جنسی و جنسیتی.

در همین راستا، برخی کشورها در سال‌های اخیر دست به اقدامات عملی زده‌اند: اقدام به جرم‌زدایی از روابط هم‌جنس‌گرایانه، تصویب قوانینی در غیرقانونی کردن تبعیض و جرم‌انگاری جرائم ناشی از هم‌جنس‌گراستیزی، دوجنس‌گراستیزی و ترنس‌جندرستیزی به عنوان جرائم برخاسته از نفرت، به رسمیت شناختن حقوقی روابط افراد با گرایش هم‌جنس‌گرایی، همچنین تأمین امکان تهیه‌ی اوراق هویتی برای افراد ترنس‌جندر با هویت جنسیتی مورد پذیرش این افراد و بدون مانع‌تراشی و پروسه‌هایی که پیش‌تر، بعضاً مشمول رفتار خشونت‌آمیز علیه ترنس‌جندرها بوده است، اقدام به برگزاری برنامه‌های ویژه‌ی آموزشی برای نیروهای پلیس، کارکنان زندان‌ها، معلمان، مددکاران اجتماعی و پرستاران خانگی به منظور ارائه خدمات بهتر به اعضای گروه‌های اقلیتی جنسی و جنسیتی و در نهایت، برنامه‌های مقابله با آزار در مدارس، از جمله چنین اقداماتی هستند.

پیش‌تر گفتیم که حقوق اقلیت‌ها، حقوق جدیدی نیستند بلکه حقوق بشر هستند که نیاز به حمایت ویژه به منظور بهره‌مندی افراد از این حقوق را دارند. تعهدات دولت‌ها در این خصوص نیز مؤید همین موضوع است. به

عبارت دیگر، در بعد نظری، هریک از حقوق مصرح در اسناد حقوق بشر و تفاسیر جدید و توسعه یافته‌ی مصادیق آن‌ها، در بستر حقوق اقلیت‌های جنسی و جنسیتی قابل بررسی و بهره‌مندی از حمایت ویژه خواهد بود، چرا که تمرکز در این حمایت‌ها به رسم حقوق بشر، بر حمایت از صاحب حق است و بر همین اساس، از نظر مفهوم فنی حقوقی، در کلیه‌ی حقوق موجود قابل بررسی است. یعنی، هم در حقوق و هنجارهای تثبیت شده‌ی حقوق بین‌الملل بشر مثل حق حیات، آزادی بیان، حق بر اشتغال، حق بر مسکن، حق بر بهداشت، حق بر مشارکت در زندگی اجتماعی و فرهنگی و سایر حقوق مذکور در اسناد لازم‌الاجرا، و هم در حقوقی که به عنوان حقوق نرم شناخته شده و از برخی جهات، به نسبت دسته‌ی اول، هنوز در مرحله‌ی توسعه هستند. به عنوان نمونه، قوانینی که هم‌جنس‌گرایی را جرم‌انگاری می‌نمایند، در حالی که دگرجنس‌گرایی را قانونی اعلام می‌دارند، نه تنها تبعیض‌آمیز و نقض این حق انسانی و اصل بنیادین هستند بلکه، ناقض حق بر حریم شخصی افراد نیز هستند. به علاوه، در وهله‌ی اجرا چنین قوانینی می‌توانند ناقض حق بر آزادی از بازداشت و نگهداری خودسرانه نیز باشند.

دفتر حقوق بشر سازمان ملل متحد، طیف گسترده‌ی نقض حقوق بشر را که به صورت خاص علیه افراد به دلیل گرایش‌های جنسی و یا هویت جنسیتی آن‌ها ارتکاب یافته است به دسته‌های زیر تقسیم می‌نماید:

- حملات خشونت‌آمیز اعم از خشونت شدید لفظی و آزار جسمی، ایراد ضرب و جرح، شکنجه، آدم‌ربایی و قتل‌هایی که به صورت خاص این افراد را هدف قرار داده‌اند؛
- قوانین کیفری تبعیض‌آمیز که معمولاً به منظور آزار و تنبیه گروه‌های LGBT+ اعمال می‌شوند: از جمله، قوانینی که روابط به همراه رضایت میان افراد بالغ از یک جنس را جرم‌انگاری می‌نمایند که خود نقض حق بر حریم شخصی و حق بر برابری و آزادی از تبعیض محسوب می‌شود؛
- محدودیت‌های تبعیض‌آمیز بر آزادی بیان و محدودیت‌های مرتبط در خصوص اعمال حق آزادی تجمعات و تشکل‌یابی توسط افراد که اعم از منع گردش آزاد اطلاعات در خصوص مسائل جنسی مربوط به گرایش‌های هم‌جنس‌گرا است و با عنوان جعلی و در پوشش محدود نمودن انتشار «پروپاگاندا»ی LGBTQ+ صورت می‌پذیرد؛
- رفتارهای تبعیض‌آمیز علیه این افراد که به صورت روزمره و در مکان‌ها و موقعیت‌های مختلف مانند محل کار، مدارس، خانه‌ها و بیمارستان‌ها رخ

می‌دهد. در غیاب قوانین ملی در منع تبعیض از سوی اشخاص ثالث بر مبنای گرایش جنسی و هویت جنسیتی، چنین رفتارهای تبعیض‌آمیزی همچنان ادامه دارد و به علاوه، قربانیان چنین رفتارهایی تقریباً از امکانات عملی به منظور مقابله با آن و جبران خسارت محرومند. در این بستر، عدم به رسمیت شناختن روابط هم‌جنس‌گرایانه و هویت‌های جنسیتی متنوع، خود بر تبعیض‌های تحمیلی بر این اقلیت‌ها مؤثرند.

حقوق زیر نمونه‌هایی از چگونگی نقض حقوق این اقلیت‌ها، بر مبنای گرایش جنسی و هویت جنسیتی آن‌هاست:

**حق بر حیات:** در مطالب پیشین، در خصوص حق حیات و اهمیت بنیادین آن سخن گفتیم و در این‌جا تنها به بیان آن در بستر حقوق اقلیت‌های جنسی و جنسیتی بسنده می‌نماییم. با وجود این‌که دولت‌ها صراحتاً از سلب حیات به صورت خودسرانه منع شده‌اند و صرف‌نظر از این‌که با گذشت زمان کشورهای بیشتری در حوزه‌ی داخلی خود، سلب حیات حتی در موارد مجازات اعدام را هرچه بیشتر کاهش می‌دهند، اعضای این اقلیت‌ها همچنان قربانی گسترده‌ی آن هستند. اعدام قانونی اقلیت‌های جنسی و هم‌دستی دولت‌ها در کشتارهای فراقانونی و یا از طریق اتخاذ رویکرد غیرعمل‌گرا، غیرحمایتی و سکوت در قبال چنین اقداماتی دو وجه اصلی در نقش دولت‌ها در چنین خشونت‌های سالب حیاتی است.

**منع شکنجه، رفتار یا مجازات تحقیرآمیز، غیرانسانی و بی‌رحمانه:** در بسیاری از کشورها، حتی اگر کشتار سیستماتیک اقلیت‌های جنسی و جنسیتی وجود نداشته باشد، شهروندان شکنجه می‌شوند، رفتار با زندانیان بی‌رحمانه، تحقیرآمیز و غیرانسانی‌ست و این افراد قربانی خشونت پلیس می‌شوند. اصل منع شکنجه، از قواعد آمره‌ی حقوق بشر و حقوق بین‌الملل است که نه محدودیتی می‌پذیرد و نه نقض آن به هر بهانه‌ای قابل پذیرش و نافی مسئولیت دولت است، اما در خصوص مصادیق رفتار بی‌رحمانه و ظالمانه، در خصوص برخی مجازات‌ها و رفتارها، اختلاف نظر وجود دارد. به عبارتی، برخی دولت‌ها مجازات اعدام را مجازات غیرانسانی یا ظالمانه قلمداد می‌نمایند اما برخی دیگر، با پذیرش مجازات اعدام، سایر رفتارها با زندانیان را مصادیقی از چنین برخوردهایی می‌دانند. در هر حال، جمعیت اقلیت‌های جنسی و جنسیتی بیشتر و به صورت سیستماتیک در معرض چنین رفتارها، مجازات‌ها و شکنجه‌هایی قرار می‌گیرند.

**منع بازداشت، نگهداری یا تبعید خودسرانه:** در جایی که داشتن روابط

هم‌جنس‌گرایانه غیرقانونی است و اقلیت‌های جنسی می‌توانند بازداشت یا زندانی شوند، ممکن است حقوق اساسی آن‌ها بر دادرسی عادلانه مورد نقض واقع شود. حتی در جایی که این روابط غیرقانونی نیست نیز این افراد به صورت سیستماتیک قربانی چنین اقداماتی می‌شوند.

**حق بر عدم تبعیض و برخورداری از حمایت‌های برابر:** حق بر عدم تبعیض به عنوان یک اصل بین‌المللی شناخته شده، در بعد نظارت عمومی، تبعیض مغرضانه را در عرصه‌ی عمومی علیه گروه‌ها به منظور ممانعت از بهره‌مندی آن‌ها از حقوق مشروع خود، و همچنین تحمل و پذیرش چنین تبعیضی را منع می‌نماید. به عنوان نمونه، اگرچه ممکن است انتخاب دوستان با توجه به نژاد آن‌ها در زندگی شخصی افراد بسیار مذموم و ناپسند باشد، اما چنین امری موضوع مناسبی برای قانون‌گذاری یا قاعده‌مندسازی با استفاده از قوانین ضد تبعیض نیست، بلکه تنها زمانی چنین دوستی‌ها و یا ارتباطات اجتماعی‌ای تبدیل به موضوع مناسب برای این نظارت‌ها می‌شوند که دسترسی به امکانات و فرصت‌های اقتصادی، اجتماعی یا سیاسی را تحت تأثیر خود قرار دهند. در مورد حقوق اقلیت‌های جنسی و جنسیتی باید گفت که این اصول دوقلوی حقوق بشر، حداقل بر ۳ مبنا نقض می‌شوند: ۱- در جایی که دولتی روابط افراد غیردگرجنس‌گرا را قانوناً منع نماید در حالی که همان روابط برای دگرجنس‌گراها قانونی است؛ ۲- در جایی که دولت در اعمال قوانین خود که در زمان تنظیم و در ظاهر تبعیض‌آمیز نیستند، در خصوص اقلیت‌ها تبعیض قائل شود و ۳- در جایی که دولتی حقوق خاصی را بر مبنای گرایش جنسی یا هویت جنسیتی‌شان به افراد بدهد و یا حقوق خاصی را از آن‌ها سلب کند. که موضوع اول، در صورت شمول در مفهوم تبعیض‌های مثبت و یا حمایت‌های ویژه از بحث ما خارج است.

با ذکر این نمونه‌ها و رجوع به تجربه‌ی زیسته‌ی هر فردی در اجتماع، به صورت واضح می‌توان دید که حقوق اقلیت‌های جنسی و جنسیتی، به صورت سیستماتیک و مستمر نقض می‌شود. چنین نقضی، صرفاً و تنها به دلیل هویت و گرایش این افراد است که به شکل تبعیض در ابعاد مختلف و خشونت به اشکال متعدد بروز می‌نماید.

## نتیجه‌گیری

بدیهی است که حقوق بشر در خصوص اقلیت‌های جنسی و جنسیتی، مانند سایر افراد، در ابعاد مختلف در طیفی از حق حیات تا دسترسی به بهداشت

بروز می‌نماید اما از نظر نگارندگان، نکته‌ی قابل تأمل و گواه اهمیت حمایت ویژه از این جامعه، همان‌طور که در متن مشاهده شد، نقض گسترده و تبعیض در تمام این حقوق است. مصادیق خشونت‌ها و تبعیض‌های سیستماتیک مانند جرم‌انگاری، تبعیض در مشارکت سیاسی، تبعیض در برخورداری از آزادی بیان، تبعیض در اشتغال و استخدام، تبعیض در حق ازدواج، تشکیل خانواده و حضانت، حق دسترسی و نوع دسترسی به خدمات عمومی مانند خدمات بهداشتی و درمانی، حق مشارکت در زندگی فرهنگی و نمونه‌های بسیار دیگر، همگی شامل لایه‌های ستم‌های سیستماتیک مستقیم و غیرمستقیمی هستند که اقلیت‌های جنسی و جنسیتی با آن مواجهند.

نکته‌ای را که در بحث نقد به استفاده از عنوان اقلیت در خصوص هژمونی مسلط مطرح شد، می‌توان در به‌کارگیری عباراتی مانند «دگرباشان» نیز بررسی نمود. چه بسا استفاده از عناوینی که محوریت عده‌ای را به ذهن متبادر می‌سازد، در گفتمان‌های سیاسی و ادبیات عامیانه، خطری بیشتر از به‌کارگیری مفاهیم به منظور بهره‌گیری از حقوق خاص باشد. بنابراین، آن‌چه در این زمینه ضروری است، استفاده آگاهانه از عبارات و عناوین و جلوگیری از استفاده از آن‌ها برای ایجاد ساختاری است که نقض غرض تلقی شود و یا بازتولید ارزش‌های تبعیضی با محوریت گروه یا گرایش خاص باشد.

در این جمع‌بندی، به رسم مطالب پیشین، باز هم بر اهمیت تفکیک حقوق بشر در معنای عام، از حقوق بشر بین‌المللی در معنا و بستر سازمانی آن تأکید می‌نماییم. بخش عمده‌ای از مبارزات گروه‌ها، اقلیت‌ها و جوامع متنوع در پیروزی مبارزات خود برای دست یافتن به حقوق بنیادین‌شان، سازمان‌دهی بر اساس نیازهای میدانی آن‌ها و استفاده از مفهوم مطلق حقوق خود و تمسک به معانی رادیکال آن است. به علاوه، با توجه به مطالب مذکور و با در نظر گرفتن تمایل دولت‌ها به تمسک به امر فرهنگ و تفاوت فرهنگی به منظور خارج ساختن هویت جنسیتی و گرایش جنسی از نظام حقوق بشر بین‌المللی، خصوصاً در ساختار سازمان ملل، اهمیت جنبش‌های اجتماعی ملی و فراملی در این حوزه بیش از پیش نمایان خواهد شد. بررسی نقض‌های گسترده‌ی حقوق اقلیت‌های جنسی و جنسیتی، که صرفاً بر اساس تعلق آن‌ها به این گروه و هویت آن‌ها صورت می‌پذیرد و در مقابل، عدم به رسمیت شناختن این حقوق توسط بسیاری از دولت‌ها و سرکوب مستقیم و غیرمستقیم سیستماتیک، مبین آن است که باید دولت‌ها را وادار به حمایت از این اقلیت‌ها نمود و نمی‌توان منتظر پذیرش تعهد بین‌المللی از سوی دولت



به منظور تأمین حقوق خود شد. چه بسا، به دلیل ویژگی‌های توسعه‌ی حقوق در عرصه‌ی بین‌المللی، از جمله کند بودن روند آن و خاصیت نرم نمودن نوک پیکان در آن، حقوق بشر در عرصه‌ی داخلی، علی‌الخصوص در چنین حوزه‌هایی، می‌تواند پیشروتر و رادیکال‌تر از حقوق بشر بین‌الملل باشد.

در نهایت، باید گفت که از نظر نگارندگان، اگر بخواهیم پذیرش تک تک گرایش‌ها و هویت‌ها را به دولت بسپاریم، نقض آزادی افراد و خصوصاً حق حریم شخصی آن‌هاست. وظیفه تبیین و تعیین هویت جنسیتی و گرایش جنسی به معنای اخص آن، بر عهده‌ی دولت‌ها نیست که بخواهند با تصویب قوانین، وجود حقی را برای عده‌ای از اعضای جامعه که وجود خارجی دارند، بپذیرد. بلکه فرض بر این است که همه‌ی انسان‌ها از حقوق بشر برخوردارند و وظیفه‌ی دولت این است که این حقوق را برای عده‌ای از اعضای جامعه که در معرض تبعیض و خشونت، از جمله به دلایل هویتی خود هستند، با حمایت‌های ویژه اجرا نماید و از آن‌ها حمایت به عمل آورد. پذیرش این که گرایش‌های متنوع جنسی و هویت‌های مختلف جنسیتی در جوامع وجود دارند، اگرچه به معنای تسهیل تأمین حقوق بنیادین افراد است، اما به هیچ عنوان به این معنا نیست که در مفهوم مخالف آن، اگر دولت‌ها یا سایر افراد جامعه پذیرای این افراد نیستند، حقوق اساسی، از حق حیات گرفته تا حق بر مشارکت در اجتماع، برای آن‌ها وجود ندارد. مصداق بارزی که در این خصوص امروزه با آن مواجه هستیم، حجاب اجباری و تاریخچه‌ی آن است. عدم پذیرش حق انتخاب پوشش و حق اختیار بر بدن دسته‌ای از انسان‌ها، چه از سوی دولت باشد و چه از سوی سایر اعضای جامعه و تبعیض و خشونت‌های ناشی از آن، چه به صورت قانونی و سیستماتیک باشد و چه در سطح فردی، به این معنا نیست که این حق از صاحب آن سلب می‌شود. حقوق بنیادین و اساسی بشر، متعلق به آن‌ها هستند و عواملی مانند آمادگی پذیرش، بهره‌برداری سیاسی، ارتجاع و منفعت فردی یا گروهی، حتی اگر از سوی اکثریت اعضای جامعه باشد تنها به معنای استبداد اکثریت است و نه محق بودن آن‌ها. در همین‌جا، اشاره به اقدام پوپولیستی (گاه از جهت برآوردن ضروریات عملی) دولت‌ها، یعنی برگزاری رفراندوم در بحث حقوق بنیادین بشر اهمیت می‌یابد. برگزاری رفراندوم به عنوان معیاری برای پذیرش حقوق بنیادین بشر افراد، از نظر نگارندگان با فلسفه حقوق بشر در تناقض است. حقوق بشر هر فرد، در نظریه، به این معناست که اگر تمام افراد یک جامعه نیز آن را نپذیرند، فرد همچنان صاحب آن حق است و وظیفه سایر

افراد احترام به آن و تعهد دولت، حمایت از شخص به منظور بهره‌مندی از آن است. البته چنین فرضی به دلیل ماهیت توسعه و شکل‌گیری حقوق بشر در عمل قابل تصور نیست، اما در خصوص حقوق اقلیت‌ها، به حاشیه‌راندن‌شدگان و گروه‌هایی مانند زنان، اهمیت ویژه می‌یابد. در مثال پیشین، تصور کنید دولتی حق حجاب اختیاری را به همه‌پرسی واگذار نماید. این به معنای آن است که حقی که علی‌الاصول انسان‌ها از بدو تولد باید از آن برخوردار باشند، موکول به پذیرش اکثریت جامعه شود؛ اکثریتی که در جوامع مختلف و بر مبنای عوامل متعدد، اگر دچار معضل به رسمیت شناختن حقوق افراد «غیرخودی» نبودند، اساساً نیازی به برگزاری همه‌پرسی در آن‌ها نبود. همچنین در بعد عملی، مسأله باز یا بسته بودن دولت‌ها، تقسیم منابع مالی، میزان قدرت جریان‌های ارتجاعی خصوصاً در امر تبلیغات و میزان مشارکت سیاسی گروه‌ها، همگی عواملی هستند که در اموری که برگزاری همه‌پرسی در آن‌ها قابل پذیرش است، سطح سلامت نتایج را تعیین می‌نمایند. اگر دلیل برگزاری رفراندوم برای اجرای حقوق بشر گروه‌های در معرض آسیب و حمایت از آن‌ها را آمادگی جامعه و پذیرش آن و به اصطلاح «در اختیار قرار دادن قدرت تصمیم‌گیری به جامعه» بدانیم، با وجود عوامل ذکر شده در چنین جامعه‌ای، قطعاً نتیجه‌ی چنین مشارکتی قابل پیش‌بینی خواهد بود. به طریق اولی، اگر مبنای رعایت حقوق افراد، پذیرش دیگران بود، نیازی به تأکید بر حقوق بشر حس نمی‌شد. برده‌ها آزاد نمی‌شدند، بلکه تبعیض و خصوصاً استثمار بر مبنای نژاد، قومیت و ملیت آزاد بود، زنان نه تنها از حقوق برابر برخوردار نمی‌شدند، نه تنها کسی از استفاده از آن‌ها به عنوان نیروی کار ارزان و یا رایگان انتقاد نمی‌کرد، بلکه این موضوع، امری بدیهی محسوب می‌شد. همچنین، ملت‌های تحت استعمار، به استقلال نمی‌رسیدند و یا حقوق متعدد مربوط به حوزه‌ی کار و اشتغال به رسمیت شناخته نمی‌شدند. همان‌طور که از نمونه‌های مذکور برمی‌آید، گروه‌های تحت ستم همواره با هزینه‌های بسیار برای احقاق حقوق خود به اشکال متفاوتی مبارزه کرده‌اند و این مبارزه در عرصه‌ی حقوق بشر، منجر به تبیین حقوقی همگانی و بدون تبعیض برای تمامی انسان‌ها به عنوان معیاری اساسی برای تأمین شأن انسانی شده است؛ امری که نباید با برون‌سپاری آن به تصمیم دیگر انسان‌هایی که اکثراً منظور از آن‌ها، جریان غالب اجتماع است، تقلیل یابد. ■



درباره

# حق برگزاری تجمع مسالمت آمیز

شورای تحریریه

تجمع  
آمیز

● در ابتدای نوشتار حاضر کلیاتی در رابطه با حق برگزاری تجمعات مسالمت‌آمیز بیان می‌شود، سپس مختصراً به وظایف دولت برای احترام به این حق و تضمین آن در جامعه پرداخته می‌شود و در انتها در رابطه با امکان وضع محدودیت‌هایی بر این حق و شرایط و حدود این محدودیت‌ها بحث می‌شود. این متن بر اساس ماده ۲۱ میثاق حقوق مدنی - سیاسی نوشته شده است. دلیل انتخاب این سند جهان‌شمولی آن است. ۱۷۳ کشور در دنیا آن را به تصویب رسانده‌اند. ایران نیز در سال ۱۳۵۴ این سند مهم حقوق بشری را بدون حق شرط تصویب کرده و به این دلیل که با تغییر حکومت تعهدات بین‌المللی به حکومت جدید منتقل می‌شود، این سند کماکان برای دولت ایران لازم‌الاجرا است. متن پیش رو، برای آشنایی ابتدایی عموم با این حق نوشته شده است و در واقع مطالعه‌ی تخصصی جامع و مانعی در رابطه با این حق حساب نمی‌شود.

## درباره حق برگزاری تجمع مسالمت‌آمیز

شورای تحریریه

### کلیات

حق برگزاری تجمعات مسالمت‌آمیز یکی از حقوق بنیادین بشری است. با بهره‌مندی از این حق افراد جامعه فرصت بیان عقاید خود به صورت جمعی را خواهند داشت، و به علاوه می‌توانند در شکل‌دهی به جامعه از طریق بیان اهداف و اندیشه‌های خود نیز نقش ایفا کنند. این حق در کنار سایر حقوق سیاسی، پایه‌های حکومتی را تشکیل می‌دهند که بر اساس دموکراسی، حقوق بشر و تکثرگرایی بنا شده است. حکومتی که تغییر در آن از طریق گفتگو و متقاعد کردن به جای استفاده از زور ممکن است. همچنین حق برگزاری تجمعات مسالمت‌آمیز، وسیله‌ای برای احقاق سایر حقوق بشری، شامل حقوق اقتصادی - اجتماعی می‌باشد. برخورداری از این حق به خصوص برای اعضای محروم جامعه، که ممکن است راه‌های کمتری برای ابراز خود داشته باشند، دارای اهمیت ویژه‌ایست.

این حق علاوه بر اینکه در اسناد حقوق بشری منطقه‌ای و بین‌المللی زیادی بیان شده است، در قوانین اساسی ۱۸۰ کشور از ۱۹۳ کشور عضو سازمان ملل متحد، من جمله ایران در اصل ۲۷، نیز گنجانده شده است.

این حق، یک حق فردی است که به صورت جمعی اجرا می‌شود و تمامی افراد جامعه، من جمله کودکان، اتباع خارجی، کارگران مهاجر، پناهجویان و پناهندگان و افراد بدون تابعیت حق بهره‌مندی از این آزادی را دارند.

تجمعات مسالمت‌آمیز می‌توانند اهداف گوناگونی را دنبال کنند و ممکن است شرکت‌کنندگان به دنبال بیان و انتقال موضع جمعی خود در رابطه با یک موضوع باشند و یا اینکه صرفاً بخواهند همبستگی هویت جمعی خود را تثبیت کرده و به نمایش بگذارند. تجمعات همچنین می‌توانند اشکال گوناگون داشته باشند و در قالب تظاهرات، میتینگ‌ها، صفوف و دسته‌جات، راهپیمایی‌ها، بست نشستن و تحصن کردن، اعتصابات، اجراهای نمایش خیابانی و غیره ظاهر شوند. این تجمعات همچنین می‌توانند در اماکن خصوصی و یا عمومی شکل بگیرند.

حق برگزاری مسالمت‌آمیز تجمعات، یک حق مطلق نیست، به این معنی که می‌توان محدودیت‌هایی بر این حق اعمال کرد ولی خود این محدودیت‌ها نیز دارای محدودیت‌هایی هستند و باید با حساسیت و دقت زیادی وضع و اجرا شوند.

ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که تنها «تجمعات مسالمت‌آمیز» از حمایت قانون برخوردار خواهند بود و زمانی که این تجمعات خشونت‌آمیز باشند، این حمایت از بین می‌رود. البته شرکت‌کنندگان در این تجمعات از سایر حقوق و آزادی‌های قانونی، مانند حق حیات، دسترسی به دادرسی عادلانه و غیره همچنان بهره‌مند خواهند بود. خشونت در اینجا به معنی استفاده از زور فیزیکی توسط شرکت‌کنندگان می‌باشد. باید احتمال آسیب بدنی و یا مرگ و یا خسارت جدی به اموال در نتیجه‌ی این خشونت وجود داشته باشد. ایجاد اختلال در حرکت عابرین پیاده و یا وسایل نقلیه و یا فعالیت‌های روزانه به معنی خشونت نخواهد بود. ذکر یک نکته در اینجا اهمیت دارد، اعمال خشونت توسط برخی شرکت‌کنندگان سالب برخورداری سایر شرکت‌کنندگان که مرتکب خشونت نشده‌اند از اعمال و اجرای حق تجمع نمی‌باشد.

رفتار شرکت‌کنندگان در صورتی خشونت‌آمیز تلقی می‌شود که قبل و یا حین تجمع، یکدیگر را به اعمال غیرقانونی زور تشویق کنند، شرکت‌کنندگان

اهداف خشونت‌آمیز داشته باشند و برنامه‌ای برای محقق کردن این اهداف داشته باشند و یا ارتکاب خشونت قریب‌الوقوع باشد. موارد محدود و معدود خشونت نباید باعث شود که کل یک تجمع مسالمت‌آمیز تلقی نشود. بلکه باید تشویق به خشونت و یا تصمیم به اعمال خشونت فراگیر باشد و یا رهبران و سازمان‌دهندگان تجمعات اهداف خشونت‌آمیز خود را اعلام کرده باشند. در چنین حالتی این حق قانونی شرکت‌کنندگان دیگر مورد حمایت نخواهد بود.

حمل‌اشیایی که می‌توانند به عنوان سلاح تلقی شوند، به خودی خود باعث خشونت‌آمیز بودن یک تجمع نمی‌شود. در این موارد باید بررسی موردی صورت بگیرد و به عنوان مثال فرهنگ‌های محلی نیز لحاظ شود. نکته مهم دیگر این است که برای برخورداری از این حق لازم نیست تمامی قوانین داخلی توسط شرکت‌کنندگان، تا زمانی که مرتکب اعمال خشونت‌آمیز نشده‌اند، مورد احترام قرار گرفته باشند، چرا که در این حالت مفهوم نافرمانی مدنی بی‌معنی می‌شود.

### مسئولیت‌های دولت

مسئولیت احترام و تضمین حق تجمع مسالمت‌آمیز توسط دولت‌ها، وظایفی مثبت (فعل) و منفی (ترک فعل) بر آنها تحمیل می‌کند. وظیفه‌ی منفی به این معنی است که دولت نباید بدون دلیل موجه در تجمعات مداخله کند و هرگونه ممنوعیت، محدودیت، مسدود یا مختل کردن تجمعات بدون توجیه قانع‌کننده از طرف دولت مجاز نمی‌باشد. وظیفه‌ی مثبت به این معنی است که دولت باید امکان شکل‌گیری مسالمت‌آمیز تجمعات را تسهیل کند. بدین منظور باید قوانین و نهادهایی را تاسیس کند که امکان اجرای این حق توسط افراد جامعه را فراهم کند. در بعضی موارد حتی موظف است دست به مداخلاتی هم بزند، مثلاً مسیر ترافیک ماشین‌ها را تغییر دهد. دولت همچنین وظیفه دارد امنیت شرکت‌کنندگان را در برابر خطرات احتمالی از طرف افراد غیردولتی فراهم کند. این وظیفه به خصوص در رابطه با افرادی که در جامعه به دلیل نژاد، اعتقادات مذهبی، گرایش‌ها و یا هویت جنسی در معرض تبعیض قرار دارند بسیار حائز اهمیت است. اینکه یک تجمع ممکن است باعث تحریک و یا خشونت بعضی از اعضای جامعه بشود، دلیل موجهی برای ممنوعیت یا محدودیت برای آن تجمع نیست. مسئولیت‌های دولت در رابطه با این حق تنها به زمان اجرای تجمعات محدود

نمی‌شود و فعالیت‌های پیش و پس از تجمع را نیز که لازمه‌ی اجرای واقعی این حق هستند، به عنوان مثال فعالیت‌های تبلیغی پیش از تجمع و یا منتشر کردن پیشرفت و دستاوردها پس از تجمع، در برمی‌گیرد.

### محدودیت‌ها

در رابطه با محدودیت‌های وارده بر این حق در هر حالتی چند اصل کلی باید مد نظر قرار بگیرد. این محدودیت‌ها تنها در صورتی مجاز هستند که اصول قانونی بودن، لزوم و تناسب در رابطه با آنها رعایت شده باشد. این اصول از مهم‌ترین اصل‌های حقوق بشری هستند. قانونی بودن به این معنی است که محدودیت باید به صورت دقیق و غیرمبهم پیش از تجمع در قانون پیش‌بینی شده باشد. اصل لزوم به این معنی است که محدودیت باید در پاسخ به یک وضعیت مبرم اجتماعی که لزوم وضع آن را توجیه می‌کند ایجاد شود، این وضعیت اجتماعی باید ناشی از یکی از مبانی محدودیت که در قانون آمده است، و در ادامه‌ی این متن به آنها اشاره می‌شود، باشد. تعیین اینکه لزوم وضع محدودیت واقعی بوده یا نه باید بر اساس یک بررسی مستند صورت بگیرد. در نهایت اصل تناسب به این معنی است که میزان مداخله‌ی دولت و محدودیت‌هایی که ایجاد می‌کند باید با دلیلی که باعث مداخله شده است، تناسب داشته باشد. اگر امکان ایجاد محدودیت جزئی (مثلاً برای قسمتی از تجمع) وجود داشته باشد، باید از آن به جای محدودیت کلی استفاده شود.

مواردی که معمولاً به عنوان مبنای قانونی وضع محدودیت در نظر گرفته می‌شود شامل امنیت ملی، امنیت عمومی، نظم عمومی، سلامت عمومی، اخلاق عمومی و در آخر حقوق و آزادی‌های دیگران می‌باشد. نام بردن از این موارد به دلیل تکرار آنها در اسناد مختلف بین‌المللی و منطقه‌ای، مثل میثاق حقوق مدنی-سیاسی، کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر و منشور آفریقایی حقوق بشر، می‌باشد. در ادامه هر مورد جداگانه بررسی خواهد شد.

امنیت ملی تنها در صورتی می‌تواند به عنوان مبنای محدود کردن این حق استفاده شود که برای حفظ موجودیت یک ملت، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی در برابر زور و یا تهدید واقعی زور لازم باشد. لازم به ذکر است که در زمانی که سرکوب حقوق بشر، خود، باعث زوال امنیت ملی شده باشد، نمی‌توان این مبنا را برای توجیه وضع هر چه بیشتر محدودیت بر این حقوق، از جمله حق تجمع مسالمت‌آمیز استفاده کرد.



تنها در صورت وجود خطر قابل توجه و فوری به امنیت جانی افراد یا خطر مشابه به اموال می‌توان از مبنای امنیت عمومی برای محدود کردن این حق استفاده کرد.

نظم عمومی به کلیتی از قوانین اشاره می‌کند که عملکرد یک جامعه را تضمین می‌کنند و یا مجموعه اصولی که جامعه بر مبنای آن ساخته شده و حقوق بشر و از آن جمله حق بر تجمع مسالمت‌آمیز را نیز در برمی‌گیرد. دولت‌ها نباید بر مبنای یک مفهوم مبهم از نظم عمومی این حق را محدود کنند. در بعضی موارد تجمعات عمومی در ذات خود موجب بی‌نظمی می‌شوند، مفهوم نظم عمومی نباید در حدی بسیار محدود تعریف شود که تجمعات مسالمت‌آمیز را به شکل بی‌موردی محدود کند.

تامین سلامت عمومی باید تنها در موارد شیوع یک بیماری واگیردار به عنوان مبنای وضع محدودیت بر تجمعات مورد استفاده قرار گیرد.

محافظت از اخلاق عمومی باید در موارد استثنایی مورد استفاده قرار بگیرد، البته اگر چنین مفهومی هرگز مورد استفاده واقع شود. این مفهوم نباید با تنگ‌نظری و یا بر اساس اصولی که تنها از یک مکتب دینی، فلسفی یا اجتماعی نشأت گرفته است تعریف شود. این تعریف باید بر اساس اصول جهان‌شمولی حقوق بشر و عدم تبعیض تعیین شده باشد. به عنوان مثال محدودیت‌های تعریف شده بر اساس این مبنا نباید در مخالفت با ابراز گرایش‌های جنسی باشند.

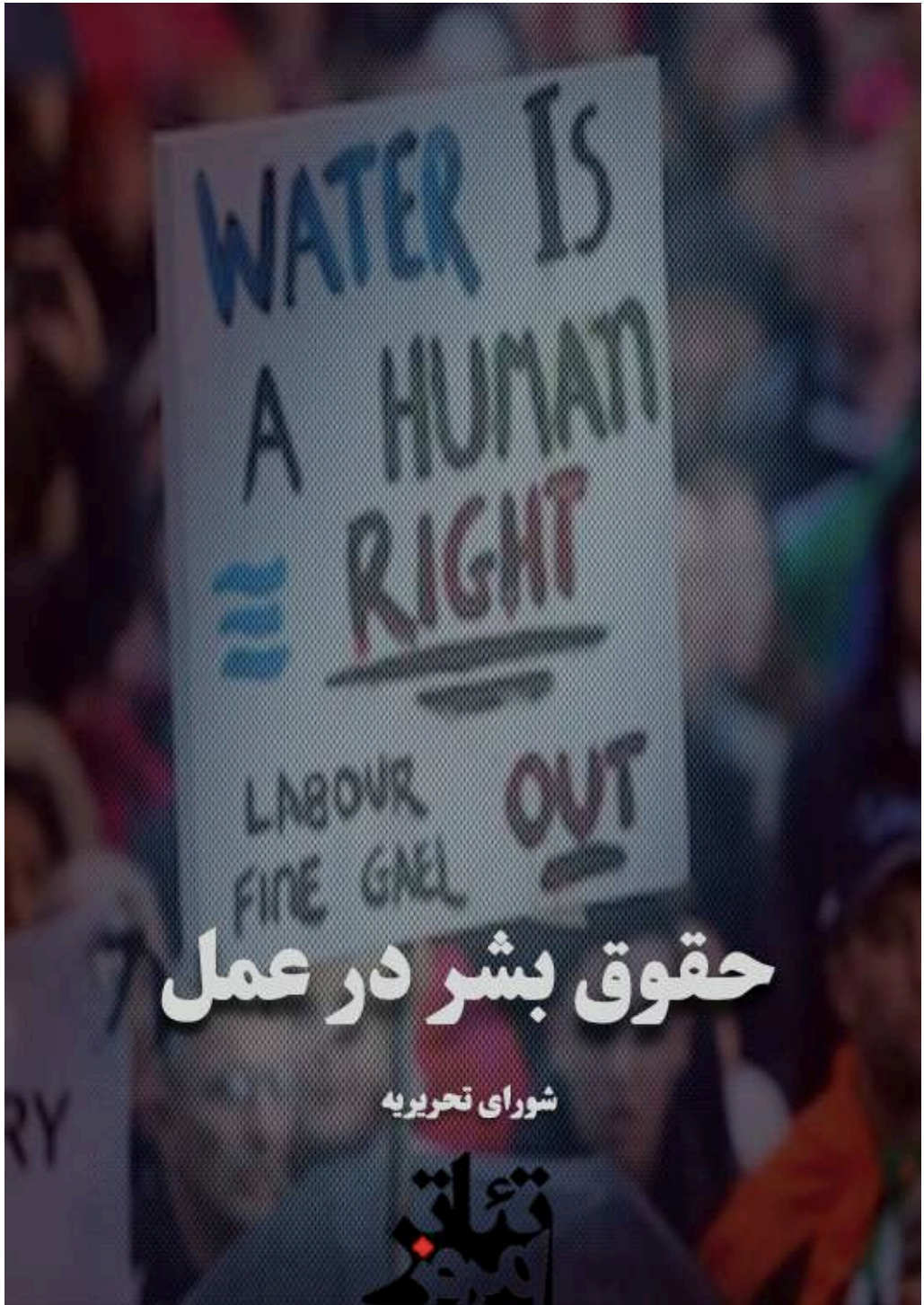
حق تجمع مسالمت‌آمیز در ذات خود حدی از اختلال در زندگی عمومی سایر افراد را دربرمی‌گیرد، در نتیجه مبنای محدودکننده‌ی محافظت از حقوق و آزادی‌های دیگران باید طوری تعریف شود که این حد از اختلال را دربرگیرد و تحمل کند. مگر اینکه تجمع موجب اختلال شدید و نامتناسبی در حقوق و آزادی‌های سایر افراد جامعه شود که در این صورت بار اثبات چرایی وضع محدودیت بر اساس این مبنا با دولت خواهد بود.

علاوه بر توضیحاتی که در مورد هر یک از مبانی محدودکننده‌ی حق تجمع مسالمت‌آمیز گفته شد، رعایت موارد دیگری نیز لازم است که بدون در نظر گرفتن آنها امکان تحقق واقعی این حق وجود نخواهد داشت. از جمله‌ی این موارد، بی‌طرفی در محتواست. به این معنی که هر محدودیتی باید بدون توجه به محتوای پیام تجمع‌کنندگان صورت بگیرد. در غیر این صورت، هدف اصلی تجمعات نقض می‌شود. تجمعات در واقع راهی هستند برای مشارکت سیاسی و اجتماعی و پیشبرد آمال اعضای جامعه و تثبیت میزان حمایتی که

از ایده‌های آنها در جامعه وجود دارد.

به بیان صریح‌تر، محدودیت‌های وضع شده بر تجمعات نباید به صورت صریح یا ضمنی باعث خاموش شدن صدای مخالفین حکومت شود. این مخالفت‌ها ممکن است حتی در قالب درخواست تغییر حکومت، نظام سیاسی و یا استقلال سیاسی بخشی از کشور باشند. این محدودیت‌ها به صورت کلی نباید در راستای اهداف موافق دولت وضع شوند و مثلاً شامل ممنوعیت توهین به شرافت و کرامت مسئولین و نهادهای حکومتی باشند.

البته تجمعات مسالمت‌آمیز نباید به عنوان وسیله‌ای برای پروپاگاندا، جنگ، و یا طرفداری از نفرت‌مبنی بر ملیت، نژاد یا دین که موجبات تحریک به اعمال تبعیض، دشمنی و یا خشونت را فراهم می‌کند، مورد استفاده قرار بگیرند و چنین تجمعاتی باید ممنوع اعلام شوند. البته تا جای ممکن باید با افرادی که مرتکب این اعمال می‌شوند به جای کلیت یک تجمع برخورد شود. به صورت کلی اینکه یک تجمع باعث تحریک واکنش خشونت‌آمیز از طرف سایر اعضای جامعه نسبت به شرکت‌کنندگان می‌شود، دلیل کافی برای ممنوعیت چنین تجمعی نمی‌باشد. در چنین مواردی باید اجازه‌ی تجمع داده شود ولی تدابیر امنیتی برای محافظت از شرکت‌کنندگان اخذ شود. مگر در موارد استثنایی که دولت واضحاً امکان محافظت از شرکت‌کنندگان را ندارد. در این موارد، چنین محدودیت‌هایی باید با دقت مورد موشکافی و آزمون قرار بگیرند. صرف احتمال یک حمله‌ی خشونت‌بار غیرمشخص برای ایجاد چنین محدودیت‌هایی کافی نیست و دولت باید بتواند ثابت کند که بر اساس ارزیابی‌های جامع به این نتیجه رسیده است که حتی با به کارگیری تمام توان امنیتی خود، توانایی مقابله با خطرات و کنترل وضعیت را نداشته است. لازم به ذکر است که باید پیش از محدودیت یا لغو تجمع، امکان تعویق یا تغییر مکان تجمع به عنوان گزینه‌های جایگزین مورد بررسی قرار بگیرند. ■



# حقوق بشر در عمل

شورای تحریریه

مقدمه

معمولاً اولین مفهومی که در مواجهه با بی‌عدالتی و ظلم در جوامع به ذهن هر انسانی خطور می‌کند، ترجمه‌ای از نقض حقوق بشر اوست. اگر نتوانیم سخن بگوییم و ابراز عقیده کنیم، ناخودآگاه با خود می‌اندیشیم که حق آزادی بیان یا حق مشارکت سیاسی‌مان از ما سلب شده است و سرکوب شده‌ایم. در این بستر، حتی مفاهیم سرکوب و ممانعت از زیست انسانی، با

مفاهیم حقوق بشر و تفاسیر از آن پیوند عمیقی خورده‌اند. امروزه کم‌تر کسی را می‌توان یافت که لااقل از بخشی از حقوق بشر و عناوین آن بی‌اطلاع باشد و یا اساساً، نیاز به چنین حقوقی را با تجربه‌ی زیسته‌ی خود درنیابد؛ چرا که این حقوق، ذاتاً با انسان بودن ما از بدو تولد، به عنوان صاحب حق و ابعاد مختلف هویتی‌مان گره خورده است و برخوردار از چنین حقوقی نه تنها به معنای زنده ماندن، بلکه برابر با داشتن شأن انسانی‌ست. تبلور چنین تفکری، فرای هر

فرد و در عرصه‌ی جمعی، نه تنها شکل دهنده‌ی حقوق بشر بوده‌اند، بلکه متضمن تحقق و پیشبرد عینی آن‌ها و همچنین گسترش تفاسیر این حقوق هستند. در همین راستا، مطالعه در خصوص یکی از مهم‌ترین ابعاد بروز جمعی حقوق بشر در بستر مطالبات در عمل، یعنی جنبش‌ها، می‌تواند به اتخاذ رویکردی دقیق‌تر نسبت به این دسته حقوق، اهمیت آن‌ها و پتانسیل‌های موجود در چنین جریان‌اتی کمک نماید.

تعیین چهارچوب و قالب، یکی از مهم‌ترین اقدامات در هر جنبش اجتماعی است. تعیین چهارچوب، موجب می‌شود بتوانیم برخی وضعیت‌های موجود را به عنوان مشکل تلقی نماییم، برای آن‌ها راه‌حل پیشنهاد دهیم و نیروها را به اقدام در این خصوص فرا بخوانیم. استفاده از حقوق بشر به عنوان چهارچوب مطالبات، از مزیت‌های بسیاری برخوردار است. فعالان با استفاده از حقوق بشر می‌توانند مرزهای بین آن‌چه عادلانه یا ناعادلانه تلقی می‌شود را بازتعریف

## حقوق بشر در عمل

شورای تحریریه

نمایند. همچنین، تمرکز بر حقوق به جنبش‌های اجتماعی این امکان را می‌دهد که مطالبات را بدون تأکید بر منافع خاص یا منافع بخش‌های خاصی از اجتماع طرح نمایند، بدون آن‌که مانع حضور ساختاری چنین منافع متنوعی شوند. قالب و چهارچوب حقوق بشر، انضمام ایدئولوژی‌های مختلف با هدف مشترک را تسهیل می‌نماید و به علاوه، به ورود مطالبات به جنبش‌های متشکل از ایدئولوژی، دیدگاه‌های سیاسی یا فرهنگ‌های متفاوت که به بسترهای جغرافیایی مختلفی تعلق دارند نیز یاری می‌رساند. چنین مزیت‌هایی علت استفاده از حقوق بشر توسط بسیاری از جنبش‌های اجتماعی، از جمله جنبش حقوق مدنی، جنبش گروه‌های حقوق هم‌جنس‌گرایان و همچنین، فعالان حامی حقوق کارگران، حقوق رفاهی، حقوق زنان و یا حقوق مهاجران را توضیح می‌دهد.

با این حال، قراردادن مطالبات جنبش‌ها در چهارچوب حقوق بشر، در مفهوم هژمونیک و غالب آن، با انتقادهای محدودیت‌هایی مواجه است که پیش‌تر، در سرفصل «مارکسیسم و حقوق بشر» و ضمن سایر گفتارهای این مجموعه، به تفصیل به آن‌ها پرداختیم. اما با رجوع به نمونه‌هایی که در صورت نیاز از هژمونی غالب در ساختار پرهیز نموده‌اند و یا به بازتعریف مفهوم حقوق بشر پرداخته‌اند می‌توان فهمید که استفاده از زبان حقوق بشری در کمپین‌ها و جنبش‌ها، نه تنها لزوماً از رادیکال بودن آن‌ها نمی‌کاهد، بلکه با افزودن به مفاهیم و تفاسیر حقوق بشر با بحث و گفتگوی رادیکال و ممانعت از ورود تفاسیر مضیق و مصادیق ناقض آن به قوانین، به پیشبرد رویکردهای ریشه‌ای یاری می‌رساند. به عنوان مثال، حق بر آب مفهومی کلی و بنیادین است که همه بر آن تأکید دارند. اما دولت‌ها و جریان‌های معمولاً غالب با استفاده از ابزارهای گوناگون خود چه در ساختار سازمانی حقوق بین‌الملل و چه در ساختار داخلی دولت‌ها، تمایل به محدود نمودن این حق دارند. مثلاً، تلاش در ترویج این تفسیر دارند که حق بر آب به معنای کلی دسترسی و برخورداری از آن است و به این معنا نیست که اجازه خصوصی‌سازی آن و واگذاری حق انحصاری منابع عمومی به شرکت‌های خصوصی وجود نداشته باشد و یا این که دسترسی به معنای امکان خرید آب است و نه اینکه ساختار آن به صورت رایگان یا در حد استطاعت مالی معقول، تأمین شود. نتیجه‌ی چنین امری، تسلط انحصاری شرکت‌های بزرگ بر منابعی است که استفاده از آن‌ها علی‌الاصول و به صورت طبیعی، به منظور زندگی انسان‌ها لازم است. اهمیت چنین گفتمان‌هایی در جریان کمپین‌ها و جنبش‌ها در همین جا مشخص

می‌شود که فراتر از ساختار و با استفاده از گفتمان‌های عقلایی و مترقی، به توضیح و تفسیر مطلب بپردازند و با اشاره به واقعیت‌های موجود، مثل این که پرداخت مالیات برای زیرساخت‌های هر کشور به معنای آن است که جامعه در حال تأمین هزینه برای آن است، به مقابله با چنین مناقشاتی بپردازند.

به عبارت دیگر، همان‌طور که بارها بر آن تأکید نموده‌ایم، حقوق بشر فراتر از حقوقی است که در ساختار سازمان ملل، تفاسیر هژمونیک و یا حتی قوانین داخلی به آن برمی‌خوریم. در جایی که حق بر محیط‌زیست سالم و یا حق بر آب به رسمیت شناخته نشود و یا از طریق ابزار و سازوکارهای حقوقی داخلی یا بین‌المللی دسترسی به آن به معنای واقعی و عملی غیرقابل دستیابی باشد، جامعه ناچار است با تجمع حول محور این حق، فرای ابعاد یا تفاسیر به رسمیت شناخته شده‌ی آن، تحققش را مطالبه نماید. همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، در بسیاری موارد، شاهد این هستیم که دولت‌ها و یا نهادهایی مثل شرکت‌های فراملی، از طرق مختلف مثل لابی‌گری، کمپین‌های تبلیغاتی با اطلاعات نادرست یا دروغین و ابزار دیگر، در سطوح متعدد می‌کوشند یا دسته‌ای از حقوق را به نفع منافع خود از اولویت خارج نمایند و یا با تفاسیر مضیق و محدود، تحقق کامل آن‌ها را غیرممکن سازند. در مواجهه با چنین ساختاری، این کارزارها، کمپین‌ها و جنبش‌های مردمی مستقل هستند که با مقاومت در برابر چنین اقداماتی، بر تحقق تمام و کمال حقوق خود پافشاری می‌نمایند. در بستر این‌گونه کمپین‌هاست که مفاهیم حقوق بشر و آن سیاست‌هایی که ناقض آن‌ها هستند تفسیر مردمی بر خود می‌گیرند و روایت مضیق مورد تأکید دولت‌ها از مصادیق نقض، عدم احترام، عدم تأمین و عدم ترویج حقوق بشر را به چالش کشیده و رد می‌کنند. این امر به نوبه‌ی خود، می‌تواند موجب ورود چنین تفاسیر پیشرویی به قوانین شود. چرا که اساساً، هدف از این کمپین‌ها تغییر ساختار است و نه مقابله‌ی موردی با نقض حقوق بنیادین افراد و جامعه. در این مفهوم، چنین جنبش‌هایی برخورد عملی و جزئی با مفاهیم کلی حقوق بشر به معنای واقعی کلمه، در زندگی انسان‌ها و واقعیت‌های موجود هستند که مفاهیم انتزاعی را در وهله‌ی مواجهه با نقض آن، تفسیر و مطالبه می‌کنند.

بر این مبنا، باید گفت که استفاده از زبان حقوق بشر در جریان جنبش‌های اجتماعی، می‌تواند منجر به سازمان‌دهی و بسیج جمع‌کثیری از مردم جامعه حول محوری مشترک شود. این امر، مانعی در راه مبارزه با ساختار نیست، بلکه اساساً در بسیاری از جنبش‌های مترقی دقیقاً به همین منظور است. در

بطن این جنبش‌ها، معمولاً حرکت از توافق مشترک بر یک حق یا دسته‌ای از حقوق آغاز شده و در جریان جنبش، عملکرد، رویکردها و بایدها و نبایدها تکامل می‌یابند.

### جنبش‌های اجتماعی

تعریف دقیق جنبش‌های اجتماعی در نظریه، با توجه به تنوع کثیر این پدیده، امری به شدت دشوار است. با این حال، می‌توان برای آن‌ها چهارچوب‌های مشترک و در شناخت آن‌ها نکاتی کلیدی متصور شد:

۱- جنبش‌ها، موفقیت‌های گروهی یا جمعی هستند. برخی از مقاومت‌ها، مثل مقاومت‌ها و مبارزه‌های پیش از جنبش حقوق مدنی سیاه‌پوستان در برابر جیم کرو، در جنوب آمریکا شامل مهاجرت‌های گسترده به سمت شمال و غرب این کشور بود. چنین اقداماتی بیشتر جنبه‌ی فردی دارند اما، در مقابل، جنبش‌ها شامل نوعی از سازمان‌یابی هستند که در واقع نشانه و نمادی از هویت‌های جمعی و مهم‌تر از آن، پروژه‌های جمعی و به اشتراک‌گذاری متقابل ایده‌ها هستند و ظهور یک جنبش، به معنای فرا رفتن از تعامل اتمیزه با معضلات موجود است.

۲- جنبش‌ها حائز ویژگی شکل منظم، یعنی موجودیت‌های شبکه‌مانندی هستند. شاید تبیین تفکیک بین سازمان، حزب، اتحادیه، شبه‌نظامیان، سازمان‌های مردم‌نهاد، نهادهای مذهبی مثل کلیسا و مصادیق دیگر با جنبش‌ها، با این توضیح که جنبش‌ها با این موجودیت‌ها متفاوتند، راه‌کار ساده‌تری باشد؛ البته که هر یک از این نهادها یا سازمان‌ها می‌توانند خود بخشی از جنبش‌ها باشند. الگوی شبکه‌ای جنبش‌ها، از یک سو، موجب آن است که موجودیتی متغیر و دارای قابلیت تغییرشکل و توسعه باشند و از سوی دیگر، به بازیگران عرصه‌های مختلف با بینش، منافع و ارتباطات متنوع اجازه می‌دهد که نیروهای خود را با روش‌های انتخابی خود بسیج نموده و میزان اثرگذاری و مشارکت در توسعه کلی جنبش را خود تعیین نمایند.

۳- جنبش‌ها، خود محل مناقشه هستند. مواردی مثل معنا و هدف جنبش‌ها، این‌که به دنبال چه تغییری هستند، مرزهای آن چگونه تعیین می‌شوند، در دفاع یا علیه چه چیزی هستند، طرف مقابل یا رقیب آن‌ها چه کسانی یا چه ساختاری هستند، چه استراتژی‌ها یا اقدامات جمعی‌ای باید در یک جنبش صورت بپذیرد و سؤال‌های بسیار دیگر، همگی موضوع بحث مستمر در هر یک از جنبش‌ها هستند. اما بحث و مناقشات در خصوص چنین مفاهیمی،



تنها مختص به نیروهایی که به یک جنبش می‌پیوندند نیست. «رقبای» هر جنبشی، به دلایل بدیهی، می‌کوشند بر چگونگی تفسیر جهان و چگونگی تلاش برای تغییر آن توسط جنبش، اعمال نفوذ نمایند. ابزارهایی که چنین نهادها، گروه‌ها، جریانات و افراد برای این مقصود از آن‌ها بهره می‌برند اعم از طیف گسترده‌ای از به‌کارگیری قانون و قوه‌ی قهریه‌ی دولتی، رسانه‌های جمعی و حتی رشوه‌دهی یا تحت فشار گذاشتن «رهبران» جنبش‌هاست.

۴- جنبش‌ها لزوماً ساختار از پایین به بالا و پیشرو ندارند. منظور از بیان این نکته این نیست که جنبش‌ها علی‌الاصول فاقد چنین ساختاری و یا ارتجاعی هستند، بلکه منظور آن است که همه‌ی جنبش‌ها را نمی‌توان در دسته‌بندی جنبش‌های نشأت گرفته از بطن جامعه و یا جنبش‌های پیشرو قرار داد. اهمیت پرداختن به این موضوع در تفکیک جنبش‌های قابل پذیرش برای نیروهای پیشرو از جنبش‌هایی است که در نگاهی ساختاری یا نقض‌غرض می‌کنند و یا با اهدافی علیه جامعه توسط نیروهای خاص شکل می‌گیرند. نظام جیم کرو در جنوب آمریکا، در آغاز با سازماندهی جنبشی نژادپرستانه با حمایت خواص و با هدف انقیاد برده‌های سابق اجرا شد. از طرف دیگر، حتی جنبش‌هایی که ساختار از پایین به بالا دارند نیز می‌توانند عناصر پیشرو و ارتجاعی را با یکدیگر پیوند بزنند. در اوایل قرن نوزدهم میلادی، کارگران ابریشم‌باف توانستند به شکلی از سازمان‌دهی دست یابند و مطالباتی مطرح کنند که در حین دفاع از حرفه‌ی آن‌ها در برابر کارفرما، جایگاه زنان را پایین می‌آورد و وضعیت آن‌ها را بدتر می‌نمود. بنابراین، صرف سازمان‌دهی جمعیتی از مردم حول مطالبات، به معنای مترقی بودن جنبش و یا نشأت گرفتن مناسبات آن از بطن جامعه نیست.

## La Via Campesina

این جنبش فراملی، به عنوان نمونه‌ای شناخته شده در استفاده موفق از گفتمان حقوق بشر در مبارزه‌ی خود علیه سرمایه‌داری و نئولیبرالیسم در حوزه‌ی کشاورزی به‌شمار می‌رود. حقوق بشر، زبان مشترکی در اختیار دهقانان و سازمان‌های خرد متعلق به کشاورزانی قرار داده است که از نظر سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک تفاوت‌های رادیکال با یکدیگر دارند. با نگاهی به چگونگی استفاده از این گفتمان در جریان این جنبش، متوجه خواهیم شد که اعضای آن نه تنها خود را به حقوق موجود و تدوین شده در اسناد لازم‌الاجرا محدود ننموده‌اند، بلکه در جریان جنبش، حقوق جدیدی مثل حق

مردمان بر حاکمیت، استقلال یا خودمختاری غذایی و حقوق دهقانان، ایجاد نموده‌اند.

جنبش La Via Campesina در دهه‌ی ۹۰ میلادی و در جریان تلاش‌های دهقانان و کشاورزان در سطح خرد، در آمریکای مرکزی، آمریکای شمالی و جنوبی، اروپا و سایر مناطق، به منظور دستیابی به پاسخی مشترک در برابر یورش بازار آزاد که زندگی آن‌ها را ویران ساخته بود، شکل گرفت. از آن زمان، این جریان به مقابله با «دهقان‌زدایی جهانی» و «نظام جدید غذایی شرکتی» پرداخت و موفق شد مدل خودمختاری غذایی را در برابر پارادایم غالب مبتنی بر اقتصاد بازار ارائه نماید و همچنین توانست شکاف شمال و جنوب جهانی را در بستر خود از میان بردارد. حقوق، در اکثر بیانیه‌های La Via Campesina، چه در مبارزات محلی آن‌ها بر سر بذر، زمین، قلمرو و منابع و چه در مبارزات بین‌المللی در خصوص تجارت و سرمایه‌گذاری در غذا و کشاورزی، نقش مرکزی دارند. محدودیت‌های استفاده از زبان حقوق بشر به عنوان قالب مطالباتی جنبش‌ها از جمله، تسلط غالب مفهوم غربی، لیبرال و فردگرا از حقوق بشر، تمرکز نظام حقوق بین‌المللی بشر بر مسئولیت دولت‌ها به عنوان تابعان اصلی آن و غفلت از تعیین مسئولیت مکفی برای بازیگران خصوصی و فراملی و تأکید بر آزادی اقتصادی به معنای فدا کردن مفهوم برابری در رفاه، چالش‌های اساسی در برابر جنبش‌هایی هستند که قصد استفاده از زبان حقوق بشر به منظور مبارزه با سرمایه‌داری و نئولیبرالیسم را دارند. امری که شاید بتوان یکی از علل عمده‌ی خودداری جنبش دهقانان و کشاورزان از تن دادن به مفاهیم رایج و بازتعریف مفهوم حقوق بشر توسط آن‌ها دانست.

بازتعریف و آلترناتیو این جنبش از حقوق، حائز عناصر متعددی از جمله تأکید بر بعد جمعی مطالبات نسبت به بعد فردی آن‌ها، هدف قرار دادن سطوح مختلف محلی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی معضلات در موضوع حاکمیت و اداره‌ی غذا و کشاورزی است و در این مسیر، جنبش دهقانان با دفاع از خودمختاری و نظام‌های غذایی حامی برابری و ضد تبعیض، ابزارهای لازم را برای مبارزه با نئولیبرالیسم و سرمایه‌داری در امر کشاورزی به دست می‌دهد. این مفهوم آلترناتیو که در حق مردمان بر خودمختاری یا حاکمیت غذایی خلاصه شده‌است، تقریباً از ابتدای ایجاد این جنبش پدید آمد و اخیراً نیز در اعلامیه‌ی حقوق دهقانان سازمان ملل متحد، متبلور شده‌است.

Food Sovereignty، استقلال غذایی و یا خودمختاری بر غذا، به نظر در

اواسط دهه ۸۰ میلادی در آمریکای مرکزی و به عنوان عکس‌العملی در برابر مجموعه‌ای از تغییرات ساختاری بنیادین در برنامه‌ها، از بین رفتن حمایت دولتی از کشاورزی و واردات از ایالات متحده ظهور یافته است. در آن زمان، حاکمیت و خودمختاری بر غذا، مفهومی مترادف با «امنیت غذایی ملی» داشت و معمولاً همراه با «حق بر استمرار شغل به عنوان تولیدکننده» استفاده می‌شد. اما در دومین کنفرانس La Via Campesina در سال ۱۹۹۶ در مکزیک، تصمیم بر آن شد که اهداف این جنبش وارد عرصه‌ی بین‌المللی شود و در همان سال، حق بر خودمختاری غذایی برای اولین بار در مفهوم نوین در عرصه‌ی بین‌المللی ظاهر شد. مطابق تعریف اولیه‌ی این جنبش، این حق به معنای حق هر ملت بر حفظ و توسعه‌ی ظرفیت‌های خود به منظور تولید مواد غذایی ابتدایی با احترام به تنوع فرهنگی و تولیدی بود. در اواخر دهه‌ی ۹۰ و اوایل قرن ۲۱، این حق در عرصه‌ی جهانی بیشتر به تجارت و سازمان تجارت جهانی می‌پرداخت و اساساً، این سازمان و مخالفت با آن، هدف اصلی این گروه در آن زمان بود؛ امری که به فدراسیون شدن آن نیز یاری رساند. از سال‌های میانی دهه‌ی اول این قرن، حق بر خودمختاری غذایی در مواجهه با رویدادهای جدید بین‌المللی، استراتژی‌ها و سازمان‌های عضو جدید و حمله‌های مخالفان، تکامل قابل توجهی یافت. به عبارت دیگر، این حق با ادغام طیف گسترده‌ی مبارزات جنبش در سطوح محلی و ملی مانند تضمین کنترل بر منابع طبیعی، حمایت و محافظت از دانش محلی و هویت فرهنگی، ایجاد بازارهای محلی، تضمین قیمت‌های درآمدزا و دفاع از حق بر زمین و قلمرو، گسترش یافته است. در این مسیر، حق بر خودمختاری غذایی به پارادایمی دارای پایه‌های تمام و کمال حقوق بشر تبدیل شده است. این حق، به عنوان حقی فردی مطرح نمی‌شود، بلکه بیشتر حق جوامع محلی، دولت‌ها، مردمان یا مناطق شناخته می‌شود. حق بر خودمختاری غذایی، در بسیاری ابعاد خود، استناد و استخراج سایر حقوق موجود بشر از جمله، حق بر تعیین سرنوشت، حق بر توسعه و حق بر حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی است که در ساختار سازمان ملل و نظام بین‌المللی حقوق بشر به رسمیت شناخته شده اند. حق مذکور، متشکل از یک بعد داخلی؛ یعنی حق یک ملت بر انتخاب سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود و یک بعد بیرونی؛ یعنی حق دولت‌ها بر توسعه‌ی کشاورزی خود است.

جنبش دهقانان از دو طریق تلاش نموده تا حق مردمان بر حاکمیت بر غذا را نهادینه کند: اول، از طریق تلاش برای شناسایی بین‌المللی آن به عنوان حق

مستقل بشری و دوم، از طریق تلاش برای ترجمه این حق در قواعد آلترناتیو بین‌المللی تجارت غذا و کشاورزی.

اگرچه تا چندسال بعد از سال ۲۰۰۰، این جنبش، تلاش‌هایی در زمینه تبلور این حق در کنوانسیون سازمان تجارت جهانی و یا تدوین سندی در این زمینه در سطح حقوق بین‌الملل انجام داد، اما از آن زمان به بعد چنین رویکردی در فعالیت‌های بین‌المللی آن تا حدی کم‌رنگ شد. در مقابل، تلاش‌های بعدی جنبش دهقانان در دو زمینه‌ی خاص متمرکز شد: شرح سیاست‌های عمومی برای تأمین حق بر خودمختاری غذایی و همچنین، اقدام در سطح محدود به منظور ورود این حق در برنامه‌ی کمیته‌ی امنیت غذایی سازمان ملل. فعالیت‌های جنبش در نهادینه نمودن حق بر خودمختاری غذایی، در سطوح ملی و محلی بسیار موفق بوده است، از جمله این حق در اکوادور، بولیوی، نپال و ونزوئلا در قانون اساسی و در مالی و سنگال به شکل سیاست‌هایی با همین نام و معمولاً به دلیل فشارهای جنبش‌های دهقانان، به رسمیت شناخته شده‌اند. بزرگ‌ترین چالش در برابر چنین سیاست‌هایی این است که چنین اقداماتی در سطح ملی یا محلی، با محدودیت‌های ناشی از ساختار نئولیبرالیسم جهانی مواجه می‌شوند که اقتصادهای ملی در بستر آن قرار گرفته‌اند.

در حالی که حق بر استقلال غذایی، چهارچوب و قالب مرجع جنبش دهقانان بوده است، برخی دیگر از حقوق جدید مانند، حق بر زمین و حق بر بذر نیز راه خود را به لغت‌نامه‌ی جنبش گشوده‌اند. در سال ۲۰۰۹، این جنبش اعلامیه‌ی حقوق دهقانان را تصویب نمود که اولین پیش‌نویس‌های آن نتیجه‌ی مشاوره در سطح روستایی با جوامع محلی دهقانان کشور اندونزی در سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۰ بود. روندی که از اندونزی آغاز شده بود، به اطلاع سازمان‌های عضو جنبش از سایر کشورهای همان منطقه در سال ۲۰۰۲ رسید و نهایتاً، به سطح بین‌المللی آن وارد شد. در این مرحله، به برنامه‌ی کمیته‌ی حقوق بشر آن راه یافت و برای بررسی سایر اعضای جنبش در کنفرانس حقوق دهقانان سال ۲۰۰۸ مطرح شد. این اعلامیه، مورد استقبال عمومی اعضای جنبش واقع شد و در سال‌های بعد، تلاش اعضا مبنی بر تصویب این اعلامیه در شورای حقوق بشر سازمان ملل بود که نهایتاً در سال ۲۰۱۲، به تصویب قطعنامه ترویج حقوق بشر دهقانان و سایر مردمان کارگر در مناطق روستایی منتهی شد.

بر خلاف حق مردمان بر خودمختاری غذایی که بر مطالبات توزیعی تمرکز

دارد، حقوق دهقانان بر مسأله‌ی به رسمیت شناخته‌شدن متمرکز است. اعلامیه‌ی جنبش در خصوص حقوق دهقانان، ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی بر مفهوم دهقان بودن وارد می‌نماید، بر اهمیت حفظ فرهنگ‌های غذایی سنتی تأکید می‌کند و بر وجود ارزش‌ها و روش زندگی مبتنی بر مفهوم خانواده و جامعه صحنه می‌گذارد. همچنین، اعلامیه‌ی مذکور هارمونی با طبیعت را ارج می‌نهد و دهقانان را آن دسته از انسان‌هایی می‌داند که با زمین و طبیعت رابطه‌ی مستقیم و ویژه دارند. چنین تأکیدی بر آن چه که «مردمان زمین» در آن اشتراک دارند، قطعاً به فعالان عرصه‌های متفاوت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کمک می‌کند تا از این طریق زمینه‌ی مشترکی بیابند.

با این حال، به گواه تاریخ، تدوین حقوق بشر جدید در این زمینه‌ها، همواره با خطر نهادینه‌سازی ویژگی خاص همراه است که به شکل خروج و عدم شمول گروه‌هایی ظاهر می‌شود که در هر برهه «شهروند» محسوب نمی‌شوند. زنان، بومیان آمریکا، برده‌ها، یهودیان، هم‌جنس‌گرایان و مردمان بومی به طور کلی، همگی در زمره‌ی گروه‌هایی بوده‌اند که در مقاطع خاص تاریخ از حقوق به ظاهر عام‌الشمول طبیعی بیرون رانده شده‌اند. تجربه‌ی این جنبش با چهارچوب استانداردهای حقوق بشر نشان می‌دهد که به منظور موفقیت درازمدت، اعضای آن از یک سو، باید در تلاش برای دستیابی به پایگاهی گسترده از طیف‌های متنوع باشند و استانداردهای خود را بر این اساس تعیین و تبیین نمایند و از سوی دیگر، با دولت‌ها، سازمان‌های مدنی، متخصصان، قربانیان و افراد ذی‌نفع و آژانس‌های سازمان ملل در ارتباط باشند. این جنبش، از اهمیت جذب متحدان در کلیه‌ی بخش‌ها و از تمامی اعضای خرده‌جوامع مطلع است و برقراری ارتباط با گروه‌های بومیان، مصرف‌کنندگان، کارگران کشاورزی و صنعتی و همچنین، جنبش زیست‌بوم کشاورزی (اکولوژی زراعی) را در اولویت کاری خود قرار داده است.

با نگاهی به بیانیه‌ی سیاسی این جنبش در آوریل سال ۲۰۲۲ به مناسبت ۳۰مین سالگرد فعالیت آن، به مجموعه‌ای ارزشمند برمی‌خوریم که اعم از موفقیت‌های این جنبش تا به امروز، چشم‌انداز فعالیت‌های آینده و نیز تأکید بر تنوع‌پذیری است. از جمله موفقیت‌های جنبش دهقانان، به رسمیت‌شناخته شدن حق بر استقلال یا خودمختاری غذایی و تصویب آن توسط برخی کشورها، شناسایی زیست‌بوم یا اکولوژی زراعی و حمایت از آن توسط فائو و تصویب اعلامیه سازمان ملل در خصوص حقوق دهقانان و سایر

کارگران روستایی در مجمع عمومی این سازمان است. در این بیانیه، بر ادامه‌ی مسیر این جنبش و اشغال فضاهای متعدد در زمینه‌های حاکمیت بر غذا، اکولوژی زراعی و اصلاحات کشاورزی تأکید شده و این امر تصریح شده است که با توجه به رویدادهای سال‌های اخیر، از جمله، بالاگرفتن تنش‌های ژئوپولیتیک، حمله‌های امپریالیستی علیه توده‌ها، کووید ۱۹ و روند جرم‌انگاری جنبش‌های اجتماعی، این جنبش از لزوم تقویت مبارزات خود آگاه و به این مسیر متعهد است.

بیانیه‌ی مذکور همچنین، به تلاش‌های جدید و مشترک شرکت‌های بزرگ به منظور تسلط بر رویه‌ی چندجانبه‌ی اداره‌ی نظام جهانی غذایی اشاره می‌نماید و اعلام می‌دارد که چنین مدل نئولیبرالیستی را که در تضاد با دیدگاه جمعی این جنبش بر مبنای هارمونی و هماهنگی با طبیعت، وحدت و صلح است، رد می‌کند و در ادامه، بر تعهد خویش مبنی بر ساختن جوامع دموکراتیک علیه امپریالیسم تأکید می‌نماید. «در ۳۰ سال گذشته، ما به همراه متحدانمان، امید و هم‌بستگی را از طریق استقلال غذایی به صورت جمعی ساخته‌ایم و انسانیت، مام زمین و عدالت اجتماعی را در مرکز قرار داده‌ایم. ما بر هم‌بستگی بین‌المللی خود با همه آن‌هایی که برای زندگی، حقوق و شأن انسانی مبارزه می‌کنند سخت پایداریم.»

اما یکی از نکات جالب توجه این بیانیه، در بستر حقوق بشر و تنوع‌پذیری، در سرفصل‌های اقدامات در دستور برنامه‌ی آن به منظور دستیابی به اهدافی است که در همین بیانیه مطرح شده‌اند. در این سرفصل‌ها، علاوه بر برنامه‌های آموزشی و ادامه‌ی برخی عملکردهای پیشین، به ساختن و تقویت تنوع در مبارزه علیه خشونت و سرکوب اشاره شده است. در این جا به صورت خاص، این جنبش نیروی محرکه‌ی اصلی خود را جوانان، زنان و اعضای جوامع و گروه‌های متنوع فرهنگی و جنسی و جنسیتی معرفی می‌نماید. یکی دیگر از سرفصل‌های آن نیز به طور ویژه به تشکیل‌یابی و تعامل دهقانان با جریان‌های فمینیستی مردمی، جهت تبیین و شکل‌دهی به مناسبت‌های جنسیتی در جنبش پرداخته است. چنین سرفصل‌هایی در برنامه‌ی اقدامات این جنبش، مؤیدی بر این نظریه است که جنبش‌های مردمی بدون پرداختن ویژه به مسأله‌ی پیوند سرکوب و خشونت علیه گروه‌های خاص و در نتیجه، تأکید بر روش‌های دستیابی به اهداف خود با توجه به همین گروه‌ها، حداقل نمی‌توانند به معنای واقعی کلمه به اهداف حقوق بشری خود دست یابند. به علاوه، به کارگیری نیروهای متخصص و اعضای چنین گروه‌ها و خرده‌جوامعی،

نه تنها به نیروی محرکه و اثرگذار آن افزوده است، بلکه به تبیین مفاهیم و راه‌کارها از سوی بطن این خرده‌جوامع کمک می‌رساند.

بررسی نمونه‌ی جنبش دهقانان به ما نشان می‌دهد که جنبش‌های مردمی با محوریت خواسته‌های حقوق‌بشری، نه تنها لزوماً بخشی از بدنه‌ی هژمونیک و ساختارهای از پیش موجود نیستند، بلکه در مواقعی می‌توانند به تغییر مناسبات آن‌ها منجر شوند. همچنین، چنین جنبش‌هایی با حفظ مرزهای خود با ساختار، با ورود به گفتمان‌های غالب، می‌توانند در ساختارهای محلی، ملی و منطقه‌ای اثرگذار بوده و در جریان چنین مسیری، نیروهای بیشتری را نیز به خود جذب نمایند. این جنبش‌ها سیال هستند، از سایر تغییرات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تأثیر می‌پذیرند و خود بر آن‌ها اعمال نفوذ می‌کنند. بر همین اساس، در برخورد با پدیده‌ها و رویدادهای جدید و تغییرات بنیادین در ساختارهای ملی، منطقه‌ای و جهانی، ضمن تأکید بر اصول اساسی خود، دست به تغییرات لازم در رویکردها و عملکردها می‌زنند.

## Right2Water

انسان‌ها در سراسر جهان با مسأله آب و دسترسی به آن به عنوان حق بشری، در اشکال مختلف دست و پنجه نرم می‌کنند. این گفتار، بر جنبش حق بر آب و بهداشت (The Right to Water and Sanitation) در اروپا و بررسی بخشی از آن به عنوان نمونه‌ای از اعتراض به اداره‌ی نئولیبرالیستی حوزه‌ی آب متمرکز خواهد بود. در اروپا، در گذشته، به ظاهر فعالیت کمی در زمینه‌ی منابع آبی و بهداشت به چشم می‌خورد، چراکه به این معضل بیشتر به عنوان مسأله‌ای در بخش‌های جنوبی جهان نگاه می‌شد و نه مشکلی در اروپا. با این حال، فعالان حق آب از دهه ۸۰، در حال مبارزه با موج فزاینده‌ای از ایجاد محرومیت و خصوصی‌سازی بوده‌اند؛ یعنی از زمانی که نئولیبرالیسم در اداره و مدیریت آب، اولین بار توسط دولت تاجر در انگلستان ترویج شد و تسهیلات آبی به اموال خصوصی تبدیل شدند. پس از این دوره، اتحادیه اروپا قوانینی به منظور آزادسازی اقتصاد، از جمله، در بخش مربوط به آب پیشنهاد نمود. تلاش‌های انگلستان برای خصوصی‌سازی، به عنوان نمونه‌ای برای چگونگی حرکت به سمت بازار بازتر اروپایی دیده می‌شد و شمول آب و خدمات آب‌رسانی به عنوان کالاهای اقتصادی و تجاری، توسط مشاوران حامی سیاست‌های نئولیبرال ترویج می‌شد. قیام سرمایه‌داری بازار آزاد و افت همزمان کمونیسم، موجب به راه افتادن موجی از خصوصی‌سازی تسهیلات و



خدمات عمومی در اتحادیه اروپا شده بود که توسط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی ترویج داده می‌شد. در نتیجه، بعضی شهرها در برخی کشورها، حق ملت خود بر خدمات آبرسانی آشامیدنی را به اشکال مختلف، به شرکت‌های خصوصی تقدیم کردند. مثلاً در فرانسه، خصوصی‌سازی بیشتر به شکل امضای قراردادهای امتیازی یا به اصطلاح «مشارکت خصوصی-عمومی» انجام شد که در آن معمولاً مسئولیت شبکه بر عهده‌ی دولت‌ها باقی می‌ماند و شرکت‌های خصوصی، مسئول خدمات‌رسانی هستند. در نتیجه‌ی این امر، تأمین آب در فرانسه در دست دو شرکت چندملیتی قرار گرفت که با مونوپولی خود بر تأمین یکی از خدمات ابتدایی عمومی، میلیون‌ها یورو سود به جیب زدند. اتحادیه‌های کارگری در بخش‌های عمومی، به دلیل از دست دادن شغل خود، از بین رفتن کنترل دولت بر روی این بخش‌ها و قدرت گرفتن هرچه بیشتر شرکت‌های چندملیتی، با خشم و ترس نظاره‌گر این تغییرات بودند.

در دهه‌ی اول این قرن، بر مبنای ایدئولوژی غالب نئولیبرال در اتحادی اروپا، خصوصی‌سازی به عنوان یکی از اشکال تحقق بازار واحد اروپایی دیده می‌شد و خصوصی‌سازی خدمات آبی به عنوان ابزاری برای پرداخت قرض‌های دولتی و رفع هزینه‌های دولتی و مهم‌تر از همه، سودآوری شرکت‌ها معرفی می‌شد. در مقابل ادعاهای این‌چنینی و استدلال‌هایی مبنی بر افزایش سرمایه‌گذاری و بهبود زیرساخت‌ها از این راه و بهبود کیفیت خدمات، فعالان حقوق آب، خصوصی‌سازی آب را مشکل‌ساز می‌دانستند و بر این عقیده بودند که این امر به کاهش سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و فرسایش زیست‌محیطی منجر خواهد شد. به علاوه، این جنبش اعتراضی مسأله‌ی از بین رفتن کنترل دموکراتیک و همچنین، مسائل مربوط به مسئولیت‌پذیری و مقرون به صرفه بودن یا قابل پرداخت بودن هزینه‌ها را، به درستی، معضلات مهمی می‌دانستند. آن‌ها بر این عقیده‌اند که شرکت‌های خصوصی به وعده‌های خود مبنی بر خدمات بهتر و ارزان‌تر عمل ننموده‌اند و مضاف بر این، به معضل افزایش تعرفه‌ها توسط شرکت‌های جهانی آب اشاره می‌کنند که در بسیاری مواقع از استطاعت مالی خانوارهای فقیر خارج است. این امر در حالی رخ می‌دهد که سود حاصل از این خصوصی‌سازی‌های توسط این شرکت‌ها به خارج از مرزهای این کشورها منتقل شده و افراد مشغول در بسیاری از این عرصه‌ها بیکار شده‌اند. جنبش حق بر آب در اشاره به معضلات خصوصی‌سازی خدمات آب، باز هم به درستی به وضعیت پاریس و معضلاتی از جمله رقابت

انحصاری برای تسلط بر بازارهای محلی و سوءاستفاده از قدرت نابرابر و رفتار مونوپولیستیک با فدا کردن حقوق مصرف‌کنندگان، کارگران و محیط‌زیست می‌پردازد. خصوصی‌سازی خدمات آب و بهداشت، اشکال مختلفی بر خود می‌گیرد که از نظر جنبش حق بر آب، همگی به انتقال کنترل و قدرت از دولت‌های محلی یا ساختارهای عمومی به شرکت‌های خصوصی، خلاصه می‌شوند.

در دهه‌ی دوم قرن جدید، کمیسیون اروپایی به مسیر خود در ترویج خصوصی‌سازی آب و بهداشت ادامه داد. این رویکرد، خصوصاً در چهارچوب اقدامات ریاضتی دنبال می‌شد که به عنوان عکس‌العملی به بحران اقتصادی بعد از فروپاشی سیستم مالی و برخی بانک‌ها در سال ۲۰۰۸، معرفی شده بود. این کمیسیون، خصوصی‌سازی در این بخش را به عنوان یکی از شروط کفالت (bail-out) برای خروج از بحران، به کشورهایی ارائه داد که ضربه دیده بودند. در سال ۲۰۱۱، این کمیسیون در تلاشی جدید به منظور آزادسازی بیشتر بخش‌های خدماتی در اروپا، طرح «دستورالعمل امتیازات» را ارائه داد؛ طرحی که چهارچوب حقوقی منسجمی در این زمینه تدوین می‌نمود. امری که با توجه به قصد اعمال سیاست بازار واحد اقتصادی، به اذعان فعالان جنبش، به این معنا بود که شهرداری‌ها نه تنها باید خدمات آب خود را خصوصی می‌کردند، بلکه باید قراردادهای خود را در این زمینه برای مزایده در سرتاسر اتحادیه ارائه می‌دادند و این به معنای ایجاد بازار اروپایی آب و در نتیجه، خصوصی‌سازی از در پشتی خواهد بود که برخی شرکت‌های چندملیتی، از جمله شرکت‌های فرانسه از آن بیشترین سود را می‌بردند.

بر همین اساس، در بخش‌های بزرگی از اروپا، اعتراضاتی با هدف پایان دادن به خصوصی‌سازی خدمات آب شهری و یا فسخ قراردادهای پیشین، سازمان‌دهی شد. جنبش‌های حق بر آب یک‌شبه ایجاد نمی‌شوند، بلکه به تدریج و غالباً بر پایه‌ی تلاش‌هایی از دهه‌های گذشته و با ترکیبی از نیروها، بازیگران و سازمان‌دهی رویدادهای کوچک و بزرگ، شکل می‌گیرند. جنبش حق بر آب بر پایه‌های جنبش ایتالیایی حق بر آب شکل گرفت که موفق به برگزاری رفراندوم علیه خصوصی‌سازی آب شده بود که ضمن آن ۲۶ میلیون نفر به اعطای خدمات آب به دست‌های خصوصی، نه گفتند. جنبش حق بر آب (Right2Water) نیز با به عاریه گرفتن این پیش‌فرض که خصوصی‌سازی به معنای اولویت سود بر مردم است، آغاز به ساختن ائتلاف خود نمود. برای این کمپین و جنبش، نئولیبرالیزه کردن خدمات آب آشامیدنی و بهداشت در

اروپا، دلیل اصلی سیاسی و اجتماعی سازمان‌دهی بود و از نظر جنبش مذکور، واضح بود که طبقه‌بندی خود آب به عنوان کالایی عمومی، موجب خروج موضوعی امکان خصوصی‌سازی منابع آبی خواهد بود. این جنبش، با دنبال نمودن الگوی ایتالیایی، از حق فردی بر آب آشامیدنی به سمت مفهوم آب، منابع آبی و خدمات این حوزه، به عنوان کالای مشترک و عمومی حرکت کرد. جنبش حق بر آب همچنین از ایده‌ی برپایی ساختار سیاسی دموکراتیک برای سازماندهی و دفاع از خدمات عمومی در حوزه‌ی آب، از جنبش ایتالیایی الگوبرداری کرد و شعار «آب، کالای عمومی است و نه کالای تجاری» را به عنوان شعار اصلی خود انتخاب نمود.

با این حال، خصوصی‌سازی در حوزه‌ی تأمین خدمات آبرسانی می‌تواند اشکال پنهانی و یا کم‌تر آشکاری به خود گیرد. بر همین اساس، این جنبش با ایده‌ی تأمین خدمات عمومی توسط کارفرمای سرمایه‌دار خصوصی، در بازار اروپایی به مخالفت برخاست. استدلال آن بر این اساس بود که نهادهای آب را که در مالکیت عمومی هستند می‌توان مسئول مردم دانست و آن‌ها را در برابر این مسئولیت پاسخگو کرد، در حالیکه شرکت‌های خصوصی تنها در برابر صاحبان سهام خود مسئولند. به علاوه، هرگونه کنترل بر خدمات آبرسانی در هر شکل از خصوصی‌سازی به عنوان مشوق معکوس عمل خواهد کرد و انگیزه‌ای بیشتر برای شرکت‌ها در جهت سودآوری هرچه بیشتر و عدم توجه به حقوق بنیادین بشر و منافع عمومی خواهد بود؛ رویکردی که در صحبت رئیس آکوافد (انجمن اپراتورهای خصوصی آب) در سال ۲۰۱۲، در جریان مجمع جهانی آب کاملاً به چشم می‌خورد. وی در پاسخ به این سؤال که آیا خدمات آبرسانی را می‌توان به رایگان برای فقرا تأمین نمود، گفت: بدون پول، خبری از آب نیست.

جنبش حق بر آب، همچنین در رد خصوصی‌سازی، بر تاریخ عملکرد شرکت‌های خصوصی و شکست آن‌ها در هر دو اهداف تجاری و اجتماعی خود تأکید می‌نماید؛ نمونه‌هایی از جمله بیرون آمدن برخی شرکت‌ها از بسیاری مناطق جهان از خدمات آبرسانی به دلیل عدم تأمین سود آن‌ها، عدم تحقق وعده‌های بهبود زیرساخت‌ها و ارائه‌ی خدمات ارزان‌تر و در نتیجه، بازپس‌گیری کنترل بر خدمات آب توسط شهرداری‌ها و دیگر نهادهای عمومی همگی مثال‌هایی از این شکست‌ها یا بدعهدی‌ها هستند.

به تعبیر جنبش حق بر آب، خدمات در این زمینه برای تمام افراد ضروری هستند و نمی‌توان این خدمات را لیبرالیزه یا آزادسازی نمود و وارد عرصه‌ی

خصوصی‌سازی کرد و در جایی که مکانیسم‌های بازار تعیین می‌کنند که چه کسی از آب بهره می‌برد و یا آب با چه کیفیتی در دسترسی افراد قرار می‌گیرد، شکاف میان فقرا و ثروتمندان عمیق‌تر می‌شود. گزارشگر ویژه‌ی حق بر آب و بهداشت در گزارش خود به مناسبت دهمین سالگرد تصویب این حق، ضمن قطعنامه‌ی مجمع عمومی نیز این‌گونه نتیجه می‌گیرد که خصوصی‌سازی خدمات حوزه‌ی آب، حامل سه خطر هستند: مونیوپولی خدمات مربوط به آب، سود حداکثری و عدم توازن قدرت میان مقام‌های عمومی و خدمات‌رسانندگان خصوصی. مسأله‌ی عدم توازن در قدرت، خصوصاً در مواردی که مذاکره در خصوص امتیازهای مربوط به خدمات آبرسانی با شرکت‌های چندملیتی به مقامات محلی واگذار شده است، اهمیت می‌یابد.

جنبش حق بر آب از حق بشر بر آب به عنوان ابزاری سیاسی-استراتژیک برای مبارزه با خصوصی‌سازی استفاده می‌نماید و نه به منظور نهادینه ساختن استاندارد رسمی جدید. این امر در تمرکز بر مطالبه‌ی توقف خصوصی‌سازی و بنا نمودن جنبش خود در ابتدای کمپین بر جنبش ایتالیایی حق آب، نمایان است. البته، از این گفته نباید این‌گونه برداشت نمود که چنین جنبش‌هایی از زبان حقوق بشر مانند دولت‌ها یا نهادهای خصوصی سوءاستفاده می‌نمایند، بلکه منظور تأکید بر محوریت حقوق بشری در دستیابی به توافق مشترک در بستر این جنبش است. با این‌که استفاده‌ی جنبش از این حق بشری بیشتر جنبه‌ی یافتن نقطه‌ای مشترک به منظور دستیابی به اهداف خاص بود و به همین دلیل در مواردی در بستر گفتمان حقوق بشری خود از یکپارچگی نظری خارج می‌شد، اما استدلال‌های این جنبش بعدها و در سال ۲۰۲۰، توسط گزارشگر ویژه‌ی حق بر آب سازمان ملل به رسمیت شناخته شد.

در موفقیت جنبش حق بر آب، باید اذعان داشت که این جنبش اقدامات مهمی در اعمال نفوذ در سیاست‌های اتحادیه اروپا در زمینه آب انجام داد. علاوه بر بسیج نیروهای مختلف مردمی در اعتراضات خیابانی و برگزاری انواع مراسم و استفاده از سایر روش‌های مشابه، این جنبش با استفاده از مکانیسم European Citizens' Initiative مطالبات خود را با جمع‌آوری تعداد کثیری امضا به کمیسیون اروپایی فرستاد. این کمیسیون، ضمن پاسخ رسمی خود، نهایتاً اعلام نمود که آب، کالایی عمومی است. اگرچه این امر به معنای به رسمیت شناخته شدن مطالبه‌ی جنبش بود، اما اولاً، این حق در میانه‌های

راه جنبش در جریان تلاش‌های مشترک با یکی از متحدان، عملاً به رسمیت شناخته شده بود و ثانیاً، کمیسیون بدون اشاره به نقش جدی این نهاد در خصوصی‌سازی حوزه‌ی آب، ادعا نمود که کمیسیون اروپایی همواره نقش مثبتی در تلاش برای دسترسی همگانی به آب آشامیدنی سالم و ایمن، هم در اتحادیه اروپا و هم خارج از مرزهای آن، ایفا نموده است. اما مهم‌ترین نکته، تأکید کمیسیون بر این موضوع بود که اگرچه هزینه معقول خدمات آب در امر دسترسی به آن حیاتی است اما، این موضوع در صلاحیت مقام‌های ملی قرار می‌گیرد. پارلمان اروپا، پس از دریافت این پاسخ، صراحتاً اعلام نمود که کمیسیون در انجام تعهدات خود در ارائه‌ی پاسخ مناسب به جنبش حق بر آب کوتاهی نموده و طی اقدامی، مطالبات این جنبش را مجدداً در برنامه قرار داد. پس از کش و قوس‌ها در این برهه، نهایتاً در سال ۲۰۱۸، کمیسیون اروپایی، دستورالعمل آب آشامیدنی را در نتیجه‌ی این تلاش‌ها تغییر داد. در جریان این بازنگری، کمیسیون اروپایی برای اولین بار به وجود گروه‌های به حاشیه‌رانده شده اذعان نمود و مسئول نمودن کشورهای اتحادیه اروپا را در بهبود دسترسی همگانی به آب آشامیدنی و حمایت ویژه از گروه‌های مذکور وظیفه خود دانست.

در بررسی این نمونه، توجه به این واقعیت که جنبش حق بر آب، بر پایه‌های طیف وسیعی از متحدانی از اتحادیه کارگران، جنبش‌های اجتماعی و سازمان‌های مردم‌نهاد در تمام بخش‌های جامعه بنیان نهاده شده بود و از سوی آن‌ها حمایت می‌شد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این امر، نه تنها در بعد برگزاری کارزارها و بسیج نیروها، بلکه از این جهت مهم است که اشکال متعددی از بی‌عدالتی در حوزه‌ی آب بر گروه‌های متنوع اعمال می‌شد که همگی ریشه در سیاست اتحادیه در قبال مسأله‌ی آب داشتند.

از این روی، جنبش حق بر آب، نیروها، اثربخشی‌ها و انگیزه‌های مختلف در سطح کشورها را با یکدیگر در هم آمیخت که منجر به حمایت ۲۵۰ سازمان از آن شد. البته منافع گاه متضاد آن‌ها، عملکرد آن را نیز دچار موانعی می‌ساخت، اما در نهایت، حق بر آب و تعریف از آن و حوزه و محدودیت‌های آن، در جریان گفتمان این جنبش تغییر یافت.

## نتیجه‌گیری

از نظر نگارندگان، بررسی این دو نمونه، نشان می‌دهد که جنبش‌های متمرکز بر زبان حقوق بشری در مقام مبارزه با بی‌عدالتی ساختاری و یا به رسمیت

شناخته‌شدن حق جدید، در بستر ساختارهای متفاوت و با توجه به نیازها و واقعیات موجود، رویکردها و رویه‌های مختلفی اتخاذ می‌کنند. در حالی که در جنبش دهقانان، تمرکز بر تعریف حقوق جدید و تفسیر منسجم مجموعه‌ای از حقوق بشر به منظور تأمین نیازهای مردمان این خرده‌جوامع بر مبنای خواسته‌های همان جوامع است، تمرکز جنبش حق بر آب بر مبارزه با تفاسیر مضیق از حقی بشری‌ست. با این حال، در هر دوی این جنبش‌ها، فصل‌های مشترکی از جمله تأکید بر حق برابری، عدم تبعیض و ستم‌ها بر گروه‌های به حاشیه‌رانده شده، هم به عنوان مبنایی برای تفسیر حقی که حول محور آن توافق شده است و هم در مقام تعیین راهبردی مطالبات آن و تضمین تنوع‌گرایی در بطن آن به چشم می‌خورد. به علاوه، نوک پیکان هر دو جنبش، ساختارها و مناسبات اقتصادی-سیاسی موجود را نشانه گرفته است و هر دو جنبش در جدال خود با سیاست‌های نئولیبرال و نظام سرمایه‌داری و در مورد جنبش دهقانان، امپریالیستی، هژمونی غالب را به چالش می‌کشند.

همان‌طور که دیدیم، یکی دیگر از اثرات استفاده از زبان حقوق بشری در جنبش‌های اجتماعی، گذر از مفهوم فردی این حقوق و تأکید بر ابعاد اجتماعی آن‌هاست. امری که هژمونی غالب، معمولاً سعی در رد و یا کم‌اهمیت جلوه دادن آن دارند. در ساختار سازمانی حقوق بین‌الملل بشر و در قالب تلاش برای استفاده از ساختارهای آن، ممکن است با چنین محدودیت‌هایی در وهله‌ی عمل، مثلاً از نظر حقوقی در تفسیر یا اعمال این حقوق، مواجه شویم، اما استفاده از این حقوق در جنبش‌های اجتماعی و در بستر جمعی، نه تنها مشمول چنین محدودیت‌هایی نیستند، بلکه اساساً تأکیدی بر بعد جمعی حقوق مورد مطالبه است. چنین جنبش‌هایی، در جریان گفتمان و فعالیت خود، علاوه بر دستیابی به حقوق مورد مطالبه، در یاری‌رساندن به پذیرش هرچه بیشتر ابعاد عمومی آن‌ها نیز مؤثرند.

اشاره به این نکته ضروری می‌نماید که از نظر نگارندگان، موفقیت یا عدم موفقیت یک جنبش را نباید با مفهوم سرنگونی کلیت نظامی مثل نظام سرمایه‌داری و یا نظام سیاسی خاصی پیوند زد، همان‌طور که تاکنون هیچ جنبشی به خودی خود به چنین امری دست نیافته است. بلکه، از یک منظر، زمانی می‌توان جنبشی را به نسبت موفق دانست که ضمن برخورداری از ساختار، مناسبات و اهداف مترقی، امکان بسیج گسترده‌ی نیروها با تنوع هرچه بیشتر را داشته باشد و با اذعان به این که تحقق کامل و واقعی حقوق بشر در گرو تغییر ساختاری در مناسبات جهانیست، در تحقق عینی حقوق

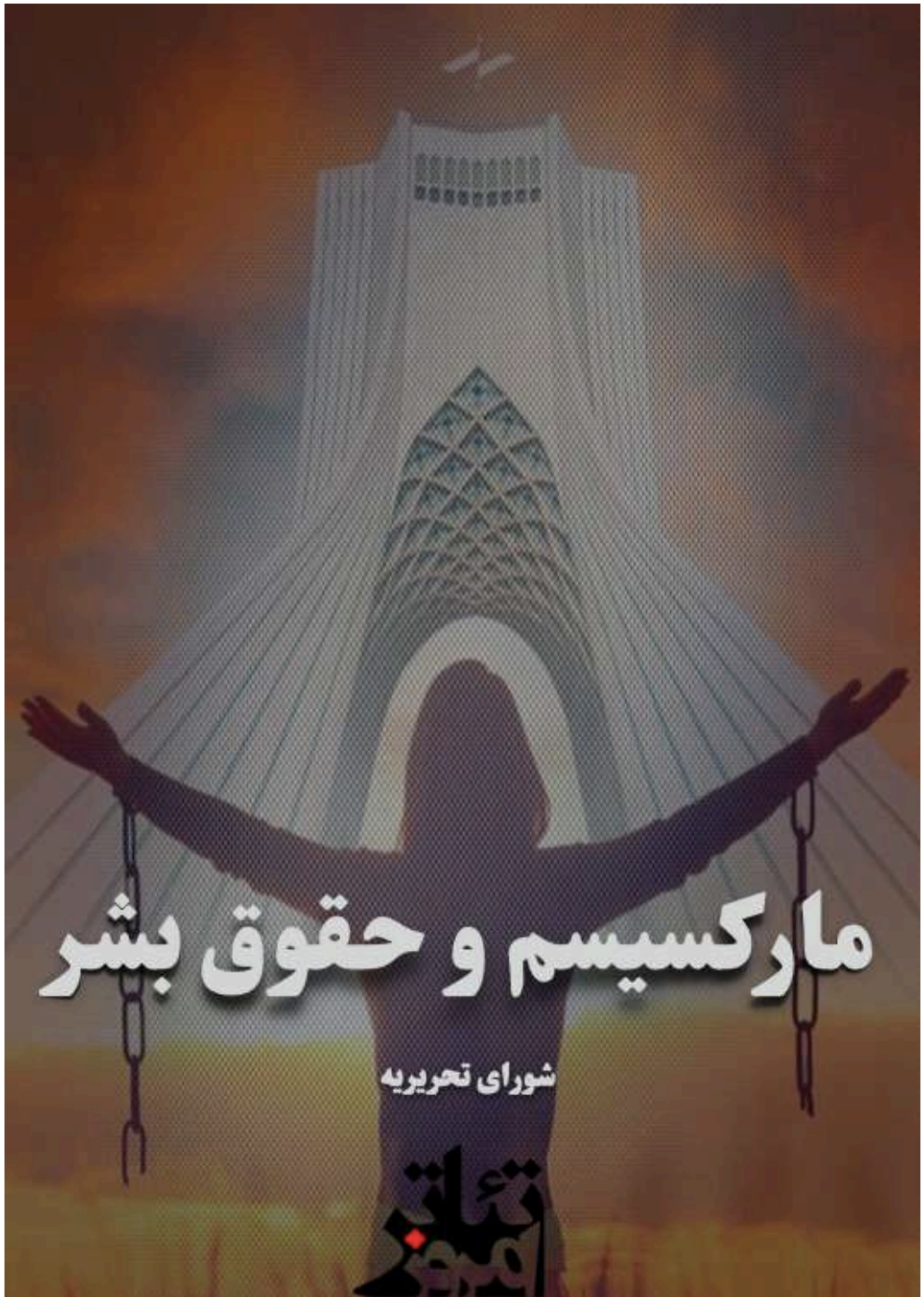
خاص به صورت ساختاری، گامی در این جهت بردارد. این امر در بسیاری از جنبش‌ها، مانند جنبش حق بر آب که با تمرکز بر حقوق خاص بشر، علیه سیاست‌های نئولیبرال، مثل سیاست‌های ریاضت اقتصادی و یا خصوصی‌سازی و کالاسازی آب مبارزه نمود، نیز قابل مشاهده است.

در بحث مربوط به تعریف جنبش، توجه به ویژگی‌های برشمرده برای جنبش و این موضوع که هر جنبشی مترقی نیست و از پایین به بالا شکل نمی‌گیرد، از چند جهت اهمیت دارد. اول اینکه، با آگاهی به چنین مسأله‌ای، زنان حقوق بشر و تأکید بر کلیت و لاینفک بودن آن‌ها در زیست انسانی، تبدیل به معیار مناسبی برای تشخیص پیشرو یا ارتجاعی بودن عناصر و کلیت یک جنبش می‌شود. اگر جنبشی که حول محور حقوق کار شکل گرفته باشد، حقوق زنان و اقلیت‌های جنسی و جنسیتی را نادیده انگارد و یا فراتر از آن، ضمن مناسبات و مطالبات خود به نفی یا نقض چنین حقوقی دست ببرد، دیگر نمی‌توان چنین جنبشی را مترقی خواند و پیوستن به آن را موجب پیشبرد اهداف نیروهای پیشرو دانست. در دنیای مدرن دیگر نمی‌توان مفاهیم به‌هم‌پیوسته و متقابل حقوق انسان را از یکدیگر جدا نمود و توقع داشت نیروهای متعدد از طیف‌ها و جبهه‌های گوناگون بدون آن که حقوق‌شان ضمن جنبش مورد توجه و هدف‌گذاری قرار گیرد به آن ببینند و از آن دفاع نمایند. به علاوه، امروزه چنین نیروهایی صرفاً گروه‌های مجزا و انتزاعی نیستند؛ زنان، اقلیت‌های جنسی و جنسیتی، معلولان، اقلیت‌های قومی، قومیتی، زبانی، پناهندگان و مهاجران همگی، بخشی از جبهه‌بندی‌های مختلف و گروه‌های از پیش موجود هستند که امروزه، علاوه بر مطالبات کلی، نیازهای ویژه‌ی خود را در جریان جنبش‌ها مطرح می‌نمایند. چنین رویکردی به مفهوم لاینفک بودن حقوق بشر، با همبستگی مطالبات، عملکرد ریشه‌ای در مقابل جنبه‌های بیرونی متعدد و هم‌بستگی در برابر ستم‌های مشترک نیز هم‌خوانی کامل دارد. در نهایت، باید اشاره داشت که در دنیای امروز، جریان‌های نشأت‌گرفته از بطن جوامع، همان‌گونه که از سازوکارها و ساختارهای بین‌المللی و یا نهادهای موجود که عملکرد و رویکرد رادیکال ندارند فراتر رفته‌اند، از هر جریان و هر ساختاری که مطالبات آن‌ها را نادیده بگیرد و یا آن‌ها را به خواسته‌های فاقد اولویت و کم‌اهمیت تقلیل دهد، عبور خواهند نمود.

در نهایت باید گفت که محدودیت‌های بهره‌گیری از حقوق بشر به عنوان چهارچوب جنبش‌های اجتماعی و زبان مشترک آن‌ها که در بررسی جنبش

دهقانان و کشاورزان به آن اشاره شد، از نظر نگارندگان، دقیقاً همان علی هستند که باید موجب ورود نیروهای مترقی به گفتمان حقوق بشر و بازتعریف و یا گسترش مصادیق آن‌ها توسط این نیروها شوند. در چنین جریانی، خودداری نیروهای پیشرو و تشکل‌ها از حضور در صفوف مردمی، یا مقابله آن‌ها با چنین کمپین‌هایی به بهانه‌ی عدم پذیرش ساختار بین‌المللی حقوق بشر، به معنای درک اشتباه از حقوق بشر، تعلق آن به مردم جوامع با گرایش‌های مختلف و از گروه‌های متنوع است و به علاوه، غفلت از ساختار رادیکال و ضدهژمونی بسیاری از آن‌ها. در نتیجه‌ی چنین سوءبرداشتی، نیروهای پیشرو نه تنها تعریف هژمونیک از حقوق بشر و «آن‌چه باید باشد» را در عمل پذیرفته و عرصه را برای اعمال بی‌هزینه‌ی این هژمونی در قالب قوانین و سیاست‌ها به آن‌ها واگذار نموده‌اند، بلکه در عمل از بطن جامعه و خواسته‌های رادیکال آن‌ها فاصله‌ی ساختاری خواهند گرفت. به علاوه، عدم حضور چنین نیروهایی در جنبش‌هایی که از حمایت و پایگاه مردمی برخوردار است، به معنای خروج خواسته‌های آن‌ها از جریان گفتمان خواهد بود. ■





طرح پس زمینه: ناشناس

● صحبت از نقد مارکسیستی حقوق بشر نباید ما را به اشتباه به این تصور وادارد که در این گفتمان، نقد رویکرد به حقوق بشر به معنای رد حقوق انسان‌هاست. بالعکس، همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، برخی فیلسوفان و منتقدان با عاریه گرفتن از آثار مارکس تلاش می‌کنند تا کارآیی مجموعه حقوق بشر و سازوکارهای آن را در تأمین سعادت انسان‌ها به چالش بکشند تا از این طریق با فرا رفتن از چهارچوب تعریف‌شده آن، با راهکار بهتری به نجات بشر از بحران‌های پیش‌رو دست یابیم. در این نوشتار بر سه نقد مشخص تمرکز خواهیم کرد و تلاش خواهیم کرد به منتقدان مزبور یادآوری نماییم که دیدگاه مارکسیستی می‌تواند حقوق بشر را غنی سازد و در مقابل، حقوق بشر می‌تواند در رویکردهای مارکسیستی مفید و مثمر ثمر باشد.

## مارکسیسم و حقوق بشر

شورای تحریریه

### ۱- «مارکس، صراحتاً با حقوق بشر

#### مخالف بود»

چنین نیست. زبان حقوق بشر آن‌چنان فراگیر و آن‌قدر شایع است که رد تمام و کمال و کورکورانه‌ی کلیه‌ی گفتمان‌های حقوق بشری به عنوان گفتمان‌ها و چهارچوب‌های ضدمارکسیستی احمقانه است. این نقد، برداشتی از پاسخ مارکس در ۲۵ سالگی به فیلسوف آلمانی، برونو باور با عنوان «درباره مسأله یهود» است که در واقع، جامع‌ترین ورود مارکس به مفهوم «حق‌ها» است. محتوای این نامه، مخالفت مارکس با باور بر سر برخورداری از حقوق مدنی است. باور معتقد بود که یهودیان نباید از این حقوق بهره‌مند شوند و مارکس با باور مخالف بود. مارکس ضمن استدلال خود در این خصوص، بیان می‌دارد که حقوق مدنی در یک جامعه سرمایه‌داری منجر به آزادی‌های ظاهری هستند که بیشتر بر روی کاغذ هستند تا واقعی.

بسیاری با استناد به همین موضوع، معتقدند که از نظر مارکس «حقوق»

بی‌فایده هستند. اما مسأله این است که این نامه، استدلال خاص و موضوعی مارکس در پاسخ به این مسأله است که آیا یهودیان باید از حقوق مدنی بهره‌مند شوند یا خیر. بر همین اساس است که وی اعلام داشته است که یهودیان باید بتوانند از حقوق مدنی در جامعه برخوردار شوند اما این حقوق، ذاتاً، به دلیل ماهیت سرمایه‌داری، برای آنان محدود خواهد بود. بنابراین، می‌توان دید که چهارچوب استدلال مارکس در این جا، بیش از آن که رد کلیت مفهوم «حقوق» باشد، چیزی مشابه آن است که بگوید «بله این حقوق خوب هستند اما در نبرد برای آزادی واقعی کافی نیستند».

علاوه بر استدلال مارکس در خصوص حقوق مدنی، مسأله «حقوق انسان» (the rights of man) و نظرات مارکس در خصوص آن مهم است. اساساً، مارکس معتقد است که حقوق انسان که شامل مسائلی چون حق بر آزادی، حق بر مالکیت و حق برخوردارگی از امنیت می‌شود، از مقوله‌ی حقوق مدنی جدا بوده و آزادی‌هایی با ماهیت منفی هستند. بدین معنا که از نظر مارکس بر خلاف حقوق مدنی، حقوق انسانی، آزادی‌هایی هستند که در مورد آن مداخله‌ای صورت نمی‌پذیرد. از نظر او منظور از حق انسان بر آزادی در جامعه سرمایه‌داری، بر اساس اجتماع و ارتباط آزادانه او با دیگر انسان‌ها نیست، بلکه بر اساس حق جدایی او از انسان‌هاست.

اشاره‌ی مارکس در این مقوله به اتمیزه کردن جوامع و ایگوییسم است و نقد وی بر این مبنا درست است که حقوق مدنی ظاهری و فریبنده هستند و ایدئولوژی بورژوازی برای تولید گفتمان جامعه اتمیزه و متمرکز بر محور حق مالکیت خصوصی بر ابزار تولید تلاش می‌کند تا حقوق انسانی. اما مسأله این‌جاست که چیزی که مارکس از آن صحبت می‌کند خود حقوق نیستند بلکه، مانیفست و بروز بیرونی «حقوق انسان» در جامعه قرن نوزدهمی تحت لوای سرمایه‌داری است. یعنی: حق انسان که تنها به شکل حقوق منفی با تمرکز بر حمایت از حق مالکیت خصوصی بر ابزار تولید بروز می‌کند.

اما حقوق بشر، دیگر امروزه این‌گونه نمود بیرونی پیدا نمی‌کنند، بلکه در طیف گسترده‌ای از حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حقوق گروهی بروز می‌یابند که لزوماً بر مبنای مفهوم آزادی‌های منفی یا جامعه اتمیزه شده پایه‌ریزی نشده است. این امر طبیعی است که مارکس با توجه به بستر زمانی و مسائل موجود در زمان خود، اقدام به ارائه‌ی تحلیل نموده باشد.

یکی از مصادیقی که مارکس و انگلس در آن به طور مستقیم مفهوم حقوق را

رد می‌کنند در «ایدئولوژی آلمانی» به چشم می‌خورد که ضمن آن اعلام می‌دارند که هم در وجه سیاسی و هم در وجه خصوصی و همچنین، در بعد اعم آن به عنوان حقوق انسان، بر مخالفت کمونیسم با قانونی که آن را ابزار سلطه‌ی بورژوازی به عنوان طبقه حاکم می‌دانند تأکید دارند.

در این‌جا باید توجه کرد که این عبارات، بیشتر جنبه‌ی گزاره‌ای اعلامی و بیانیه‌ای دارند تا گزاره‌ای برای استدلال به منظور رد یا تأیید سیستمی از حقوق یا حتی تئوری‌ای در خصوص حق.

بعدها در «نقد برنامه گوتا» (critique of gotha program)، مارکس مجدداً نقدی مشابه پاسخ خود در خصوص مسأله یهودیان بر مفهوم حقوق وارد می‌نماید. او تصریح می‌کند که چنین حقوقی هرگز نمی‌توانند آن‌گونه که گفتمان‌های مدافع آن مدعی هستند، آزادی‌های مورد ادعا را تأمین کنند چرا که به مسائل زیربنایی اقتصادی که ریشه معضلات و ذات آزادی هستند نمی‌پردازند و یا به عبارت دیگر، این حقوق به معضل سرمایه‌داری نمی‌پردازند. از نظر مارکس، تنها زمانی که سرمایه‌داری از میان رفته باشد افق محدود حقوق بورژوازی می‌تواند به سراسر جامعه تسری یابد. اما باید توجه کرد که این دیدگاه را می‌توان به دو شکل ترجمه نمود: رد کلی و تمام و کمال مفهوم حقوق یا نقدی بر تکیه و پذیرش کورکورانه حقوق بدون توجه به محدودیت‌های آن‌ها در چهارچوب جامعه سرمایه‌داری. برداشت دوم اگرچه به نظر تسامح در دیدگاه مارکس می‌رسد، اما با نگاه به رویه و رویکرد او در خصوص حقوق خاص می‌توان آن را تقویت نمود. حملات دائمی مارکس علیه سانسور و حمایت او از حق آزادی بیان، حمایت وی از حق جهانی رأی برای همگان، همچنین دفاع مستمرش از محدودسازی ساعت کار به ۱۰ ساعت در روز و حمایت دائمی انگلس از حق بر اعتراض در نوشته‌های خود، همگی نشانه‌ی این هستند که عملکرد مارکس در رابطه با مفهوم حقوق، با دیدهی نقد بوده اما هرگز در جهت رد قطعی آن‌ها نبوده است.

در نهایت، باید گفت که خصوصاً با وجود تنوع فراوان در جنبش‌های حقوق بشری امروزی، نمی‌توان با استناد به نوشته‌های مارکس به این نتیجه رسید که حقوق بشر ضدمارکسیستی هستند.

۲- «حقوق بشر ضرورتاً شکاف‌های اقتصادی موجود در جامعه را می‌پوشانند و بر همین اساس، ایدئولوژی بورژوازی هستند»

گاهی این‌گونه است، اما گاهی خیر! جریان‌هایی که این نقد را وارد می‌نمایند

معمولاً بر هژمونی و سازوکارهای غالب در زمینه حقوق بشر مثل حقوق بین‌الملل، سازمان‌های مردم‌نهاد بزرگ و سایر چهارچوب‌های مشابه متمرکزند؛ چراکه آن‌ها هستند که به پوشاندن ویژگی طبقاتی و اقتصادی ستم تحت لوای سرمایه‌داری مبادرت می‌نمایند. با وجود این که حقوق اقتصادی و اجتماعی بخشی از ساختار حقوق بین‌المللی بشر هستند، این دسته از حقوق معمولاً در برابر حقوق مدنی و سیاسی که بیشتر جنبه‌ی فردی دارند، به جایگاه ثانویه رانده می‌شوند و این‌گونه القا می‌شود که حقوق اقتصادی و سیاسی از یکدیگر جدا هستند؛ امری که هر مارکسیستی می‌داند که اشتباه است. این موضوع زمانی مشخص‌تر می‌شود که برخی از سازمان‌های بزرگ بین‌المللی حتی تلاش نموده‌اند حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را از حقوق بشر به معنای اخص آن خارج نمایند. اما حتی اگر کلیت حقوق بشر را مجموعه‌ی حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و مدنی نیز بدانیم، این ایده که صرف دسترسی برابر و یکسان ما به این حقوق در نظام سرمایه‌داری به معنای برخورداری همه‌ی انسان‌ها از جایگاه برابر است، خود گزاره‌ی اشتباهی است. همان‌گونه که مارکس می‌گوید: بین حقوق برابر، زور تصمیم‌گیرنده است. این مفهوم با فرضیه‌ی جابجایی (The Displacement Hypothesis) رابطه‌ی تنگاتنگی دارد. بر اساس این فرضیه، حقوق بشر و این ادعا بر برابری در برابر قانون، قطعاً و حتماً سایر اشکال و گفتمان‌های اقتصادی و طبقاتی را کنار زده و جایگزین آن‌ها می‌شود.

اما باید توجه داشت که پذیرش این نقدها به عنوان کلام آخر در خصوص حقوق بشر، به نوعی خود قبول روایت بورژوازی و جریان‌های غالب از تعریف انتزاعی حقوق بشر و دادن اولویت به آن‌هاست. به عبارت دیگر، گویی ما باید بپذیریم که حقوق بشر آن چیزی است که جریان غالب تلاش دارد تعریف کند و نه حقوق اساسی و مسلم بشر.

چیزی که این جریان انتقادی و خصوصاً فرضیه‌ی مزبور در نظر نگرفته‌اند، نقش روندها، گفتمان‌ها و جنبش‌های اجتماعی ضدسرمایه‌داری در حقوق بشر، در شکل‌گیری تعریف آن است؛ جنبش‌هایی که حول محور مطالبات حقوق بشر، خود به عنوان روشی برای بیان ستم و سرکوب شکل می‌گیرند. این‌گونه ساده‌انگاری و تقلیل مفهوم حقوق بشر، جدا کردن تئوری از مبارزه است. مارکسیست‌ها باید مبارزات و منازعات واقعی گروه‌ها را در میدان که از رتوریک حقوق بشری بهره می‌گیرند، در بستر مناسب قرار دهند و آن را در پرتو واقعیت‌های عینی آن مبارزات بفهمند. در این خصوص، نمونه‌های

بسیاری از مبارزات گروهی مردمی به چشم می‌خورد که هم به زبان و مطالبات حقوق بشر متوسل می‌شوند و هم صراحتاً از گفتمان ضد سرمایه‌داری استفاده می‌نمایند: کمپین حق بر آب در ایرلند، کمپین حق بر مسکن در لندن، جنبش حقوق کارگران جنسی و جنبش حقوق معلولان، همگی مطالبات خود را با بهره‌گیری همزمان از رتوریک حقوق بشر و رتوریک طبقاتی و اقتصادی پیش برده‌اند. در تمام این مصادیق، به علاوه مصادیق بی‌شمار دیگر، استفاده از حقوق بشر برای جلب توجه به ستم طبقاتی و اقتصادی ناشی از سرمایه‌داری بوده است. بر همین اساس است که می‌گوییم گفتمان حقوق بشر، جایگزین گفتمان‌های طبقاتی یا اقتصادی نمی‌شود یا آن‌ها را نمی‌پوشاند، بلکه آن‌ها را نمایان می‌کند تا از این طریق، مبارزات عینی برای اهداف حقوق بشر بتوانند تحقق یابند؛ اهدافی که به قول مارکس بدون گذار از سرمایه‌داری به نتیجه‌ی نهایی وعده داده شده‌ی خود نمی‌رسند. بر گزارکنندگان و سردمداران چنین جنبش‌های ضد سرمایه‌داری نیز بر این امر تأکید دارند و در اغلب موارد، چنین سازماندهی‌هایی را خارج از چهارچوب‌های حقوقی لیبرال-بورژوا و حتی خارج از ساختار دولت داخلی خود ترتیب می‌دهند. یکی از نمونه‌های این نوع رویکرد، مالکم اکس است که بر این عقیده بود که جنبش حقوق مدنی آمریکا تنها بر رهایی‌سازی آمریکایی‌های سیاه‌پوست متمرکز است اما او به نفع مبارزه‌ی حقوق بشری و فراملی استدلال می‌نمود؛ مبارزه‌ی که رهایی سیاهان از ستم را به عنوان جنبشی جهانی به رسمیت بشناسد و نه صرفاً جنبشی محدود به مرزهای ایالات متحده. اگرچه شاید تفکر مالکم اکس و این استدلالش صراحتاً مارکسیستی نبود، اما وی یک مبارز رادیکال بود که از حقوق بشر به روشی رادیکال استفاده می‌نمود.

مباحث مطرح شده، به این معنا نیست که گفتمان‌های حقوق بشر نمی‌توانند بر زیربنای طبقاتی و اقتصادی سرپوش بگذارند و یا اینکه در عمل این اتفاق رخ نمی‌دهد؛ بلکه همان‌طور که اشاره شد خصوصاً در فضای هژمونیک و ساختار حقوق بین‌الملل و سازوکارهای آن، تلاش برای اتخاذ چنین رویه‌ای به صورت مستمر صورت می‌پذیرد. اما نمونه‌ها و استدلال‌های فوق‌الذکر نشان می‌دهد که چنین چیزی ویژگی ذاتی، ضروری و لازم حقوق بشر نیست؛ بلکه حقوق بشر، میدان تقابل دائمی میان «عقل سلیم هژمونیک» و «عقل خوب ضد هژمونیک» است. اهمیت و لزوم وجود گفتمان‌های مارکسیستی و مشارکت در چنین تقابلی، دقیقاً در همین برهه مشخص می‌شود تا بتواند به

شکل‌گیری بهتر «ضدهژمونی» بر اساس واقعیات مبارزات میدانی مردمان تحت ستم در گفتمان حقوق بشر عینیت ببخشد.

### ۳- «حقوق بشر ضرورتاً ابزار امپریالیسم غربی هستند»

این نقد نیز مانند نقد پیشین، واقعیت دارد اما نه در همه حال! از حقوق بشر به صورت تاریخی به عنوان چماقی برای سرکوب دولت‌های غیرغربی و توجیهی برای مداخله، از یک سو و از حقوق بین‌الملل، به عنوان ابزاری برای کند کردن هرگونه مفهوم جدید و رادیکال «حق» از سوی دیگر، استفاده شده است. یک نمونه بارز این مسأله، «نسل‌زدایی» است. در نسخه ابتدایی کنوانسیون منع نسل‌کشی، رافائل لمپکین به عنوان کسی که عنوان نسل‌کشی را برای اولین بار مطرح نمود، صراحتاً مفهوم نسل‌کشی را با امپریالیسم پیوند زده بود. اما در فضای بعد از جنگ جهانی دوم، دولت‌های قدرتمند مثل بریتانیا، این ایده را که نسل‌کشی با امپریالیسم رابطه مستقیم حقوقی پیدا کند برنمی‌تابیدند چراکه این به معنای محکومیت احتمالی اعمال دولت متبوع‌شان بود. بر همین اساس، تحت فشار دولت‌های بریتانیا و ایالات متحده، مفهوم امپریالیسم از کنوانسیون و در نتیجه، حقوق بین‌الملل حذف شد. این امر ابداً به این معنا نیست که کنوانسیون منع نسل‌کشی بلااستفاده است اما، نشان‌دهنده‌ی این موضوع است که چگونه در روند حقوق بین‌الملل مفاهیم رادیکال، نرم می‌شوند.

نقدی که در خصوص رابطه حقوق بشر و امپریالیسم مطرح می‌شود نیز بر همین موضوع تأکید دارد که این حقوق، به عنوان پروژه‌ای در حقوق بین‌الملل، با طی همین رویه، دچار چنین تغییراتی شده‌اند. اما در پاسخ به این نقد، باید مجدداً تفکیک بین تصویری را که هژمونی غالب تلاش می‌نماید از حقوق بشر و تعریف آن ارائه دهد و واقعیت حقوق بشر در نظر گرفت. حقوق بشر با بدل شدن به زبانی بین‌المللی و عام‌الشمول، به گروه‌ها و مردمان مختلف اجازه می‌دهد که به بیان ستم بر خود، ضمن بهره‌گیری از زبان ضدامپریالیستی، بپردازند. چنین امری، نتیجه‌ی خود سیستم هژمونیک است که به ناچار ابزاری را برای بروز ارزش‌های ضدهژمونی فراهم آورده است. یکی از نمونه‌های بارز چنین مسأله‌ای، جنبش دهقانان (Via Campesina) است که توانسته با برقراری ارتباط بین دهقانان و کشاورزان در سرتاسر جهان، دست رد به سینه‌ی ساختار حقوقی بین‌المللی بورژوازی بزند و در مقابل، به توصیف و تعریف حقوق بشر خود بپردازد. در چنین روندهایی، این



جنبش‌ها معمولاً در برابر ورود مطالبات حقوق بشری خود به نهادها مقاومت می‌کنند چرا که نگران از میان رفتن مطالبات رادیکال خود به بهای همراهی سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی مثل بانک جهانی هستند. این جنبش به دنبال ادغام شدن در سازوکارها و سازمان‌های جهانی نیست بلکه صراحتاً، برای محافظت از روش زندگی خود، در برابر آن‌ها مقاومت می‌نماید.

### جمع‌بندی مطالب:

همان‌طور که با نگاه به مصادیق و نمونه‌های جنبش‌ها و کمپین‌های مبارزاتی دیدیم، بسیاری از آن‌ها ضدامپریالیستی، ضداستعماری و ضدسرمایه‌داری هستند و مطالبات حقوق بشر در مرکز آن‌ها قرار دارند. این جنبش‌های ضدهژمونیک، به قول گرامشی، بخشی از هژمونی ایدئولوژی لیبرال از حقوق بشر را می‌گیرند و آن را برای خدمت به اهداف خود تغییر داده و در خود جذب می‌کنند. به همین دلیل است که شاهد این هستیم که فعالان ضدسرمایه‌داری روایت‌های دروغین از تعاریف حقوق بشری را آن‌گونه که در سرمایه‌داری ارائه می‌شود، رسوا می‌سازند و استدلال می‌کنند که تنها با از میان رفتن سرمایه‌داری است که این حقوق واقعیت عینی می‌یابند. این نمونه‌ها نشان می‌دهد که استفاده از حقوق بشر، نه تنها به عنوان هدف، بلکه به عنوان ابزاری برای ایجاد و پیشبرد جنبش‌های ضدهژمونیک و ضدسرمایه‌داری اهمیت دارد.

استفاده از نوشته‌های مارکس در بستر زمانی که حقوق بشر و تحولات آن در بستر تاریخی و با فراز و نشیب‌های فراوان در جبهه‌های مختلف رخ نداده بود، به منظور رد کلی مفهوم حقوق بشر و ناکارآمد خواندن آن به طور کلی، تفسیری غیرواقعی است. به علاوه، پذیرش روایات جهت‌دار به منظور تقلیل مفهوم حقوق بشر به چهارچوب‌های بین‌المللی و یا حتی دولتی، تسلیم خودخواسته‌ی حقوقی است که از آن مردم است و نه مفسران آن. اهمیت حضور گفتمان مارکسیستی در چنین فضایی، بازپس‌گیری تعاریف و مفاهیم و کمک به خروج آن از انحصار سازمان‌ها و یا جریان‌های خاص است.

در نهایت، اگر بر این اساس بخواهیم استفاده از حقوق بشر و تلاش برای رسیدن به آن‌ها را نادیده انگاریم، درواقع از واقعیت‌های عملی و مبارزات جدی میدانی مردمان تحت ستم چشم‌پوشی نموده‌ایم. ■



● مجموعه‌ی حاضر، تنها معرفی گفتمان حقوق بشر نیست، بلکه تلاشی است به منظور دفاع از آن. همان‌گونه که در بررسی و تحلیل مفاهیم، تعاریف، اسناد و جنبش‌ها اشاره شد، حقوق بشر مختص گفتمان غالب و هژمونی حاکم نیست بلکه فراتر از آن، حقوق فردی و جمعی انسان‌هاست که به صرف تولد به آن‌ها تعلق می‌گیرد. این حقوق، از خلاء و به ناگاه سربرنیاورده‌اند و تاریخ شکل‌گیری و پذیرش فراگیر مفهوم حقوق بشر در بستر مدرن آن، گواهی بر آن است که هر یک از اقسام و مصادیق آن نتیجه‌ی مبارزات جمعی گروهی از مردمان در سطوح مختلف داخلی و بین‌المللی بوده است. مبارزان این مسیر، نه تنها از پای نیفتاده‌اند، بلکه همان‌طور که در این مجموعه مشاهده شد، مبارزه‌ها در این عرصه شامل طیفی از اقدامات به منظور تفسیر هرچه بهتر حقوق موجود برای تأمین و حفاظت مؤثر و واقعی از آن‌ها تا تأکید بر به رسمیت شناخته شدن هرچه بیشتر مصادیق جدید یا مواردی هستند که از سایر اصول، مبانی و مجموعه‌ی حقوق بشر استخراج می‌گردد. همچنین، امروزه می‌دانیم که تمکین واقعی در برابر حقوق انسانی زمانی رخ می‌دهد که همه‌ی آن‌ها برای همه‌ی انسان‌ها قابل اعمال باشد. بر همین اساس است که تأکید بر حمایت‌های ویژه برای گروه‌هایی از مردمان از اهمیت بیش از پیش برخوردار است. چنین حمایتی از گروه‌هایی صورت می‌پذیرد که حقوق آن‌ها، به صورت سیستماتیک و در طول تاریخ، مورد نقض فاحش واقع شده‌است و این تمهیدات ویژه، هم لازمه‌ی تأمین حقوق عده‌ای از انسان‌هاست و هم خود، یکی از مصادیق حقوق بشر یعنی حق بر برابری و آزادی و عدم تبعیض. با چنین استدلالی درمی‌یابیم که حمایت‌های ویژه از اقلیت‌های جنسی، جنسیتی، قومی، زبانی، مذهبی، عقیدتی و...، معلولان، زنان، پناهندگان و سایر گروه‌های این‌چنینی، نه اعطای اعانه به آن‌هاست و نه نادیده گرفتن حقوق سایر انسان‌ها، بلکه وظیفه‌ی دولت‌ها در

## در دفاع از حقوق بشر

### یک جمع‌بندی

### بر مجموعه مقالات حقوق بشر

شورای تحریریه

ایفای تعهد خود در این زمینه است.

مجموعه‌ی مبارزاتی که بدان اشاره شد، تنها در ساختار و سازوکارهای حقوق و نظام بین‌الملل صورت نمی‌پذیرد؛ همان‌گونه که تا پیش از تشکیل سازمان ملل و نظام بین‌المللی حقوق بشر و اساساً، پیش از ایجاد حقوق بشر به مفهوم امروزی آن، در چنین چهارچوبی صورت نمی‌پذیرفت. اگر در برهه‌ای از تاریخ، مبارزات مردم به منظور دستیابی به حقوق اولیه خود در برابر پادشاه بوده است، در عصر جدید و پذیرش حقوق بنیادین برای انسان‌ها، رویارویی مردم با ساختارهای خصوصی و دولتی‌ای است که با تلاش برای تسلط بر ساختار و منابع، از جمله حق بر تعیین سرنوشت آن‌ها را به تاراج می‌برند. چنین ساختارهایی، در مرزهای ملی و در عرصه‌ی جهانی، تمام ابزار و نیروهای خود را به کار می‌گیرند تا حقوق بشر را با تفاسیر لاینتهی فنی، بالقوه از مفهوم تهی نمایند و سپس در برابر نقض فاحش این حقوق، بدون پرداخت هیچ هزینه‌ای، بر سود و قدرت خویش بیفزایند.

به ساختار، نظام و رویه‌ی عملکرد و خصوصاً روایاتی که هژمونی غالب سعی در ارائه‌ی آن به عنوان بایسته‌های حقوق بشر دارند، انتقادهای صحیح و به‌جایی وارد است. سازمان ملل، اساساً سازمانی بین‌دولتی است که با هزینه و به رأی دولت‌های عضو آن فعالیت می‌نماید؛ دولت‌هایی که نه تنها مشروعیت برخی از آن‌ها مورد تشکیک است، بلکه در مقام برخورد با مسأله‌ی حقوق بشر از آن به عنوان ابزاری برای مقابله با سایر دولت‌ها سود می‌جویند. از سوی دیگر، مطالعه‌ی بی‌طرفانه‌ی شکل‌گیری و توسعه‌ی حقوق بشر نشان خواهد داد که حتی شکل‌گیری این حقوق با چه مشکلاتی مواجه بوده است؛ مشکلاتی که امروزه همچنان گریبان‌گیر مجموعه‌ی آن هستند و در تلاش‌ها برای کمرنگ نمودن دسته‌ای از آن‌ها نمود می‌یابند. اما نگاهی دقیق‌تر به مسأله‌ی حقوق بشر، آن‌چه که می‌خواهد و آن‌چه که باید باشد، نمایان می‌سازد که صرفنظر از سازوکارهای موجود و سازمان ملل و فراتر از آن‌ها، این حقوق از آن انسان‌هاست و تصمیم‌گیرندگان نهایی در توسعه و پیشبرد آن، مردمان هستند و همانند هر مجموعه‌ی دیگری از حقوق، حتی در سطح ملی، نمی‌توان گفت که عدم اجرای صحیح و یا عدم تفسیر دقیق آن‌ها در ساختار، منجر به انصراف ما از تعلق‌شان به خودمان خواهد بود؛ چرا که ما به آن‌ها نیاز داریم و علت تدوین آن‌ها در قالب یک قانون صحیح، اساساً به رسمیت‌شناختن همین نیاز است. به طریق اولی، فلسفه‌ی وجودی حقوق بشر نیز همین نیاز انسان در برخورداری از مجموعه‌ی آن به منظور داشتن زیستی

با شأن انسانی‌ست. گسترش درک انسان مدرن از شأن انسانی و همچنین چالش‌های جدید هر دوره، ما را بر آن می‌دارد که به بازتعریف آن چه از مفهوم «بنیادین» می‌انگاریم، بپردازیم. حتی اگر نیاز به برخی مفاهیم مثل حق حیات از زمان ایجاد بشریت، نیازی ذاتی تلقی می‌شده است، تعاملات نوین ما و تغییر ساختاری خطرات بالقوه در برابر این حق از یک سو، و تغییر برداشت ما از حیات از سوی دیگر، قطعاً ما را به سوی بازنگری در آن سوق داده است. بر همین اساس است که باید پذیرفت که ضمن صحت برخی ندهای موجود، آن‌چنان که در جریان این مجموعه به آن پرداختیم، حقوق بشر متعلق به سازمان ملل و دولت‌های عضو آن نیست، حتی اگر توسعه‌ی گفتمان و ساختار مدرن آن نشأت گرفته از این سازمان و روند تشکیل آن باشد.

به همین منظور، با رجوع به تاریخ مبارزات جنبش‌های رادیکال متعدد مردمی و مستقل دیدیم که زبان حقوق بشری و مطالبه‌ی آن، برخلاف تصور نشأت گرفته از هژمونی غالب، نه تنها به معنای نادیده انگاشتن ریشه‌های ساختاری نقض آن‌ها و یا علتی برای پوشاندن ایرادات این ساختار نیست بلکه، ابزار است که خود هدف است. چنین جنبش‌هایی در مقابله با تهدیدات علیه روش زندگی با شأن انسانی، در مقام بسیج نیروهایی از طیف‌های متعدد برمی‌خیزند و همین تکثر عقاید در جریان آن‌هاست که با پرداختن به جنبه‌های مختلف تهدید، آن را ارزشمند می‌سازد. چنین تکثری، اگرچه گاهی راه را برای اعضای آن دشوار می‌سازد، اما در عین حال بزرگ‌ترین نقطه‌ی قوت آن‌هاست. این جنبش‌های رادیکال، در جایی با نموده‌های مفاهیمی مانند استثمار در سیاست‌های خاص مبارزه می‌کنند و در جای دیگر، با ابعاد کلی‌تر آن دست و پنجه نرم می‌کنند و در این راه، با شناخت صحیح از اهداف خویش و ریشه‌های ساختاری معضل خود، دست به طیف گسترده‌ای از اقدامات، از جمله تلاش برای استفاده از ابزار حقوقی و سیاسی موجود تا اعتراضات خیابانی و یا اشغال اماکن خاص می‌زنند و تا اجرای تمام و کمال مطالبات خویش ایستادگی می‌نمایند. بر مبنای اهداف و مطالبات هر جنبش، گاه اعضای اصلی چنین جنبش‌هایی، افرادی از یک گروه مثل کارگران جنسی، مستأجران، مردمان بومی و یا دهقانان هستند و گاه، افراد یک یا چند کشور که حقی گسترده مثل حق برخورداری از مسکن و یا حق بر آب را مطالبه می‌نمایند. البته دسته‌بندی‌های این‌گونه را نباید به این معنا پنداشت که جنبش‌های دسته‌ی اول از همبستگی سایر اعضای یک یا چند

جامعه برخوردار نیست بلکه در یک نما، اصولاً جریان‌های مترقی همواره با سایر جریان‌ها و جنبش‌های مترقی و ستم آن‌ها همراهی و همیاری می‌کنند؛ امری که به وضوح در بررسی جنبش‌ها به آن برمی‌خوریم و در نمایی دیگر، اساساً تکثرگرایی در جنبش‌ها به معنای آن است که اعضای آن در مبارزات خود هم‌پوشانی دارند و در همین جاست که یکی دیگر از ابعاد مهم حقوق بشر عیان می‌شود: وابستگی کلیت مصادیق آن به هم. جنبشی را می‌توان مترقی دانست که علاوه بر رادیکال بودن، در ساختار و اهداف خود به تمام اصول و حقوق بشر پای‌بند باشد. بر همین مبنا، جریانی را که مطالبه‌ای حقوق بشری دارد اما در ساختار و اهداف خود توجهی به حقی مانند عدم تبعیض و برابری ندارد و در نتیجه، حمایت‌های ویژه‌ی مورد نیاز آن‌ها را در مطالبات خود لازم نمی‌شمارد و یا جنبشی که ضمن مطالبه‌ی حق گروهی خود، صراحتاً یا به طور ضمنی، حقوق گروهی دیگر را نقض می‌نماید نه تنها نمی‌توان مترقی تصور کرد، بلکه حمایت از آن به معنای عدم درک صحیح از حقوق بشر و همراهی با ناقضان آن است.

با این توضیح، عدم پذیرش کلی حقانیت جنبش‌های مترقی و خودداری از ورود به جریان‌های این‌چنینی، از یک سو به معنای پذیرش هژمونی غالب و توفیق جریان‌های مدافع آن در دستیابی به اهداف خود است و از سوی دیگر، مترادف با عدم درک صحیح از واقعیت‌های موجود در جوامع و اشکال نوین مبارزات رادیکال. در مقابل، همان‌طور که جریان جنبش‌های رادیکال نشان می‌دهد، سازمان‌دهی و ورود چنین گروه‌هایی به این مقوله‌هاست که با مقابله با تفاسیر مضیق و غلط‌انداز از حقوق بشر و ایستادگی در برابر مصادره حقوق خود و دیگران، موجب مترقی شدن آن‌ها و پیشبرد صحیح حقوق بشر می‌شود. انکار ساختار جنبش به عنوان ساختاری غیررادیکال و یا تأکید بر تناقض آن با ساختارهایی مثل اتحادیه‌ها با فرض این‌که این جنبش‌ها، کلیت ساختار موجود را هدف نمی‌گیرند، با رجوع به اهداف و عملکرد آن‌ها قابل دفاع نیست. علاوه بر این‌که مثلاً سندیکاها در ساختار موجود و به ضرورت اهداف درازمدت و کوتاه‌مدت خود به فعالیت‌های متعدد به منظور تأمین حقوق خود که از جمله‌ی حقوق بشر هستند می‌پردازند، در بسیاری از جنبش‌های مترقی دهه‌های اخیر، همین سندیکاها از اعضای اصلی آن‌ها هستند. اگر چنین جنبش‌هایی به بهانه‌ی عدم دستیابی به اهداف نهایی حقوق بشر یعنی تغییر ساختاری محکوم می‌شوند، هیچ ساختار دیگری هم نیست که تاکنون موفق به سرنگونی کامل نظام موجود شده باشد و چنین

نقدی، به بسیج مستقل مردمی حول حقوق بنیادین دیگر خود، تا همان میزان قابل پذیرش است.

حقوق بشر، عبارات کلی و فاقد مفهوم نیستند، بلکه مفاهیمی هستند که مخاطب اصلی آن‌ها دولت‌ها و در برخی موارد سازمان‌های خصوصی و دولتی هستند، به تک تک ابعاد زندگی ما در سیاست‌های کلی و خرد، قوانین، آیین‌نامه‌ها و شیوه‌نامه‌ها بازمی‌گردند و به تبع آن در مبارزات سیاسی، مبارزات مدنی، منشورها، مرام‌نامه‌ها، رویه‌ها و اهداف تأثیر می‌گذارند. در مقابل، تعاملات ما با این مفاهیم است که به گسترش، توسعه، بهبود و دستیابی به آن‌ها جامه‌ی عمل می‌پوشاند. امروزه هیچ سازمان، گروه، جنبش، حزب و یا ائتلافی نمی‌تواند بدون توجه به مجموعه‌ی حقوق بشر تمام اعضا و تلاش جهت تأمین آن‌ها، توقع حمایت از خود را داشته باشد. این موضوع علی‌الخصوص، در زمان پذیرش جریان‌های سیاسی و احزاب اهمیت ویژه می‌یابد. چرا که این احزاب و جریان‌ها هستند که در آینده بخشی از دولت و عرصه‌ی سیاسی و در ترجمه‌ی حقوق بشری آن، مخاطب و مسئول اصلی تأمین و پیشبرد آن خواهند بود. وجه تمایز جریان، حزب و ائتلاف مشروع با سایر جریان‌ها، در تعهد آن‌ها به حقوق بشر در ساختار، مسیر، هدف‌گذاری و تصمیم‌گیری آن‌هاست. در یک نظام متکثر، اختلاف و حتی تضاد ساختاری گرایش‌های مختلف سیاسی امری بدیهی‌ست؛ اما مسأله‌ای که در دنیای مدرن باید مورد پذیرش همه‌ی این گرایش‌ها واقع شود، کلیت حقوق بشر است. بر همین اساس، هیچ حزب یا گروه سیاسی مشروعی به تقابل مستقیم با این حقوق برنخواهدخاست، بلکه با توسل به ابزار متعدد، تلاش در مخدوش ساختن اهمیت آن‌ها، ارائه‌ی تفاسیر غلط از آن‌ها، کم‌رنگ ساختن اهمیت برخی از این حقوق نسبت به سایرین و در بهترین حالت، ارائه‌ی مسیر اشتباه جهت احقاق این حقوق می‌نمایند. با این تفسیر، جنبه‌ی دیگری از اهمیت تأکید بر حقوق بشر و به رسمیت شناختن مفاهیم صحیح آن و ورود به این گفتمان، خصوصاً در برهه‌ی کنونی، روشن خواهد شد.

یکی از اقدامات عملی در این زمینه، علاوه بر توجه به حقوق بشر در مرام‌نامه، منشور و ساختار گروه‌های سیاسی، مطالبه‌ی پذیرش کلیت آن‌ها به عنوان خطوط قرمز غیرقابل‌نقض در تعیین مشروعیت خواهد بود. اگر گروه‌های مختلف، صرف‌نظر از عقیده و مرام سیاسی خود، چنین خطوط قرمزی را بپذیرند، در بررسی رفتارهای غیرقابل‌قبول، نه تنها از گرداب همیشگی اثبات صحت و سقم ادعا بر اساس عقاید سیاسی متضاد نجات خواهیم یافت، بلکه

نهایتاً با اطمینان از حضور مستمر صداهای پیشرو در گفتمان، از تضمین هرچه بیشتر این حقوق برای افراد جامعه، اطمینان خواهیم یافت؛ امری که باید هدف غایی هر سیاستی باشد. به علاوه، با چنین اقدامی، گروه‌های مختلف خود نیز متعهد به نظارت داخلی در ساختار خود به منظور برخورد با اعضا و یا بخش‌های ناقص حقوق بشر و تصحیح مسیر فعالیت، به عنوان اولین خط ناظر خواهند بود. چرا که در غیر این صورت، مجموع ساختار آن‌ها محل مناقشه و در مظان اتهام قرار خواهد گرفت.

مطالبه‌ی ایجاد و حضور گروه‌های متکثر حقوق بشری، با عملکردی فراحزبی و فراسازمانی در یک بدنه‌ی منسجم، به عنوان بخشی از ساختار ناظر بر هرگونه جریان مذاکره، ائتلاف و دولتی، می‌تواند یکی از اقدامات مهم در این زمینه باشد. قرار گرفتن مجموعه‌ای از متخصصین حقوق بشر با کارنامه‌ی شفاف با تخصص و زمینه‌ی فعالیت متنوع، نه تنها به معنای کنار هم قرار گرفتن جهان‌بینی‌های متکثر در جایگاه ناظر خواهد بود، بلکه زمینه‌ی نظارت مستقل بر فعالیت گروه‌ها را فراهم خواهد نمود. تأکید بر چنین موضعی، پیش‌زمینه‌ای به منظور توافق همه‌جانبه و تعهد عملی همراه با ضمانت اجرای گروه‌های سیاسی ایجاد می‌نماید که ادامه‌ی آن به معنای پذیرش ساختاری حقوق بشر است. اشاره به این نکته‌ی مهم در این گفتار ضروری می‌نماید که همان‌گونه که حقوق بشر فراتر از ساختار سازمانی آن است، عدم توسعه‌ی مطلوب آن در نظام بین‌المللی به هیچ‌عنوان به معنای این نیست که در عرصه‌ی قوانین و ساختار داخلی نتوان از آن پیشی گرفت. به عبارت دیگر، نباید در انتظار گودو باقی ماند تا در سازمان ملل و یا سازمان بین‌المللی کار، تفسیر پیشرو از حق بر اشتغال و مشتقات آن را بپذیرند، بلکه همان‌طور که در تاریخ مبارزات هم مشاهده شد، ایجاد چنین تغییراتی در سطح ملی و منطقه‌ای نه تنها آسان‌تر است، بلکه عرصه‌ی بین‌المللی، بروز نهایی همین تغییرات است. یکی دیگر از جنبه‌های مهم حضور نیروهای مترقی در گفتمان حقوق بشر نیز جلوگیری از به قهقرا بردن مفاهیم آن توسط نیروهای مختلف و مقابله با تحریف مفاهیم و مصادیق آن است. با این استدلال، اهمیت وجود نیروها و جنبش‌های پیشرو و رادیکال در گفتمان حقوق بشر و راهیابی آن‌ها به نهاد ناظر مذکور بدیهی جلوه می‌کند تا با مباحثه و روشن‌گری در خصوص مفاهیم و تفاسیر، در برابر تلاش‌های گروه‌های سیاسی به منظور ترویج روایات غالب از حقوق بشر ایستادگی کنند. خاتمه‌ی سخن آن‌که ما به تعریف هژمونی غالب از حقوق بشر معتقد نیستیم

و هدف‌مان در این مجموعه از یک سو، مقابله با تلاش‌های گسترده‌ای است که به منظور کاستن از جایگاه و مقام حقوقی مانند اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و تعهد دولت‌ها نسبت به آن‌ها صورت می‌پذیرد و از سوی دیگر، بر آنیم که از حقوق بشر در برابر رد کلی مفهوم آن به عنوان مفهومی غربی یا موافق هژمونی و یا عناوین مشابه دفاع نماییم. چرا که از نظر ما، پذیرش گفتمان دسته‌ی اول به معنای نقض غرض حقوق بشر و حفظ نظام جهانی موجود است و تن دادن به نظریه‌ی دسته‌ی دوم به معنای یاری‌رساندن به دسته‌ی اول و پذیرش هژمونی غالب.

تدوین این مجموعه با رجوع به منابع زیر میسر شده است:

### کتابها و مقالات:

- Donnelly, J., 2013., Universal Human Rights in Theory and Practice, Cornell University Press.
- Van den Berge, J., Vos, J., Boelens, R., 2022. Water justice and Europe's Right2Water movement, International Journal of Water Resources Development, 38:1, 173-191.
- O'Connell, P., 2018. On the Human Rights Question., Human Rights Quarterly, 40:4, 262-988.
- Heinze, E., 1995. Sexual Orientation: A Human Right. An Essay on International Human Rights Law. Brill Academic Pub.
- Heinze, E., 2001. Sexual Orientation and International Law: A Study in the Manufacture of Cross-Cultural "Sensitivity", 22 MICH. J. INT'L L. 283.
- Wilets, J. D., 1994. International Human Rights Law and Sexual Orientation, 18 Hastings Int'l & Comp. L. Rev. 1.
- Sawyer, M. R., 2020. Black Minded: The Political Philosophy of Malcolm X. Pluto Press.
- Smith, M. and Mac, J., 2018. Revolting Prostitutes: The Fight for Sex Workers' rights. Verso Trade.
- Barker, C., 2013. Marxism and Social Movements. The Wiley-Blackwell Encyclopedia of Social and Political Movements.
- Taylor, P., 2011. "Common Heritage of Mankind Principle." In Klaus Bosselmann, Daniel Fogel, and J. B. Ruhl, Eds. The Encyclopedia of Sustainability, Vol. 3: The Law and Politics of Sustainability. 64-69. Great Barrington, MA. Berkshire Publishing.



- سید فاطمی، س. م.، ۱۳۹۵، حقوق بشر معاصر (دفتر اول) درآمدی بر مباحث نظری؛ مفاهیم، مبانی، قلمرو و منابع، نشر نگاه معاصر.
- سید فاطمی، س. م.، ۱۳۹۵، حقوق بشر معاصر (دفتر دوم) جستارهایی تحلیلی در حق‌ها و آزادی‌ها، نشر نگاه معاصر.

#### اسناد:

- منشور سازمان ملل متحد  
اعلامیه‌ی حقوق بشر سازمان ملل متحد (۱۹۴۸)  
میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶)  
میثاق حقوق مدنی، سیاسی (۱۹۶۶)  
کنوانسیون بین‌المللی رفع تمام اشکال تبعیض نژادی (۱۹۶۵)  
کنوانسیون رفع اتمام اشکال تبعیض علیه زنان (۱۹۷۹) و پروتکل الحاقی آن (۱۹۹۹)  
کنوانسیون منع شکنجه و سایر رفتارها و مجازات‌های خشن، غیرانسانی و توهین‌آمیز (۱۹۴۸) و پروتکل الحاقی آن (۲۰۰۲)  
کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۸۹) و دو پروتکل اختیاری آن در خصوص درگیری کودکان در مخاصمات مسلحانه و فروش کودکان، فحشاء کودکان و حضور کودکان در فیلم‌های پورن (۲۰۰۰)  
کنوانسیون حمایت از کارگران مهاجر و اعضای خانواده آن‌ها (۱۹۹۰)  
اعلامیه‌ی حقوق دهقانان و سایر کارگران روستایی (۲۰۱۸)  
کنوانسیون‌های سازمان بین‌المللی کار

#### لینک‌ها

- جنبش La Via Campesina:  
[/https://viacampesina.org/en](https://viacampesina.org/en)  
جنبش حق بر آب:  
[/https://right2water.ie](https://right2water.ie)  
کمپین حق بر مسکن در لندن:  
<https://focuse15.org>  
کارگران صنعتی جهان:  
<https://iww.org>

اتحادیه مستأجران لندن:

<https://londonrentersunion.org>

دفتر کمیسیاریای عالی حقوق بشر:

[https://www.ohchr.org/en/ohchr\\_homepage](https://www.ohchr.org/en/ohchr_homepage)

اهداف توسعه پایدار:

<https://sdgs.un.org/goals>

نهاد برابری اقلیت‌های جنسی و جنسیتی سازمان ملل:

<https://www.unfe.org/>

سازمان بین‌المللی کار:

<https://www.ilo.org/global/lang--en/index.htm>

“Can Marxism and Human Rights Co-Exist?”

<https://www.youtube.com/watch?v=BP1dGdwGHgY>

:Ultra Violet Podcast“

Episode on Human Rights with John Duncan”

■ <https://www.youtube.com/watch?v=qCccjVlaQiE>



# یازده تکه پاره از کف خیابان

محسن عظیمی

طرح پس زمینه: لیو گرافیک

از شهریور ۱۴۰۱ که جنبش «زن، زندگی، آزادی» پس از سپری چند دهه سرکوب و خفقان به دنیا آمد، من به‌عنوان یک نویسنده هم‌پای این جنبش در خیابان‌ها بودم و پا گرفتنش را دیدم. پاییز ۱۴۰۱ پاییزی تلخ اما پر از امید بود که این جنبش را به آغاز فصلی سرد رسانید و با وجود سرکوب و اعدام و به حبس کشاندن فریادهای سرکشیده در خیابان، به‌نظر می‌رسد این جنبش دیگر سر باز ایستادنش نیست.

این جنبش به هر دلیلی به دنیا آمده باشد، اگر توسط گروهی یا جریانی صادره نشود، می‌تواند آغازی باشد برای رسیدن به آزادی‌خواهی در سرزمینی که در آن آزادی همیشه در

حبس بوده است.

از بین پاره‌نوشته‌هایی که نمی‌دانم شعرند یا قصه یا خاطره یا... یازده تکه‌پاره را جدا کردم که انعکاس جریاناتی بود که من در این دوره، کف خیابان کشف کردم؛ چرا که کار من به عنوان یک درام‌نویس از همان آغاز که فقط کلمه بود و آن کلمه حقیقت بود، کشف حقایق بوده است.

## یازده تکه‌پاره از کف خیابان

محسن عظیمی

یک: نه!

من سال‌هاست کف خیابانم. با نوک انگشت اشاره‌ی دست راستم می‌نویسم و نوشته‌ام، تمام نمایشنامه‌هایی را طی این دو دهه! وسط شلوغی مترو، اتوبوس، لابه‌لای جمعیت، از این خیابان تا آن خیابان؛ از انقلاب تا تئاتر شهر! این روزها اما تا می‌خواهم بنویسم، از نوک انگشتانم خون می‌چکد! هر واژه‌ای که می‌نویسم خیس است از اشک چشمانم و طعم گاز اشک‌آور می‌دهد! واژه‌هاییم باتوم‌خورده و ساچمه‌خورده و زخمی‌اند! خونین و جان‌داده از تیرهای جنگی! واژه‌هاییم داغ‌دارند و خشمگین! کوکتل‌مولوتوف به دست، سنگ به دست، دست خالی، آماده‌ی آتش و فریادند. نمی‌توانم به آرامش بخوانم‌شان حتی با نهی و منکر و انکار و سرکوب! هر کدام‌شان سلاحی دارند که ارتش جهان هم نمی‌تواند در مقابل‌شان بایستد! سلاح‌شان دو حرف است که چون پسوندی به هر واژه که می‌نویسم چسبیده: نه!

## دو: نویسنده‌ی دوره‌گرد

دم ورودی متروی جانبازان مردی نشسته روی یک سکوی سنگی در دهانه‌ی ورودی مترو. کاغذی چسبانده روی دیوار پشتش و رویش نوشته: «من می‌نویسم. ابزارم کلمه‌ها هستند؛ چون نوازنده‌ای دوره‌گرد که ساز می‌زند. خاطره، داستان، شعر، فیلمنامه، درباره‌ی شما و یا کسی که می‌خواهید هدیه‌ای به او بدهید یا کنار هدیه‌تان شعری، چیزی بگذارید که در وصف او باشد و احساس‌تان!»

دختری نزدیکش می‌شود و از او می‌خواهد شعری بنویسد برای هم‌کلاسی‌اش که به خاطر حضور در اعتراضات کشته شده. برای خواهرش که در زندان حبس است. برای برادرش که حکم اعدامش را صادر کرده‌اند. برای رفیقش که چشمش پر شده از ساچمه و کور شده. برای خودش که بازداشتش کرده‌اند اما وقتی به خودش آمده...

مرد نگاهش می‌کند. می‌گوید: می‌نویسم اما قیمتش خیلی بالاست دخترجان! دختر می‌پرسد: چقدر؟ مرد می‌گوید: به قیمت شاید جانم! اما می‌نویسم. می‌نویسم. می‌نویسم.

## سه: صدای اذان می‌آید.

صدای اذان می‌آید. اذان به وقت اعدام. اصغر جان بیدار شو! بی‌دار شو! بیا! نمازت را بی‌خیال شو اصغر! نه نماز وحشت هم بی‌فایده است دیگر! فقط بیا! از اکبر بودن خدا و اشهدت بگذر! بشتاب اصغر. خودت اکبر شو. فریاد بکش حی علی الطناب! بشتابید به سوی این طناب‌ها! به سوی این چهارپایه‌های لعنتی! چهارپایه‌ها، آخ چهارپایه‌ها اصغر!... چهار چهارپایه اینجاست. ما چهار نفریم. چهار نفر! چهار... فریاد بکش آی جماعت خواب‌زده! بشتابید به سوی این چهارپایه‌ها! بیایید، بیایید و این حلقه‌ی لعنتی دار را از دور گردنم... گردن‌مان بردارید... پاره کنید همه‌ی طناب‌ها را و با همین طناب...ها نجات‌مان بدهید. چون ریسمانی... وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ الدارِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا... وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ الدارِ ... وَ اعْتَصِمُوا... اصغر... اک... اص... بر... جان، جان... ما... درت... چه... ار... یا... یه... را... چ... هار... هار... چ... چ... چ...

## چهار: تواب

من یکی از همان اعدامیان بودم که قرار بود حکم را مردمی بپیچند که ابتدا مرگ بر شاه گفتند بعد مرگ بر منافقین و صدام و شوروی و انگلیس و

اسرائیل و آمریکا! در شب‌هایی که ماه فقط عکس بت‌شکنی را نشان می‌داد که خودش بت‌کشتار بود و توسط یکی از همان کسانی که بتش کرده بودند شکسته شد.

من یکی از همان اعدامیان بودم که قرار بود به پارادوکس جمهوری اسلامی رای آری ندهم که بعد مجبور شوم انگشت اشاره دست چپم را بدهم، بعد پای چپم را، بعد سرم را، بعد خانواده‌ام را بعد... بعد به حکم ارتداد افکارم معدومم کنند.

من یکی از همان اعدامیان بودم که قرار بود به ریش شاعری که یکی از کفه‌های ترازوی عدالت را به تخم چپش بسته بود در بیدادگاهی صحرایی محاکمه شوم، یا گور به گورم کنند از خاوران تا باختران و جسد مرا وسط جسدهایی که تنها نشانه‌ی مشترکشان جای گلوله‌ای روی پیشانی‌شان بود، بسپارند. بسپارند به گورهای بی‌نام‌ونشان سرزمینی که روی شاخه‌های درختانش هم عمامه‌های سفید و سیاه سبز می‌شد و روی سبزه‌هایش خون.

من یکی از همان اعدامیان بودم که قرار بود وسط خوابگاهی دانشجویی محاکمه شوم؛ افتاده ته گونی‌هایی که از گلوی پنجره پرتاب می‌شدند کنج شب کوی دانشگاه؛ یا جان بدهم زیر شکنجه‌های شیشه‌نوشابه به دست ریش‌پرورانی که تمام رگ‌های مغز شستشوداده‌شان منتهی می‌شد به تخم چپشان.

من یکی از همان اعدامیان بودم که قرار بود حتی اگر جیغ و دادهای زخم را پخش کردند در حال کردنش! آه و ناله‌های خواهر و مادر و پدر و برادرانم را زیر شکنجه! تواب نباشم. تواب نباشم حتی اگر دست‌نوشته‌هایم را آتش زدند و کلماتم را وسط گود سلاخ‌خانه‌ی ارشاداسلامی‌شان سانسور! تواب نباشم حتی اگر به جرم محاربه، مفسد فی الارضم کردند و معلق وسط سماوات، طناب کلفتی پیچیده دور گردنم و چهارپایه‌ای افتاده کنار پای کسانی که هیچ‌کدام از مقتولان قتل‌های زنجیره‌ای را بی‌وضو سلاخی نکردند، و به سوی هیچ‌کدام از کودکان و جوانان فریاد اعتراض بر لب کف خیابان، بدون زهرخند و خرخنده‌های مسخره‌شان شلیک نکردند؛ به هیچ‌کدام از زندانیان بی‌نام‌ونشان بدون تنفر و حسرت تجاوز نکردند.

من یکی از همان اعدامیان بودم که قرار بود تواب نباشم حتی اگر به زور اسلحه، انگشت اشاره‌ی دست چپم را گذاشتند روی ماشه‌ی اسلحه‌ای که شلیکش کردم به سوی تن رفیقم که یکی از همان اعدامیان بود.

## پنج: زندان ترس

مرا ببخش وطن. من یک زندانی‌ام در زندان ترس! خاکت را فروختند. دریاچه‌هایت را خشکاندند. جنگل‌هایت را بیابان کردند. تاریخ‌ت را سانسور، صدایم در نیامد.

مرا ببخش هم‌وطن. من یک زندانی‌ام در زندان ترس! وقتی با باتوم سر و پایت را خونین کردند، فرار کردم.

مرا ببخش رفیق. من یک زندانی‌ام در زندان ترس! وقتی تیر خوردی و می‌توانستم زیر بغلت را بگیرم، رهایت کردم.

مرا ببخش دخترم. من یک زندانی‌ام در زندان ترس! به زور روسری سرت کردند. شلاقت زدند. تو را ربودند. در زندان به تو تجاوز کردند. تو را کشتند. من... فقط گریستم!

مرا ببخش مادرم. من یک زندانی‌ام در زندان ترس! تو با پاهای لنگانت، تن نزارت، هر روز جلوی در زندان بودی. برادرم را اعدام کردند. من... گفتم هیچ برادری ندارم!

مرا ببخش خودم. من یک زندانی‌ام در زندان ترس! تو را فروختم به حکومتی که حکم قضاوت‌م داد تا قاضی تحت فرمانش باشم.

## شش: آتیش بهم بده!

با دست خالی و دلی پر، دارم به تو نگاه می‌کنم که باتوم به‌دستان افتاده‌اند به جان پیکر بی‌جانت! به تو و تن سوراخ‌سوراخ از ساچمه‌ات! به تو و قلب دریده از گلوله‌ات! به تو که بی‌آنکه یک‌بار حتی نامت هشتگ شود کنج زندانی! به تو که اعتصاب غذا کرده‌ای کنج انفرادی! به تو که سینه‌سپر کرده‌ای کف خیابان، به تو که سنگی به دست ایستاده‌ای روبه‌روی لشگری مسلح! اشکم می‌شکفت روی گونه‌هایم.

صدای پسرک دستمال فروش می‌آید.

: آقا دستمال نمی‌خوای؟

: نه نمی‌خوام.

: یه دونه بردار پول نمی‌خواه بدی!

: تموم دستمال‌های جهانم به درد من نمی‌خورن پسر (اشکم را پاک می‌کنم)

آتیش بهم بده!

## هفت: ایستگاه مهسا امینی

عصر. داخلی. واگن مترو. مرد ایستاده موبایلش را چک می‌کند. روی دیواره‌ی بزرگ واگن با اسپری مشکی نوشته شده «مرگ بر دیکتاتور». مرد سعی می‌کند با موبایلش از دیوارنوشته عکسی بگیرد اما جلوی دیواره شلوغ است. قطار می‌ایستد. در واگن باز می‌شود. ده پانزده جوان هفده تا بیست ساله، دختر و پسر در حال شعار دادن وارد می‌شوند. مرد در میانه‌ی آنها می‌ماند. جوان‌ها بی‌هراس شعار می‌دهند و دست‌کوبان، پا به زمین می‌کوبند. جماعت را به حمایت فرامی‌خوانند.

پیرمردی نشسته: بابا می‌زنن می‌کشنتون، نکنین!

یکی از جوان‌ها: ما مث شما ترسو نیستیم.

یکی دیگر: بکشن بهتر از اینه که صدامون درنیاد.

یکی دیگر: ما تا تقاص خون اونایی که کشتن پس نگیریم ول کن نیستیم.

فهمیدی؟!؟

یکی دیگر: نکنه با اینایی، ها؟

پیرمرد: نه آقا جان من چی کار دارم به اینا.

همه‌باهم: بی‌طرف، بی‌طرف! بی‌طرف، بی‌طرف!

یکی دیگر از جوان‌ها: (روبه مرد که وسط جوان‌ها گیرافتاده) شما چرا شعار

نمی‌دی؟ حداقل همراهی کن عمو!

مرد با ترس شروع می‌کند با ریتم شعارها دست می‌زند. کم کم با جوان‌ها

هم‌صدا می‌شود: زن، زندگی، آزادی! صدایش بالا می‌رود و بالاتر، طوری که با

فریادهای او جوان‌ها هم با شور بیشتری ادامه می‌دهند و برایش دست

می‌زنند.

مرد: باورکنین می‌گین بی‌طرف، بی‌طرف! من نه بی‌طرفم، نه بی‌شرف! خیلی

دلیم می‌خواست داد بزنم اما تا امروز می‌ترسیدم. صدام در نمی‌اومد اما شما

صدامو باز کردید!

یکی از جوان‌ها: دمت گرم عمو. چه صدایی‌ام داری!

قطار می‌ایستد. یکی از جوان‌ها از کوله‌اش اسپری درآورده به سمت تابلوی

زردی که رویش نوشته ایستگاه انقلاب اسلامی می‌رود و کلمه‌ی اسلامی را

خط زده رویش می‌نویسد: #مهسا-امینی



## هشت: لیدر

: بنویس. لیدر بودی.

: لیدر؟ لیدر چیه؟

: لیدر چیه، ها؟ الان بهت نشون می‌دم چیه.

(شوکر را آورده کنار گوش جوان می‌گذارد. جوان ترسیده عقب می‌کشد.)

: نبودم نبودم به قرآن من کاری نکردم داشتم رد می‌شدم منو گرفتن.

(دوباره شوکر را می‌گذارد.)

: می‌گم نبودم نکن!

: خفه شو! اگه نبودی چرا نمی‌ترسی، ها؟ ها؟

(و دوباره باز شوکر و صدای فریاد. سراغ بعدی می‌رود که از ترس دارد

می‌لرزد. جوان تر است و ترسیده.)

: تو چی؟

: من... من...

(تا شوکر را نزدیکش می‌برد خودش را خیس می‌کند. با صدای لرزان)

: نه، نه! باشه. می‌نویسم. می‌نویسم. چی بنویسم؟ کجا بنویسم؟

: بنویس. اینجا. امضا کن.

## نه: قلعه‌ی میمون‌ها

میمونک چون پیام گوریل پشمالو مبنی بر این که همه مکلفند فقط از او تقلید کنند را نادیده گرفت، به سنگ‌سار محکوم شد. آخرین سنگ به آینه‌ای توی دستش خورد. هر میمون تکه‌ای برداشت و بسیاری از میمون‌ها کم‌کم دیگر از گوریل پشمالو تقلید نکردند. گوریل پشمالو دستور داد دستگیر و بازداشت شوند و باز هم میمونک‌هایی را محکوم به سنگ‌سار کرد و زندانی و... تا اینکه میمون‌های معترض علیه او قیام کردند.

عده‌ای این وسط با آنکه ناراضی بودند و آگاه از جنایات گوریل پشمالو، ولی سکوت کرده بودند. از وسط‌بازان بودند و می‌گفتند بعدش چه؟ اگر او سرنگون گردد چه کسی جانشینش شود؟ از تخم و ترکه‌ی شاه گوریل بی‌پشم هم هر که بیاید بی‌فایده است. اوضاع بدتر خواهد شد. گوریل‌های خارجی شرقی و غربی هم دنبال استثمار و موز و نارگیل خودشانند. عده‌ای هم می‌گفتند اینها همه بازی است!

بوزینه‌هایی هم بودند که همه‌چیز را مسخره می‌کردند. حتی می‌گفتند

میمونک‌ها را خود معترضان که تعدادی اغتشاش‌گرند، می‌کشند و سیاه‌بازی‌ست و از گوریل خارجی‌ها نارگیل گرفته‌اند. حتی به زور مانع نزدیکان‌شان می‌شدند که اعتراض نکنند. عده‌ای هم می‌ترسیدند و از ترس می‌لرزیدند. گروهی هم اکثراً پشم‌الو و دم‌دراز و وحشی، جیره‌خوار گوریل بودند و مدافع گوریل و به میمونک‌ها هم رحم نمی‌کردند.

اما در نهایت گوریل پشم‌الو سرنگون شد. میمون‌ها گروه به گروه، درخت به درخت، جنگل به جنگل جمع شدند. همه کنار هم از بزرگ و کوچک، قوی و ضعیف، نر و ماده، کم‌رنگ و پررنگ بگیر تا دم‌دار و بی‌دم، پشم‌دار و بی‌پشم، پرپشم و کم‌پشم! و بر اساس آنچه که می‌خواستند از بین خود نمایندگانی انتخاب کردند و به آزادی رسیدند.

### ده: هم‌کلاسی قدیمی

هم‌کلاسی قدیمی! من سلاحم قلم و تو تفنگ، تو گلوله داری من کلمه، تو عاشق جنگی و من صلح، تو با افتخار تفنگت در دستت عکس یادگاری می‌گیری. من با افتخار کشته می‌شوم با گلوله‌ای که تو می‌نشانی روی پیشانی‌ام. یادت هست روزی را که سر کلاس آمادگی دفاعی معلم اسلحه آورده بود سر کلاس؟ تو برای نخستین‌بار در عمرت با افتخار بیست گرفتی. من با افتخار صفر، هم‌کلاسی قدیمی!

### یازده: فریاد حقیقت

بی‌هراس از سیاه‌پوشان سیاهی‌لشگر سیاه‌نامه‌ای که در حال اجراست در این میدان، ما با هم می‌مانیم تا روزی که آزادانه دست در دست هم برقصیم و بخوانیم ترانه‌ی آزادی را در میانه‌ی این میدان. ما باهمیم. ما یک تنیم. از تبار آتشیم. از تبار آب و باد این خاک. ابرها را به هم می‌رسانیم تا باران ببارد، تا چشمه‌ها جوشان شوند، رودخانه‌ها جاری و دریاچه‌ها لبریز. طوفان می‌شویم وسط تماشاگرانی که خواب‌شان برده. آتش می‌شویم تا شعله‌شعله روشنایی بدمد در ذهن تماشاگرانی که چشمان‌شان کور شده از تعصب. خاک می‌شویم تا حقیقت جوانه بزند روی تن‌مان و ریشه‌های دروغ بخشکد با رویش فریاد حقیقت روی لب‌هایمان. ■

# کارگاه نویسندگی آوای دیوانگان

سامان ارسطو



طرح پس‌زمینه: نفیسه عقیلی

سلام من سامان ارسطو هستم. کارگاه آوای دیوانگان از سال ۷۰ با وصل کردن واژه‌ها شروع به کار کرد. بیشتر کار گروه در مورد جنسیت و اصلا بی‌جنسیتی است. و اصلا چرا مهمه؟ و اساسا فلسفه جنسیت چیه؟ و اصل کارگاه با خلاقیت همراه است نه تکنیک های دیکته شده. در لحظه نوشته و ثبت می‌شه. اغلب از کلام ناخوشایند استفاده می‌شه.

\*\*\*

## زاری نزاریده

نفیسه عقیلی

خواب دیدم روی یخ سر خوردم، روی دستم...

دیدم دارم از یک کوه بالا می‌رم، از یک کوه که وجب به وجبش تخت خواب بود؛ تخت خواب‌های برعکس ... پایه‌ها به سمت بالا.

از روی زمین دسته دسته مو جمع می‌کنم

## کارگاه نویسندگی

## آوای دیوانگان

### زیر نظر سامان ارسطو

و هی غر می‌زنم، غر می‌زنم برای تارهای نباخته شده؛ برای تارهایی که بین کارب‌ها گیر کرده و من باید اون‌ها رو دونه دونه جمع کنم و مرتب کنم.

اون بالا حنابندون بود...

صدتا... هزارتا... یه عاااالمه دست مشت کرده به سمت بالا، تو دستاشون حنا و روی دستاشون با مخمل سرخ پوشیده شده بود.

من توی دستم یک دسته گل نرگس بود...

گل نرگس‌ها به دستام دوخته شده بودن، با تیغ‌هایی که روی ساقه‌شون بود! یهو همه‌جا رو آب گرفت و من با درد زیادی زاییده شدم؛ دورم پرده توری سفیدی پیچیدند که سالیان سال تو صندوق بود، و تلفیقی از بوی آهن، نفتالین، کافور، تنباکو، بی‌هوایی، صابون می‌داد.

پرده تور تور بود و من تمام بدنم رو می‌دیدم؛

۱. به زبان محلی شهمیرزاد، به بوته‌های گرد و تیغ‌دار که در بیابان و کوه‌های کوبری می‌رویند کرب گفته می‌شود. در قدیم از این بوته‌ها برای ساختن سقف خانه‌ها استفاده می‌شد.

بالغ بودم و آبستن...  
سینه‌هام پر بود از شیر.  
بخشی از پرده شده بود دنباله‌ام؛ گوشه‌ای از دنباله‌ی پرده رو کشیدم بالا  
انداختم روی سرم.  
عروس شدم!  
تمام استخوانام شروع کرد به خورد شدن.  
از سینه‌هام خون فواره می‌زد و از رحمم خروار خروار گل میومد بیرون.  
توی دستم یک لاک قرمز...  
روبه‌روم یک بشقاب گل سرخی بود که توش پر شده بود از ناخن‌هایی از  
انگشت جدا شده. باید سرخ‌شان می‌کردم!  
یهو صدای شیپور بلند شد و من مُردم قبل از اینکه نطفه‌م بسته بشه.  
از خواب که بلند شدم، همون دستی که روش افتادم زمین ورم کرده بود و  
درد می‌کرد.  
دستم رو بستم و یک دسته گل نرگس خریدم و رفتم بالای کوه...  
یخ‌هایی که از زمستون به جا مونده بود آب شده بود و همه‌جا پر از قبر بود!  
قبرهایی پوشیده شده از گل، شدم گورکن و همه‌شون رو کشیدم بیرون؛  
بندهای کفن‌هاشون رو باز کردم و پایبون زدم به موهاشون...  
به ناخناشون لاک قرمز زدم و به دست‌هاشون حنا بستم.  
گل نرگس‌هایی رو که دیگه خار نداشتن گذاشتم روی پوست لطیف  
بدن‌شون.  
هنوز خواب بودن...  
تا اینکه صدای سرخ شیپور همه رو بیدار کرد.  
درست همون موقع خاک قبرستون سرخ شد و من از رحم خودم زاییده شدم  
و با فریاد خندیدم.

## کلاغ

در صبحِ سردِ پاییز  
کلاغی که خبر می‌داد صبح شد  
منقارش بر بندی گیر کرده بود-

صبح خاموش ماند  
و کسی سرمای پاییز را احساس نمی‌کرد،  
همه شهر در یک خانه مسکن داشتند-

صبح خاموش بود  
و یک شهر به خواب رفته بود.

## سایه

سایه‌ای که می‌گذرد  
در ورای پنجره‌ای  
در پهنه نور  
می‌لرزاند تنهاییِ کوچه ما را-

## طناب‌ها

سال‌هاست دیوارهای این شرقی عریان را شلاق می‌زنند-

گذشت سوزشِ تیزیِ عقربه‌ها  
بر پوستِ نازکِ تاریکی-

-ما در تکرارمان زاده می‌شویم.

## نطفه

هستی رَهِ خویش می جوید  
در خرمنِ توانِ آدمی -

تا تاریکی  
پیوسته و آرام در بستری بیارامد -  
تا تاریکی  
در سکوتِ مستمری سیال  
تزکیه شود -

آری...

در یافتنِ این دایره همیشگی رَه می پوییم -  
به سانِ تعجیلِ نطفه نوری  
در فروغِ جاودان.

## تملک

در شب  
تن-هایی می خراشند -  
تن-هایی  
در تمسک  
به بندها چنگ می زنند -  
بندهایی شکارچی  
استخوان‌های بیچارگان را  
بر آزادیِ تملکی دیگر  
بنا می نهند -  
بیچارگانی در زنجیرِ افیونِ نسیان -  
ستمگر  
اندوهگین  
دراز دست.

## چکامه پنجاه و هفتم

گاهی جهان در بعضی نقاط تمام می‌شود  
پرتگاهی بلند دهان باز می‌کند  
ثانیه‌ها تکرار می‌شوند...

پنجاه و هفت - پنجاه و هشت - پنجاه و نه،  
پنجاه و هفت - پنجاه و هشت - پنجاه و نه،  
پنجاه و هفت - پنجاه و هشت - پنجاه و نه،

آرگاسم رسیدن رنگ می‌بازد-

زمان در پنجاه و هفتمین نفس خود می‌میرد  
شصت فرصت دوباره خود را از دست می‌دهد  
و اکنون در نطفه منهدم می‌ماند-

مرگ چیست؟

-مرگ نمی‌تواند در آستانه شصت تولدی باشد-

پنجاه و هفت - پنجاه و هشت - پنجاه و نه...  
آیا کسی به عقربه‌ها دست می‌زند؟



## پیک موتوری

هلنا پرورش

مثل همه‌ی چهارشنبه شب‌ها، کلاس آخرین شاگردش هم تمام شد. دخترک پنج ساله خداحافظی کرد. از پشت پیانوی کلاس موسیقی بلند شد و از کلاس خارج شد. سارا وسایلش رو جمع کرد و با بی‌حوصلگی ریخت توی کوله‌پشتیش. به ساعت دیواری نگاه کرد. ساعت هشت شب شده بود. از کلاس خارج شد. لیست حضور و غیاب کلاس رو روی میز جلوی مدیر آموزشگاه گذاشت و خداحافظی کرد و از در آموزشگاه اومد بیرون. یه پراید سفید جلوی در ایستاده بود. پلاکش رو خونند و با مشخصات تاکسی اینترنتی توی گوشیش مطابقت داد. رفت سمت پراید و سوار شد. خیلی گرسنه بود. ماشین که راه افتاد، یادش اومد که واسه شام چیزی نداره. گوشیش رو برداشت و از برنامه اینترنتی سفارش غذا، یه پیتزا انتخاب کرد و سفارش رو ثبت کرد.

نیم ساعت بعد، دم در خونه از ماشین پیاده شد. کلید انداخت و در ورودی ساختمان رو باز کرد. آپارتمانش طبقه چهارم بود. آسانسور نداشت و باید از تک‌تک پله‌ها بالا می‌رفت. صاحب‌خونه طبقه دوم زندگی می‌کرد. سارا به پاگرد طبقه دوم که رسید، لحظه‌ای جلوی در توقف کرد تا نفسی تازه کنه. صدای آقای قنبری مدیر ساختمان رو شنید که بلند بلند داشت با زنش اقدس خانم صحبت می‌کرد.

**قنبری:** اقدس! این دختره این جا رو کرده جنده‌خونه!

**اقدس:** زشته! خوبیت نداره! الان می‌شنوه!

**قنبری:** بذار بشنوه! هرشب و هرشب یکی میاد تو طبقه چهارم و می‌ره! هر دفعه هم یه آدم جدید. اگه جنده نیست پس چه کاره‌س؟! دیشب یه مردیکه بد سیگاری رو آورده بود تمام راه پله بوی گند سیگار گرفته بود. صدای پسر آقای قنبری از ته خونه اومد: بوی سیگار نیست بابایی! گله! گل می‌کشیدن دیشب.

**اقدس:** خاک بر سرم! دختره‌ی جنده!

سارا که دیگه نتونست تحمل کنه بی‌درنگ دستش رو کوبید به در خونه‌ی قنبری. صداهای توی خونه ساکت شد و بعد از چند لحظه در باز شد. قنبری با یه رکابی سفید و یه زیر شلواری راه‌راه جلوی سارا ایستاد. چند لحظه سکوت کرد و یه نگاه هیز به سر تا پای سارا انداخت. بعد چشماش قفل شد

روی چاک وسط سینه‌های سارا که از بالای تاپ سفیدی که زیر مانتوی جلو بازش پوشیده بود، خودنمایی می‌کرد. سارا چند لحظه مکث کرد، بعد سرش رو پایین آورد جووری که چونه‌ش رسید به سینه‌ش. داخل یقه تاپش رو نگاهی کرد و سرش رو بالا آورد. حالا اقدس خانم هم اومده بود پشت سر قنبری و سارا رو با غضب نگاه می‌کرد.

**سارا:** دوستشون داری؟

**قنبری:** سلام. خوبین خانم حسینی؟ .... چی رو دوست دارم؟

**سارا:** اوووو! خانم حسینی! ... چه با ادب! یک دقیقه پیش جنده خانم صدام می‌زدید الان شدم خانم حسینی؟! .... همونی که بهش زل زدی رو میگم! دوستشون داری؟

**قنبری:** چی؟ ...

**اقدس:** خجالت بکش دختره‌ی بی‌چشم‌ورو! از سنت خجالت بکش! ... قنبری برو داخل!

**سارا:** اولاً من همه‌ش سی سالمه، بعدش هم به شما هیچ ربطی نداره که کی میاد و کی می‌ره! شب خوش!

سارا پله‌ها رو به سمت بالا رفت. اقدس خانم هنوز دم در ایستاده بود و زیر لب فحش می‌داد. رسید پشت در آپارتمانش. کلید انداخت و در رو باز کرد. خیلی خسته بود. کوله پشتیش رو پرت کرد به گوشه و مانتو و شلوارش رو همون دم در کند و آویزون کرد به جالباسی. تاپ تنگ و سفیدش رو به زور درآورد و پرت کرد رو سر بقیه‌ی لباس‌ها. رفت سمت دستشویی که با صدای زنگ در متوقف شد. برگشت و آیفون رو برداشت.

**سارا:** کیه؟

- غذاتون رو آوردم خانم.

سارا دکمه‌ی دربازکن آیفون رو زد. رفت سمت دستشویی و مشغول شستن دست و صورتش شد. یه دقیقه بعد صدای در آپارتمان اومد. پیک رسیده بود پشت در. سارا در رو باز کرد. یه پسر تقریباً نوزده ساله با یه جعبه پیتزا پشت در ایستاده بود. پسرک با دیدن سارا لال شده و خشکش زده بود. سارا چند لحظه مکث کرد و گفت: لطف می‌کنید غذا رو بدید؟ پسرک با دستپاچگی گفت: بله بفرمایید. بعد پیتزا رو داد به سارا و سریع از پله‌ها پایین رفت. سارا که از رفتار پسر متعجب بود، در رو بست و رفت به سمت میز وسط هال که یهو با دیدن خودش توی آینه قدی روی دیوار، ایستاد.

- خاک بر سرم! ... من که لباس تنم نیست! چطور متوجه نشدم؟! ... امان از

گرسنگی که عقل و هوش آدمو می‌بره.  
توی آینه‌ی نگاه به هیکل خودش کرد. شورت و سوتین سفید تنش بود  
چرخی زد و کون قلمبه‌ش رو توی آینه برانداز کرد. لبخندی زد و به سمت  
میز رفت. ظرف غذا رو روی میز گذاشت و خودش روی کاناپه پشت میز  
نشست.

- پسره‌ی بیچاره! حیوونی ... چقدر دلش خواسته لابد. بعیده دوست دختر  
داشته باشه. امشب از شق درد خوابش نمی‌بره.

بعد بلند زد زیر خنده. اولین قاچ پیتزا رو برداشت که باز صدای زنگ اومد.

- ای بابا! اگه گذاشتن یه لقمه کوفت کنم!

سارا بلند شد و پشت آیفون تصویری رفت. همون پسرک پیک بود. گوشی  
آیفون رو برداشت.

سارا: بله

پسرک: ببخشید. سُس هاتون رو یادم رفت بدم.

سارا: باشه. مهم نیست. سُس یه عالم توی یخچال دارم. مرسی.

سارا آیفون رو گذاشت. اومد بره که دوباره صدای زنگ اومد.

- ای بابا! من سُس نخوام کی رو باید ببینم!؟

سارا آیفون رو برداشت.

سارا: سُس دارم. مرسی.

پسرک: خانم! من باید این رو به شما تحویل بدم. اگه سفارش رو ناقص

تحویلتون بدم واسم دردرس می‌شه.

سارا: باشه. بیا بالا.

بعد دکمه در بازکن رو زد. سریع دوید سمت جالباسی. مانتو و شلوارش رو  
برداشت بپوشه که به فکر فرو رفت. در کسری از ثانیه، کلیشه‌ای‌ترین فانتزی

فیلم‌های پورن اومد توی ذهنش: «پسر سکسی که پیتزا میاره!»

از آخرین باری که با یه مرد سکس کرده بود یک هفته می‌گذشت. با پدر

یکی از شاگرداش خوابیده بود. هفته‌ی پیش مردک اصرار کرد که بعد از

کلاس، سارا رو برسونه خونه و بعدش همه چیز خیلی سریع اتفاق افتاد. زیر

لب گفت:

- مردیکه سی ثانیه هم نتونست آبشو نگه داره ... بیچاره زنش! این پسر

خیلی جوونه و حشری!

تو همین فکر بود که صدای زنگ در آپارتمان آمد. پسرک رسیده بود پشت

در. سارا سریع جلوی آینه دوید. دستی توی موهاش برد، بعد چرخی زد و

بدن نیمه لختشو برانداز کرد. رفت سمت در و در رو کامل باز کرد. به چشمای پسرک زل زد. پسرک از خجالت سرش رو پایین انداخت. چند لحظه مکث کرد و بعد دستش رو جلو آورد. توی دستش یه نایلون حاوی چند تا دونه سُس بود. سارا نایلون رو از پسرک گرفت.

سارا: اسمت چیه عزیزم؟

مَمَد -

سارا: آقا محمد، دوست داری بیای داخل با من شام بخوری؟

مَمَد: نه خانم من باید برم. کلی سفارش دیگه دارم که باید تحویل بدم.

بعد روشو برگردوند که بره سمت پله‌ها. سارا که اصلاً باورش نمی‌شد یه پسر توی این سن و سال همچین پیشنهادی رو رد کنه، سریع شورت و سوتینش رو هم درآورد و لخت مادرزاد شد.

سارا: مَمَد! یه لحظه وایسا!

مَمَد لحظه‌ای توی راه پله درنگ کرد.

سارا: یه دقیقه منو نگاه کن! کارِت دارم!

مَمَد بدون اینکه سرش رو برگردونه گفت: می‌دونم چه شکلی هستید. متوجه شدم که بقیش رو هم درآوردید ..... خانم! ... من یه پریسا دارم توی کوچه‌مون. سال آخر دبیرستانه. عاشقشم. دارم کار می‌کنم پولامو جمع می‌کنم تا باهاش عروسی کنم. عاشقشم...

مَمَد بدون اینکه حرف دیگه‌ای بزنه و بدون اینکه روشو برگردونه و سارا رو نگاه کنه، با سرعت از پله‌ها پایین رفت. سارا در رو بست. خودش بود و آپارتمان ساکتش. توی آیفون مَمَد رو نگاه کرد که سوار موتور شد و رفت. همون جور لخت مادرزاد روی مبیل نشست. یه قاچ از پیتزا برداشت و یاد هجده سالگی خودش افتاد. یاد مَمَد خودش افتاد که دوازده سال پیش رفت سربازی و وقتی برگشت با یه دختر دیگه ازدواج کرد. زیرلب گفت: «خوش به حالت پریسا خانم». بعد پیتزاش رو گاز زد.

## بی خاطره هلنا پرورش

با تابش اولین شعاع نور آفتاب روی صورتش از خواب بیدار شد. پسر جوان از جا برخاست و لبه تخت کمی نشست. به پنجره‌ی اتاق نگاهی کرد. صبح شده بود. چیزی توجهش رو جلب کرده بود. بعد از چند لحظه مکث از جای خود برخاست. از اتاق خواب کوچک خارج شد و به سمت آشپزخانه رفت.

تخته وایت‌برد بزرگی روی دیوار آشپزخانه نصب شده بود که از همه جای آپارتمان کوچکش دیده می‌شد، حتی از داخل اتاق خواب. با تعجب مشغول خواندن نوشته‌ی بالای تابلو که با ماژیک قرمز و درشت‌تر از نوشته‌های زیرین نوشته شده بود شد:

«سلام. روزت بخیر. تو امید جعفری نژاد اصل به شماره شناسنامه ۲۱۱۵ فرزند جواد هستی. حافظه‌ت رو به خاطر بیماری از دست دادی و هر شب که می‌خوابی حافظه‌ت پاک می‌شه. پس با دقت لیست کارهایی که باید انجام بدی رو بخون و کارهایی که باید در آینده انجام بدی رو هر شب قبل از خواب روی همین تخته بنویس.»

امید پس از چند لحظه سکوت، چرخ‌های زد و به اطرافش نگاهی کرد. احساس کرد هیچ خاطره‌ای ندارد. بعد شروع به خواندن لیست کارهایی که روی تخته نوشته شده بود کرد:

شماره یک: ساعت ۸ باید سرکار باشی. آدرسش توی کیفیت کنار در خونه هست.

شماره دو: بعد از کار نان بخر.

شماره سه: ساعت ۷ عصر توی کافه رومانس آدرسش رو پایین تخته نوشتی با مینا قرار داری باهاش باید دعوا کنی یادت باشه که خیلی ازش دلخور و ناراحتی.

شماره چهار: ولش کن. خداحافظی کن باهاش!

امید کمی فکر کرد و بعد شروع کرد با خودش حرف زدن: «یعنی چی؟ ... کی رو ول کنم؟ با کی خداحافظی کنم؟ ... با مینا؟ یعنی من دوست‌دختر دارم؟ نکنه زنده؟ ..... نه! آگه. زنده بود که الان اینجا توی خونه بود. نکنه اصلا یه نفر دیگه رو باید ولش کنم. چرا توی یه شماره جدا نوشتمش؟ آره ... آگه قرار بود با اون ... چی بود اسمش؟ ..... آهان! مینا. آگه قرار بود با اون خداحافظی کنم که لابد توی همون شماره سه و قرار کافه می‌نوشتمش. آره

پس حتما باید با یه نفر دیگه خداحافظی کنم. ... پس چرا توی شماره سه نوشتم باید باهاش دعوا کنم و ازش دلخورم؟ .... وای مغزتو گاییدم امید! کیر توی آی کیوی تخمیت احمق! خوب ارواح عمهت همون دیشب که این مزخرفات رو روی تخته نوشتی مشخص می کردی با کی باید خداحافظی کنی! کیو باید ولش کنی! ... حتما اون موقع حواسم به این نبوده که فرداش یعنی امروز یادم نمیداد اسم طرف چی بوده. ... ای بابا چیکار کنم حالا؟»

توی همین فکر بود که بهو متوجه ساعت دیواری شد.

**امید:** وای دیرم شد. باید برم سرکار.

سریع به سمت دستشویی رفت، دست و صورتش رو شست و بعد لباساشو پوشید. یه تیکه کیک صبحانه از روی لبه این آشپزخانه برداشت و گذاشت گوشه لپش. کفش هاشو پوشید و موبایل و کیفش که کنار در بود رو برداشت و از خانه خارج شد.

به زحمت محل کارش رو پیدا کرد. توی کیفش یه برگه کاغذ بود که محل دقیق اداره، اتاق و میز و اسم همکاراش، پست اداری و اخلاق و همه مشخصاتشون رو نوشته بود. اون روز به هر شکلی که بود کارش رو انجام داد. حدود ساعت شش از محل کار خارج شد و به سمت کافه رفت. زودتر از ساعت هفت به کافه رسید. داخل شد و پشت یه میز دو نفره نشست. چند دقیقه بعد دختری جوان از در کافه وارد شد، نگاهی به اطراف کرد و با دیدن امید لبخندی زد و به سمتش اومد.

**دختر:** سلام عزیزم. خسته نباشی عشقم!

بعد رو بروی امید پشت میز نشست. امید لال شده بود. چند لحظه به دختر خیره شد. دختر جوان تقریباً بیست و پنج ساله با موهای بلند فر طلایی و چشم های آبی. یه کلاه برت فرانسوی قرمز روی سرش بود. کت و دامنه پوشیده بود. امید احساس کرد توی زندگیش دختری به این زیبایی ندیده. باورش نمی شد که این مینا، دوست دخترشه.

**مینا** با لبخند: سلام کردم. .... خوبی امید؟ چرا هنگی؟

امید که بهو به خودش اومده بود با دستپاچگی گفت: «سلام ..... | ..... خوبی ... (با تردید) مینا؟!»

**مینا:** آره خیلی خوبم عزیزم. مگه می شه تورو بینم و خوب نباشم؟ امید یه لحظه به نوشته های روی تخته فکر کرد. توی دل با خودش گفت: «آخه گوساله! آخه لاغ! اینو واسه چی می خوای ولش کنی؟ واسه چی باهاش خداحافظی کنی؟! چرا باید باهاش دعوا کنی؟ ... وای که چه دوست پسر بدی

بودم و اسش. حتماً خیلی هم اذیتش کردم. چقدر من عوضیم! .... یعنی من با این سکس هم کردم؟! ..... وای! یعنی می‌شه؟ ... آخ چه جیگره!»

امید به روی خودش نیاورد که مینا رو به خاطر نمایاره. ساکت نشسته بود و به مینا نگاه می‌کرد. مینا با مهربونی پرسید: «حالت بهتره؟ ... دیشب که زنگ زدی خیلی عصبانی بودی. گفتمی حتماً باید منو ببینی. نگران شدم. از آخرین باری که دیدمت یک ماه می‌گذره. دیشب گفتمی یه کم حافظه‌ت مشکل پیدا کرده یا یه همچین چیزی. آره؟ خوبی الان؟»

امید که سعی می‌کرد به خودش مسلط باشه با آرامش گفت: «نه چیز مهمی نبود. گفتم بیای ببینمت. آخه خیلی دلم واست تنگ شده.» بعد توی دلش با خودش گفت: «مخصوصاً واسه اون ممه‌های قلمبه که از زیر لباس پف کرده. .... آخ من امروز باید اینو بکنم! هر چی بوده و هر مشکلی بینمون بوده رو بیخیال. مگه مغز خر خوردم با یه همچین تیکه‌ای کات کنم؟! ... ولش کنم بره؟! ... کور خوندی مینا خانم. کارت دارم.»

**مینا:** امید؟ ... امید جان؟ ....

امید با صدای مینا به خودش اومد.

**امید:** بله عزیزم؟

**مینا:** حواست کجاست؟

**امید:** هیچی. .... یکم فضای اینجا رو مخمه. آرامش نداره. .... می‌گم می‌خواهی اصلاً بیخیال کافه بشیم و بریم خونه من؟ اونجا قهوه و چایی هم هست.

**مینا:** آره حتماً! چرا که نه. اتفاقاً خیلی دلم می‌خواست پیام خونت. آخه می‌دونی اینجا راحت نیستیم. توی خونه خیلی راحت‌تریم.

**امید:** با شیطنت: آره؟! ..... باشه پاشو یه ماشین بگیرم بریم.

نیم ساعت بعد به خانه رسیدند. امید کلید انداخت و مینا رو به داخل دعوت کرد. مینا وارد خانه شد، به سمت اتاق خواب رفت و مشغول به کندن لباس‌هاش شد. کاملاً مشخص بود که قبلاً اینجا بوده و با فضای خونه آشناست. امید یاد تخته وایت‌برد افتاد. سریع قبل از اینکه مینا چیزی ببینه پرید توی آشپزخانه و تخته رو از روی دیوار برداشت و روی زمین برعکس گذاشت که نوشته‌هاش رو به دیوار باشه و دیده نشه.

مینا از اتاق خارج شد. حالا یه تاپ و شلوارک تنش بود. چاک پستوناش کاملاً مشخص بود. امید داشت دیوونه می‌شد. چندتا از کابینت‌های آشپزخانه رو باز کرد. دنبال چیزی واسه پذیرایی می‌گشت. در یکی از کابینت‌ها رو که باز

کرد، چشماش برق زد. شیشه مشروب رو با دوتا گیلان برداشت و روی میز وسط هال گذاشت.

**امید:** بشین عزیزم، بیا یه لبی تر کنیم.

مینا کنار امید نشست.

**مینا:** باشه ولی من زیاد نمی‌خورم. می‌دونی که جنبه‌م خیلی کمه.

امید هم با خودش فکر کرد چی بهتر از این که جنبه تو پایین باشه! یه گیلان پر مشروب واسه مینا ریخت. هردو پیک‌ها رو بالا رفتند. امید خودش رو روی میل حرکت داد و به مینا چسبید. دستش رو دور گردن مینا انداخت و آرام از گردن به سمت پستونش پایین برد. پستونش رو از روی تاپ محکم توی مشت گرفت و دست دیگه‌ش رو بین پاهای دخترک گذاشت. سعی کرد دستش رو بیره داخل شورت مینا که بیهو مینا سرش رو با بهت‌زدگی به سمت امید چرخوند. امید چند لحظه به مینا خیره شد و بعد لبه‌اش روی لب‌های گوشتی و قرمز مینا گذاشت و شروع به مکیدن کرد. مینا با تمام توان امید رو هل داد و از جاش بلند شد. چند قدم به عقب رفت. وسط هال ایستاد و بعد جیغ بلندی کشید.

**مینا:** کثافت! هرزه! حرومزاده! عوضی!

بعد به سمت امید اومد و شروع کرد به مشت زدن به سر و صورت امید. امید که غافلگیر شده بود سعی کرد با دستاش جلوی مشت‌های بی‌امان مینا رو بگیره.

**امید:** مینا چته؟! ... چرا وحشی بازی در میاری؟! ... مینا! ... منم دوست‌پسرت امید!

بیهو مینا متوقف شد. چند قدم به عقب رفت.

**مینا:** چی؟! ... نکنه واقعا حافظه‌ت رو از دست دادی؟! آخه کدوم بی‌شرفی خواهرشو می‌کنه؟! ... کونی! به تو هم می‌گن داداش؟! ... خاک بر سرت! بعد با عصبانیت به سمت اتاق خواب رفت و لباسشو پوشید. از در خونه خارج شد و در رو محکم پشت سرش به هم کوبید.

امید با ناراحتی به سمت آشپزخانه رفت. تخته وایت برد رو سر جاش روی دیوار گذاشت. ماژیک قرمز رو برداشت و درشت روی تخته نوشت: «مینا خواهر ته الاغ! نَکُنش!» ■





«عبور»

۱۵۵ × ۱۸۰ سانتیمتر

رنگ روغن

اثر ابوسعید اسدی

بچه‌ها لطفاً بیایید کمی ساکت باشیم  
 الان که خون روی خیابان، روی دیوار، روی کتاب، روی رود، روی برف مانده  
 است

چرا فکر می‌کنید شما حق دارید خون‌تان را  
 اینطوری جا بگذارید  
 و بعد که به خانه می‌روید  
 با چهره‌های زرد و دستانی زرد  
 با رگ‌های خالی آبی  
 با بدنی سوراخ سوراخ و یخ  
 همه چیز را به هم بریزید  
 دل و دیوار و رود را  
 ما را

و

خودتان را بکشید؟  
 چرا بعد مدام فریاد می‌زنید، ساکت نمی‌شوید؟  
 مگر یاد نگرفته‌اید آرامش‌تان را حفظ کنید؟  
 مثل خیابان قبل از باران  
 مثل جوخه قبل از اعدام  
 مثل مامور قبل از اذان صبح\*  
 اصلاً سخت نیست  
 این که قبل از هر طوفان باید آرام بود.  
 لطفاً!

دریغ از لحظه‌ای سکوت!  
 چگونه، چگونه بدون یک قطره خون گرم در بدن  
 این همه شلوغ می‌کنید؟

\* در شرق، در ایران، بعد از اذان صبح، پیش از در آمدن خورشید، یعنی زمان نیایش به درگاه الله، زندانی را اعدام می‌کنند. می‌گویند در غرب قدیم، مکزیک قدیم، قلب اسیر را از سینه به در می‌آوردند و تقدیم می‌کردند به خورشید، پیش از طلوعش. بچه‌ها! باید خون‌مان را به سیاره‌ای دور ببریم جایی که خورشیدی طلوع و غروب نکند و هیچ خدایی نباشد. خیلی دور. این نقشه را به کسی نگوئید.

علی کاکاوند

۲۵ دی ۱۴۰۱

### نامت رمز می‌شود

نامت رمز می‌شود

اما رمز، استعاره نیست

حقیقتی است اینجا

تا تو صدای خفته‌ات را بیدار کنی.

رمز، اشاره نیست

گورها، پشته پشته، جنازه‌ها را پس دادند

تا تو به یاد آوری

مرگ اینجا استعاره نیست.

رمز، کنایه نیست

اینجا خطی روشن است

که جدا می‌کند

ما و آنها را

و تو می‌دانی کجا بایستی

تا کنایه بی‌معنا شود.

نه، انسان کنایه نیست.

رمز، راز نیست  
اینجا پچ پچ دهه‌ها چنان طنین می‌افکند  
تا سرودی شود  
بر پاشنه آزادی  
با کلید عشق

رمز، نماد است  
نمادی گویا  
پیامی روشن  
زن  
زندگی  
آزادی

مهرداد خامنه‌ای  
۲۸ شهریور ۱۴۰۱



## تصویر آینده

اگر می‌توانستم تصویر آینده کشورم را ترسیم کنم،  
تصویری از لبخند بود.  
لبخند بر لبان کودکان  
لبخندی که می‌گوید  
مدرسه برایش سخت و خسته کننده نیست  
لبخند کودکی که به روشنی می‌گوید  
معلمش به اندازه کافی برای او وقت دارد  
لبخندی که با رضایت به استقبال پدر و مادرش می‌رود  
چرا که توان خرید خانه بزرگ‌تری را دارند تا او در آن اتاق خودش را داشته  
باشد  
لبخندی بر لب و دست در دست پدربزرگ که حقوق بازنشستگی کافی دارد  
و به دیدن مسابقه فوتبال می‌رود  
لبخند کودکی که در کشوری آزاد زندگی می‌کند  
جایی که در آن برای همه کار هست، نان هست، بهداشت و آموزش هست.  
و وقتی کودک بزرگ شد و خواست به جایی در دنیا سفر کند  
در هیچ کجا احساس کوچکی نمی‌کند، با همه به راحتی ارتباط می‌گیرد و با  
سر بلند و لبخند می‌گوید:  
هی، من اهل ایرانم.

مهرداد خامنه‌ای

آذر ۱۴۰۱ ■

## فرهنگ در میدان مبارزه‌ی قهرآمیز



نویسنده و مجری: شیرین میرزانژاد

در این فیلم به مباحث: تئوری قهر، ناگزیری مبارزه‌ی قهرآمیز، فرهنگ به مثابه سلاح، مبارزه‌ی قهرآمیز فرهنگی و چرا مبارزه‌ی قهرآمیز فرهنگی مهم است؟ پرداخته می‌شود.

مدت زمان: ۴۵ دقیقه

تثاثر امروز

گروه تثاثر اگزیت

آذر ۱۴۰۱

موسیقی:

فریاد - رادیو آزاد

Myuu

Keys of Moon Music

Scott Buckley

موشن گرافیک و پوستر:

آثار هنرمندان گرافیک ایران

ویدئو:

آرشیو تصاویر قرن بیستم

ایران: انقلاب زن زندگی آزادی آبان و آذر ۱۴۰۱

تدوین: مهرداد خامنه‌ای

این فیلم را می‌توانید در در یوتیوب به نشانی

<https://youtube.com/MehrdadKhameneh>

تماشا کنید. ■



## بیانیه گروه تئاتر اگزیت

### در همبستگی با خیزش مردم ایران

WWW.EXITTHEATRE.COM

@EXITTHEATRE

● امروز در کشور ما، «زندگی» با گام‌هایی استوار در پی بازپس گرفتن سنگرهای حقوق اولیه‌ی انسانی دزدیده شده‌ی خود است و در راه آزادی و عدالت اجتماعی مبارزه می‌کند. در پی قتل مهسا امینی توسط گشت سرکوب‌گر ارشاد بر سر تحمیل حجاب اجباری، مردم در خیابان‌های سراسر کشور با شعار «زن، زندگی، آزادی» از یک سو و «نان، کار، آزادی» از سوی دیگر متحد شده‌اند و خواست‌های خود را به روشنی فریاد می‌زنند. بار دیگر نهال آزادی کشورمان از خون مردم آبیاری شده و قد می‌کشد.

در طول چهل و سه سال گذشته صحنه‌ی تئاتر جولانگاه چماقداران و نیروهای سرکوب بوده است. هنوز بسیاری به یاد دارند که چگونه نمایش‌های مردمی مورد یورش و تاخت‌وتاز هسته‌های اولیه‌ی گروه‌های فشار قرار گرفت. بعدها همین چماقداران تبدیل به سرکوب‌گران سازمان‌یافته در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی شدند و دهه‌ها سانسور و سرکوب سیستماتیک را به

هنر و هنرمندان کشور تحمیل کردند. سیاست فرهنگی این رژیم از همان ابتدا بر این بود تا هنر با زندگی، واقعیت‌های مردم و خود آنها ارتباط نداشته و عنصری اخته و بی‌خطر در دست صاحبان قدرت باشد. مزدوران رژیم در طول چهار دهه سعی کردند هنری را تبلیغ کنند که در چهارچوب‌های ساختار رژیم و برای آن تعریف شود و نه چیز دیگر. اما علیرغم در انحصار گرفتن امکاناتی که در واقع متعلق به هنرمندان بود، و به کارگیری تمام توان‌شان در سرکوب و سانسور و محرومیت هنرمندان، هرگز نتوانستند ریشه‌ی هنر حقیقی، مستقل و مردمی را بخشکانند. امروز هنر همگام و همراه با مردم آزادی‌خواه قدم به عرصه‌ی مبارزه گذاشته است.

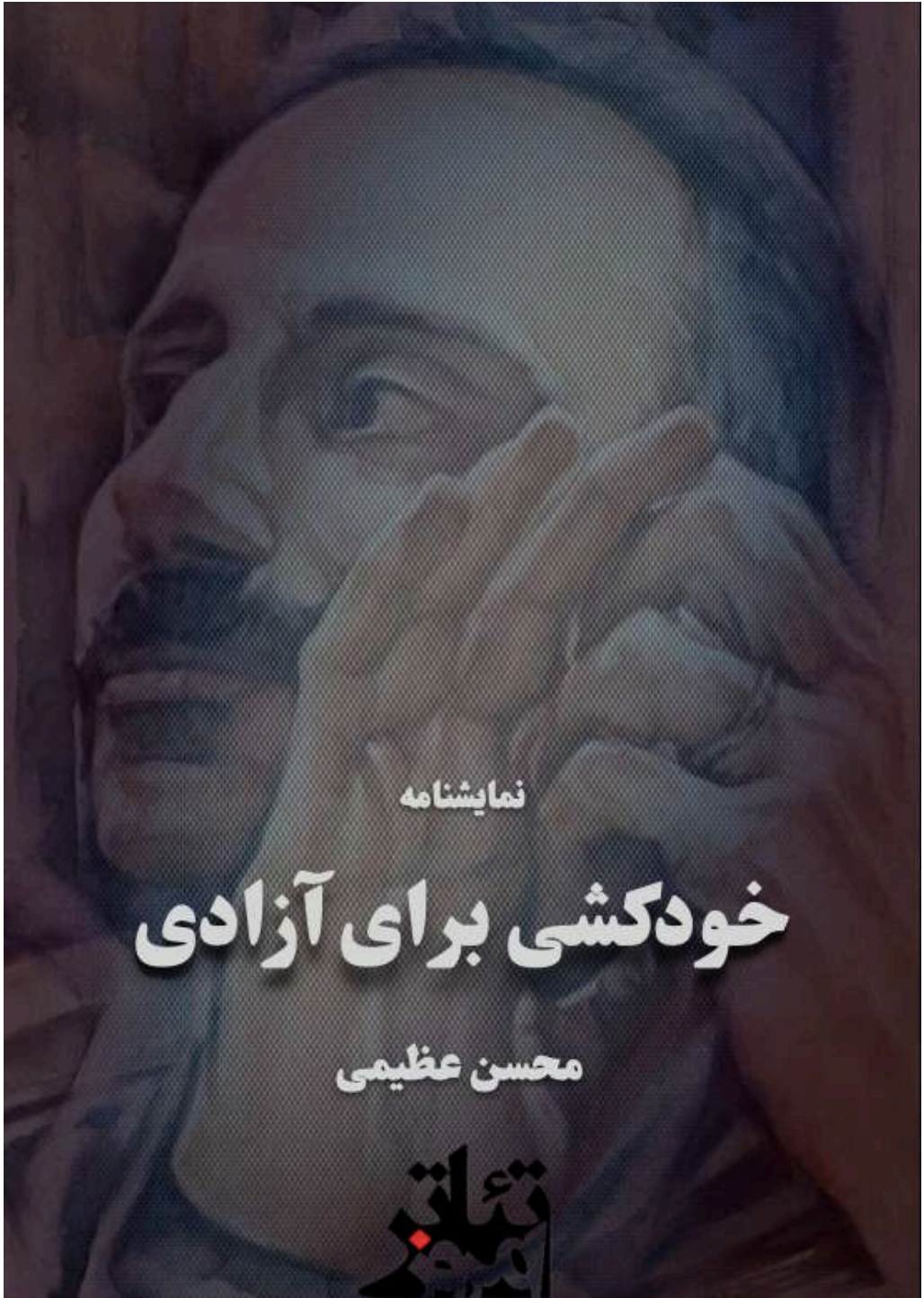
گروه تئاتر اگزیت به عنوان عضوی مستقل در جامعه‌ی هنری و عضو کوچکی از جامعه‌ی بزرگ مردم آزادی‌خواه، همبستگی خود را با خیزش مردم ایران برای رسیدن به آزادی و عدالت اجتماعی اعلام می‌کند و از همکاران و هم‌صنفان خود نیز دعوت می‌کند تا با به‌کارگیری تمام توان خود به این موج خروشان آزادی‌خواهی و ستم‌ستیزی بپیوندند.

زنده‌باد آزادی!

۲ مهر ۱۴۰۱

گروه تئاتر اگزیت ■





نمایشنامه

# خودکشی برای آزادی

محسن عظیمی



طرح پس زمینه: محمدرضا حاتمی

# خودکشی برای آزادی

نمایشنامه‌ای درباره‌ی خودکشی اعتراضی محمدمرادی  
به تاریخ ۵ دی ۱۴۰۱ در لیون فرانسه

محسن عظیمی

گروه تئاتر اگزیت  
بهمن‌ماه ۱۴۰۱



تقدیم به زارا جم همسر زنده‌یاد محمد مرادی

آدم‌ها:

محمد

زارا

ملینا

پدر محمد

عمه‌ی محمد

بسیاری از دیالوگ‌ها برداشتی از گفت‌وگوی فهیمه خضرحیدری با زارا جم همسر محمد مرادی‌ست؛ همچنین صفحه‌ی اینستاگرام محمد مرادی. دیالوگ‌هایی که داخل گیومه هستند، بنابه‌ضرورت بدون هیچ‌گونه تغییری با ذکر منبع در نمایشنامه آورده شده‌اند.

صدای رودخانه‌ای آرام همه‌ی سالن را که غرق نوری آبی یخی ست پر کرده، محمد نشسته (ترجیحا پشت به تماشاگران در آوانسن) موبایلش را روبه‌رویش گذاشته، انگشتان دستانش را در هم گره زده، خیلی با آرامش و اطمینان ویدیویی از خودش ضبط می‌کند. ته‌لهجعی کرمانشاهی دارد.

**محمد:** «سلام (مکت، صدایش را صاف می‌کند) این یه ویدیوئه برای خودکشی من! من قراره (مکت کوتاه) وقتی شما این ویدیو رو می‌بینید درون این (با انگشت اشاره شصتت از روی شانه‌اش پشت‌سرش را نشان می‌دهد) رودخانه غرق شده باشم. منتها این خودکشی به خاطر مشکلات شخصی و چیزای شخصی نیست. (مکت) هدف مه (کمی لهجه کرمانشاهی‌ش بیرون می‌زند) از این خودکشی (مکت بیشتر) کشوندن توجه اروپاییا، کشورهای غربی و مردم اروپایی به مسئله‌ی ایران. (مکت) در واقع من دیگه حاضر نیستم این زندگی با خفت رو چه در خارج و چه در داخل ایران ادامه بدم. با اینکه اینجا درآمد خوبی داشتم و دارم. (مکت، آب دهانش را قورت می‌دهد) با اینکه زندگی آرومی دارم. با اینکه هوای پاک دارم. با اینکه مردم اینجا خیلی متمدن و (واو را می‌کشد برای یافتن کلمه بعدی) منطقی‌اند در برخورد با دیگران، با اینکه (درنگی کوتاه) پلیس (مکت) و سیاست‌مدارای اینجا خیلی منطقی‌تر از سیاست‌مدارای کشورمون ولی هیچ‌کدوم از اینا دلیل نمی‌شه که من چشمم رو به مسائل ایران (گوشه‌ی چشمم را می‌مالد) و مشکلات هم‌وطنام ببندم. (مکت، آب‌دهانش را قورت می‌دهد) بنابراین (درنگی کوتاه) من مرگ رو، به این زندگی با خفت برای کشورم ترجیح می‌دم و امیدوارم مرگ من توجه (مکت) دست کم بخشی از رسانه‌ها در خارج از کشور رو به خودش جلب کنه. و همینطور امیدوارم این پیامی باشه به مردم ایران که فکر نکنن ایرانیان خارج از کشور در غم اونا شریک نیستن و اگر پیش بیاد جانشونو برای اونا فدا می‌کنن. جان من (با اشاره‌ی دست چپش روی طرف راست سینه‌اش) هزار بار فدای جان (مکت، نفسی می‌کشد) قربان ایران و مردم ایران بشه. بنابراین من جانم رو در این راه فدا می‌کنم. هیچ بیماری روانی و مشکل روانی ندارم و صرفاً... (با کمی می‌کشد) غم از دست دادن مردم (با دست چپش گوشه‌ی چپ پشت گردنش را می‌خاراند و دوباره انگشتانش در هم گره می‌کند) و در عین حال انجام یه عمل حماسی در مقابله با ابتذال زندگی (درنگ) و به لجن کشیدن عشق و مفاهیم مهمی مَث انسانیت و کرامت انسانی برای من یه دغدغه‌ی خیلی خیلی مهمه. حاضرم جانم رو براش فدا کنم. (درنگ، نفسی کوتاه می‌کشد) زنده‌باد آزادی. (یک لحظه دست چپش سمت موبایل می‌رود اما دوباره بلندش کرده دو انگشتش را به علامت پیروزی نشان می‌دهد) زن، (انگشتانش را تکان می‌دهد) زندگی (دوباره تکان می‌دهد) آزادی. (انگشت شصتت را به نشانه‌ی پیروزی نشان می‌دهد و با تأکید) شما پیروز هستید و جان کسانی که در این راه (دوباره انگشتانش را در هم گره می‌زند) و جان کسانی که جانشون رو در این راه فدا کردند هدر نخواهد رفت. این خون‌ها (تیق می‌زند) هدر نخواهد رفت و ما به این ایمان داریم. غمگین نباشید و (مکت) شادی کنید که روز پیروزی نزدیکه.»<sup>۱</sup>

ویدیو را قطع می‌کند و این بار به زبان فرانسه به همین شکل ویدیویی ضبط می‌کند. ملینا دختر بچه‌ای ۱۰ ساله با لباسی قرمز و موهایی افشان که لهجه غلیظ فرانسوی دارد سعی می‌کند فارسی حرف بزند، در حالی که ظرف غذایی در دست دارد از یک‌سوی صحنه به سوی دیگر می‌رود و محمد را صدا می‌کند.

**ملینا:** (به فرانسه) محمد ببین یاد گرفتیم. درست بگم (به فارسی، با لهجۀ فرانسوی) زن، زندگی، آزادی!  
زن، زندگی، آزادی!

در سویی دیگر زارا پریشان و سردرگم در حالی که یکسره با موبایلش در حال تماس است به دنبال محمد است و او را صدا می‌زند. صدای رعدوبرقی شدید می‌پیچد. زارا چشمش به گوشه‌ای از صحنه می‌افتد و وامی‌ماند. پدر و عمه‌ی محمد را با لباس‌گردی کنار هم می‌بیند. پدرش با ملاقه‌ای قابلمهای بزرگ را در حال هم‌زدن است.

**پدر:** (به گردی) جانم بازم داره رعدوبرق می‌زنه. خدایا شکرت! فردا هم کلی قارچ می‌تونیم دربیاریم.

**عمه:** برادر من! دست بردار دیگه. به خدا به کشتنمون می‌دی.

**پدر:** بابا اول خودم می‌خورم. انقدر نترس.

**عمه:** وای از دست تو! چه فرقی داره اول تو بخوری یا من یا هر کسی، اگه یکی از این قارچ‌ها سمی باشن چی؟

**پدر:** نیستن. حیف نیست از این قارچ‌های به این خوشمزگی بگذری؟

**عمه:** برادر. جان محمد نکن. نکن. به خدا هر بار قارچ می‌آری توی خونه من هزار بار می‌میرم و زنده می‌شم.

**پدر:** نترس خواهر! نترس هیچی نمی‌شه. محمد کجاس؟ محمد! محمد!

زارا همچنان وامانده، گویی یادش رفته چرا اینجاست؛ دوباره به خودش آمده تماس می‌گیرد و سردرگم در صحنه محمد را صدا می‌زند. محمد همچنان در حال ضبط ویدیو است و گویی هی ضبط را تکرار می‌کند، یکبار به فارسی، یکبار فرانسه. پدر محمد همچنان ملاقه در دستش در حال هم‌زدن است و زیر لب آوازی گردی زمزمه می‌کند. زارا دوباره چشمش به او می‌افتد. کمی نزدیک می‌رود. گویی چیزی یادش می‌آید. صدای محمد در ذهنش می‌پیچد.

**صدای محمد:** بچه که بودم هر سال بهار که می‌شد و بارونای بهاری شروع می‌شد، هر رعدوبرقی که می‌زد، بغل‌بغل قارچ از دل کوه‌ها بیرون می‌زد. برای مردم ایلیاتی و روستا این یه سور اساسی بود. قارچ‌های کوهی طعم و عطرشون عین گوشته، از گوشتم لذیذتر.

**صدای زارا:** تو هم که شکمو و عاشق گوشت.

**صدای محمد:** وای من اگه هفته‌ای یه بار زرشک پلو با مرغ نخورم می‌میرم خب زارا، گوشت نباشه که نمی‌شه ماکارونی هم درست کرد.

صدای زارا: با سویا می‌شه که.

صدای محمد: تو اگه یه بار از ماکارونی‌های من بخوری دوباره با گوشت آستی می‌کنی.

صدای زارا: من گیاهخوارم عزیزم. نمی‌شه.

صدای محمد: واقعا که... کروک مسیوی<sup>۲</sup> به این خوشمزگی هم نمی‌خوری تو!

صدای زارا: اونوم بدون ژامبون گوشتشو می‌خورم.

صدای محمد: بله، بله شما از اون گیاه‌خوارهای پروپاقرص جهانید. برای شما عدسی درست می‌کنم.

صدای زارا: مم آره عدسی‌هاتو می‌خورم. راستی یادت باشه از اول ژانویه باید بریم کلاس شنا. ثبت‌نام کردم.

صدای محمد: حالا تا اون موقع کی مرده کی زنده! ولش کن بذار خاطرهمو بگم.

صدای زارا: بگو. ولی قول بده بیای حتماً.

صدای محمد: بین اون قارچ‌های کوهی خریدارای زیادی هم داشتن. اما یه مشکلی بود، هرازگاه بین قارچ‌ها قارچ‌های سمی هم بود و خوردن شون خیلی از خانواده‌ها رو داغدار می‌کرد.

صدای زارا: وای خب چرا می‌خوردن؟

صدای محمد: خب چون خیلی لذیذ بود. اما رسم این بود که معمولاً یکی از اعضای خانواده اول یه لقمه می‌خورد و پیش‌مرگ می‌شد.

صدای زارا: ای وای!

صدای محمد: یادمه یه بار پدرم که قارچ کوهی بار گذاشته بود عمه‌م پیش‌مرگ شد.

صدای زارا: خب؟

صدای محمد: یه چیزی درباره‌ش نوشتم گذاشتم اینستاگرام، ببین خوب شده. همینا رو که گفتم نوشتم و آخرشم اینجوری تموم کردم، گوش کن. فکر کنم خیلی قشنگ شده. (گویی از روی نوشته می‌خواند) «سال‌ها پیش عمه‌ام با دیدن پدرم که قارچ کوهی بار گذاشته بود دست به همین کار زد. حالت غریب و اصرار عجیب او در این کار به یک مراسم آیینی شگفت می‌مانست. این لقمه‌ای از سر لذت نیست. شتافتن به همراهی در مرگ عزیزان است. می‌دونی زارا از همون بچگی عمه‌م برای من یه اسطوره شد که این جوری جان خودشو فدا کرد به خاطر ما.»<sup>۳</sup>

دوباره صدای رعد و برق می‌پیچد و زارا که هراسیده به دنبال محمد در تاریکی گم می‌شود. دوباره ملینا که ظرفی غذا در دست دارد، در حالی که از یک‌سوی صحنه به سوی دیگر می‌رود محمد را صدا می‌کند.



ملینا: (به فرانسه) محمد ببین یاد گرفتم. درست بگم (به فارسی با لهجه فرانسوی) زن، زندگی، آزادی! زن، زندگی، آزادی!

زارا دوباره هراسان پیدایش شده و چشمش به پدر محمد و عمه‌اش می‌افتد.

پدر: خب خوراک قارچ کوهی مون آماده‌س. من می‌خورم که شمام با خیال راحت بخورید.

ملاقه‌ای برداشته و فوت می‌کند، می‌خواهد بخورد. عمه‌ی محمد به سمتش آمده دستش را می‌گیرد.

عمه: برادر من ولش کن. نخور. امشب نون و ماستی می‌خوریم دور هم.

پدر: بابا دو ساعت زحمت کشیدم. یعنی چی؟

عمه: جان محمد نخور. نخور. گفتم جان محمد!

پدر: ولم کن عه!

عمه محمد یکباره ملاقه را گرفته و خودش می‌خورد. پدرش رو به او می‌ماند. دوباره صدای رعد و برقی بلند می‌پیچد. عمه گلایش را می‌گیرد و گویی حالش به هم می‌خورد. زارا جیغ می‌کشد. چشمانش را می‌بندد. سکوت. پدر و عمه محمد در تاریکی گم می‌شوند. فقط صدای محمد در حال ضبط ویدیو شنیده می‌شود و جریان آرام آب در رودخانه. زارا دوباره شماره می‌گیرد. گویی محمد جواب می‌دهد.

زارا: الو، محمد... کجایی؟ ... کنار رودخانه چرا؟... محمد خواهش می‌کنم این کار رو نکن... محمد التماس می‌کنم... محمد ببین! ما دیشب با هم حرف زدیم. قول دادی! خب؟ ببین محمد... الو... الو... محمد... محمد...

بغضش ترکیده، فریاد می‌کشد و دوباره شماره‌اش را می‌گیرد. اما موبایل خاموش است. در حالی که نام محمد را تکرار می‌کند، توانش را از دست داده، روی زمین می‌نشیند. صدای جریان آب در رودخانه می‌پیچد و بلند و بلندتر می‌شود و یکباره با صدای شیرجه کسی توی رودخانه سکوت



می‌شود. زارا وحشت‌زده جیغ می‌کشد و در خودش فرو می‌رود. سکوتی محض و طولانی، حتی صدای محمد که همچنان در حال ضبط ویدیوست قطع می‌شود. فقط لبانش می‌جنبند. یک پرستار به سمت زارا می‌آید.

**پرستار:** (به فرانسوی) سلام، بهتری؟ آماده باش باید قرصاتو بخوری.

پرستار در تاریکی گم می‌شود. زارا دوباره پدر و عمه محمد را می‌بیند که به سوی او می‌آیند. زارا وحشت کرده می‌خواهد فرار کند اما نمی‌تواند. عمه‌ی محمد با ملاقه پشت قابلمه می‌کوبد، گویی دهل می‌زند و بازبان زاری کنان گردی مور<sup>۴</sup> می‌کند. پدرش روی سر زارا می‌آید.

**پدر:** چرا گذاشتی‌ها؟ چرا گذاشتی محمد خودشو بکشه؟ چرا جلوشو نگرفتی؟

**زارا:** (وحشت‌زده) من بهش گفتم، گفتم قبول نکرد! نتونستم جلوشو بگیرم.

**پدر:** اصلاً چرا، چرا اومدین توی این خراب‌شده! چرا نموندین همون جا.

**زارا:** نمی‌شد! اونجا کاری نبود برامون، همه‌چی گرون شده بود. مگه یادتون نیست ما....

**پدر:** نباید می‌اومدین... نباید می‌ذاشتی! آخه چرا؟ مگه اونجا چه بدبختی‌ای داشتین‌ها؟ آخه چرا خودشو به این روز انداخت؟

**زارا:** ما اینجا داشتیم راحت زندگی می‌کردیم تازه محمد حالش از من بهتر بود. با همه دوست بود. درس می‌خوند. قرار بود بره توی موزه کار کنه. هیچ مشکلی نداشت محمد. عاشق اینجا بود.

صدای رودخانه می‌پیچد. پدرش با صدایی نالان مور می‌خواند. عمه‌اش با ضربه‌ای محکم ملاقه را پشت قابلمه می‌کوبد. صدای ساز و دهل به گوش می‌رسد. عمه‌اش قابلمه را رها کرده وی‌وی کنان<sup>۵</sup> شروع به کندن صورتش با ناخن‌هایش می‌کند و همراه پدرش توی تاریکی گم می‌شوند. صدای رودخانه می‌پیچد. زارا سرش گیج می‌رود. دوباره پرستار به سمتش می‌آید.

**پرستار:** (به فرانسوی) سلام، بهتری؟ آماده باش باید قرصاتو بخوری.

پرستار در تاریکی گم می‌شود. زارا بلند می‌شود، با موبایلش شماره‌ای می‌گیرد. در حین گفت‌وگوی زیر صدای رودخانه بیشتر و بیشتر می‌شود.

زارا: محمد کجایی؟

صدای محمد: کنار رودخونه‌م نزدیک پل.

زارا: ساعت دوازده شبه.

صدای محمد: دارم میام.

زارا: چرا رفتی محمد؟

صدای محمد: می‌خواستم خودم را نفله کنم.

زارا: محمد! چرا این حرف را می‌زنی؟ مگه ما حرف نزدیم باهم؟! مگر چه شده؟

صدای محمد: زارا! من باید زندگی‌مو تمام کنم.

زارا: محمد! قرار شد این کار رو نکنی. مگه...

صدای محمد: زارا من تصمیم‌مو گرفتم. این ربطی به تو نداره! نمی‌بینی این همه کشت و کشتار می‌شه، تجاوز می‌شه! هیچ‌کس توجهی نمی‌کنه. هیچ‌کدام از این بی‌شرفای ابرقدرت هیچ غلطی نمی‌کنه. این مردم باید پشتیبانی بشن. هیچ حمایتی نمی‌شه از مردم ما، نمی‌بینی؟

زارا: محمد باور کن با خودکشی تو اتفاقی نمی‌افته.

صدای محمد: چرا نمی‌افته؟ می‌تونه مٹ یه بمب منفجر بشه. باور کن این حرکت انتحاری بهترین اکت سیاسی‌ه الان، مٹ اون راهب تبتی که خودشو سوزند، مٹ...

زارا: محمد پس من چی؟ ها؟ من چی؟ تو نباشی....

صدای محمد: زارا! زارا! آخه نمی‌شه که ما چون توی ایرانیم، چون اینا یه برجام مزخرف رو علم کردن، هیچ حمایتی از کسای که توی زندونا اونجوری شکنجه و کشته می‌شن نشه.

زارا: محمد... من... من نمی‌تونم تحمل کنم... ما می‌تونیم...

صدای محمد: نمی‌تونیم! ما هیچ‌کاری نمی‌تونیم بکنیم، نه توی ایرانیم که کاری بکنیم نه صدامونو کسی می‌شنوه.

زارا: محمد! محمد اینکارو بکنی ممکنه بگن افسردگی داشته مٹ همه اون کسای که کشتن گفتن خودشونو پرت کردن پایین از... بین محمد تو حالت خوبه از منم بهتره حالت. همه دوستت دارن. آخه... آخه چرا متوجه نیستی؟

صدای محمد: زارا من تصمیم‌مو گرفتم... تو باید همراهی م کنی...

زارا: باشه، باشه. اما الان بیا خونه، فقط بیا...

صدای رودخانه می‌پیچد که گویی طغیان کرده؛ صدای محمد زیر صدای رودخانه گم می‌شود. زارا ابتدا گوشی از دستش افتاده و بعد خودش روی زمین می‌افتد.

زارا: (بغضش می‌ترکد) چرا تنهام گذاشتی محمد!؟ چرا تنهام گذاشتی؟ چرا تنهام گذاشتی محمد!؟

صدای محمد که گویی از اعماق رودخانه به گوش می‌رسد و در حال غرق شدن است.

صدای محمد: فقط زارا اگه مردم جسدمو بسوزون، خاکسترش رو همه‌جا با خودت ببر. توی دفترم یه چیزی برات نوشتم. بخونش. نوشتم که...

زارا جیغ می‌کشد. صدای زنگ موبایلش می‌آید. جواب می‌دهد. چندین صدا می‌آید که درهم و برهم در گوشش می‌پیچند: «محمد چه کار کرده؟ صفحه اینستاگرامشو ندیدی؟ کجاست؟ تو خبر نداری؟ خودشو کشته واقعا؟ چرا جواب نمی‌ده؟ این چیه توی اینستاگرامش؟»

زارا موبایلش را نگاه می‌کند. ویدیوی محمد را می‌بیند که به فرانسوی همان کلمات را می‌گوید. گریه‌کنان به سمت آوانسن می‌آید اما محمد را که همچنان همان گوشه نشسته و ویدیو را ضبط می‌کند نمی‌بیند. صدای ماشین آمبولانس و آتش‌نشانی می‌آید. جیغ می‌زند و رو به تماشاگران محمد را صدا می‌زند. پرستار آمده و او را با خودش می‌برد.

پرستار: (به فرانسوی) بیا، باید قرصاتو بخوری. قرصاتو آوردم.

یک مشت قرص به او می‌دهد. زارا قرص‌ها را می‌خورد. بی‌حال شده. صدای ماشین آمبولانس و آتش‌نشانی بیشتر می‌شود. کم‌کم به خواب می‌رود. صدای محمد در گوشش می‌پیچد.

صدای محمد: زارا! زن، زندگی، آزادی بهترین شعاریه که تونسته ساخته بشه. بالاخره زنا از زیر یوغ مردا بیرون می‌آن و برای خودشون یه شعار و یه جامعه تشکیل می‌دن. امیدوارم رئیس‌جمهور انتخابات جدید زن باشه. برای اینکه این انقلاب یه انقلاب زنونه‌ست و باید زنا به قدرت برسن.

زارا یکباره از خواب می‌پرد. کنارش را نگاه می‌کند. فکر می‌کند محمد کنارش خوابیده.

**زارا:** محمد! محمد! کجا رفتی؟ کجایی؟

یکباره یادش می‌آید محمد خودکشی کرده؛ بغض می‌کند.

**زارا:** محمد چرا، چرا تنهام گذاشتی؟ چرا هست منو نیست کردی؟ چرا؟ زودتر نرفتمیم کلاس شنا؟ چرا؟

گریه‌کنان در خود فرو می‌رود. محمد همان‌جا در حال ضبط ویدیوست. صدایش در گوش زارا می‌پیچد. ملینا دوباره در حال صدا کردن محمد می‌آید. ظرف غذا در دستش به سمت محمد می‌رود.

**ملینا:** (به فرانسه) برات کروک مسیو آوردم که دوس داری. مامانم درست کرده. آخرش یاد گرفتم بگم محمد (به فارسی) زن، زندگی، آزادی.

**محمد:** (لبخند زنان رو به ملینا) آفرین! آره زن، زندگی، آزادی، زن، زندگی...

با لبخندی بر لب در حال تکرار زن، زندگی، آزادی به سمت تماشاگران آمده از وسطشان می‌گذرد. صدای رودخانه و صدای مرغان دریایی همه‌جا را پر می‌کند. ملینا تکه‌تکه غذای توی ظرف را به سمت تماشاگران می‌اندازد و زمزمه می‌کند: زن، زندگی، آزادی! صدای آدم‌های مختلف به گوش می‌رسد که زن، زندگی، آزادی را فریاد می‌کشند و سرود زن، زندگی، آزادی همه‌جا را پر می‌کند. زارا از صداها بلند شده به سوی آوانسن می‌آید و رو به تماشاگران.

**زارا:** محمد! محمد! می‌رم، می‌رم شنا یاد می‌گیرم فقط برای اینکه اگه کسی خواست خودش رو غرق کنه نجاتش بدم.

سپس رو به تماشاگران از روی کاغذی شروع به خواندن می‌کند:

زارا: «در گذشته‌ای نه چندان دور، در ۲۶ دسامبر، محمد مرادی عزیز ما با غرق کردن خود در رود رُن فرانسسه در اعتراض به سُبُعیت و خشونت‌ی که توسط رژیم خودکامه اسلامی علیه مردم ایران روا داشته می‌شود و بی‌عملی جامعه جهانی نسبت به آن، عملی نمادین انجام داد. محمد خود را فدا کرد بلکه صدای معترضین داخل ایران شود. وی قبل از اقدام، دو ویدیو با گفتار فارسی و فرانسوی در اینستاگرام پست کرد که در آن دلایل عمل‌اش را شرح داده بود. متأسفانه ویدیو وی با گفتار فرانسسه توسط اینستاگرام حذف شد. گرچه عمل او توصیه نمی‌شود اما ما بر این باوریم که دلایل پشت تصمیم‌اش شایان تحسین است. بیایید لختی به این بیندیشیم که چرا چنین کرد، تا اطمینان حاصل کنیم که زندگی‌اش بی‌هوده به پایان نرسید: عملی که محمد انجام داد فکر ما را به طبیعت رسانه معطوف می‌کند. او این سؤال مهم را در اذهان ما برانگیخت: آیا رسانه تا منتهای ظرفیت‌اش فعال بوده است؟ در دوران حاضر، همه به اخبار اتفاقاتی که در اقصی نقاط عالم رخ می‌دهد دسترسی دارند. با این اوصاف مهم‌ترین سؤالی که محمد با عمل‌اش طرح کرد این بود: آیا ما به‌قدر کافی مردم در معرض سُبُعیت و ستم داخل ایران را حمایت کرده‌ایم؟ صرف دانستن چه فایده دارد وقتی با این‌که می‌دانیم عمل نمی‌کنیم؟ چه تفاوتی هست میان ما و مردم پیش از ما که به اخبار پیرامون خود هم دسترسی نداشتند؟ این بی‌تفاوتی زندگی مدرن امروز را بی‌ارزش نمی‌کند؟ محمد از رهبران سیاسی و مردم سراسر جهان خواست صدای جنبش زن زندگی آزادی داخل ایران را بشنوند. با هدف حمایت از ایرانی‌ها، از شبکه‌های اجتماعی خواست مانند سکویی برای اعتراض‌های پرشور آن‌ها عمل کنند. عملش رسانه‌های جهانی را نشانه رفته بود تا توجه بایسته را آن‌طور که شایسته است برانگیزاند و واکنش فوری را متوجه وضعیت دشوار مردم داخل ایران نماید. ما در کنار محمد مرادی عزیزمان و در کنار تمام کسانی که در سراسر جهان برای آزادی و حقوق بشر مبارزه می‌کنند ایستاده‌ایم.»<sup>۶</sup>

صدای تشویق می‌آید. می‌نشینند و گویی به اعماق رودخانه خیره شده، اشک از چشمانش جاری می‌شود. ترانه‌ی *Sans Toi*<sup>۷</sup> با صدای *Corinne Marchand* همه‌جا را پر می‌کند.

Toutes portes ouvertes

En plein courant d'air

Je suis une maison vide

Sans toi, sans toi

همه درها بازند

و هوا در جریان است

من خانه‌ای خالی‌ام

بی تو، بی تو

Comme une île déserte

Que recouvre la mer

Mes plages se deident

Sans toi, sans toi

چون جزیره‌ای دورافتاده

که دریا می‌پوشاند

ساحل گسترده‌ام را

بی تو، بی تو

Belle en pure perte

Nue au coeur de l'hiver

Je suis un corps avide

Sans toi, sans toi

زیبایی را چه سود

برهنه در دل زمستان

کالبدی پرخواهشم

بی تو، بی تو

Rongée par le cafard

Morte, au cercueil de verre

Je me couvre de rides

Sans toi, sans toi

سوسک‌ها جنازه را در تابوت شیشه‌ای خورده‌اند

با چین و چروک‌هاییم خودم را می‌پوشانم

بی تو، بی تو

Et si tu viens trop tard  
On m' aura mise en terre  
Seule, laide et livide  
Sans toi, sans toi  
Sans toi

و اگر تو دیر بیایی  
آنها مرا زیر خاک خواهند گذاشت  
تنها، زشت، رنگ پریده و سر بی  
بی تو، بی تو  
بی تو.»

## پایان

- 
۱. این دیالوگ واژه به واژه دقیقاً دیالوگ واقعی محمد مرادیست در آخرین ویدیویی که در اینستاگرام منتشر کرده است.
  ۲. نوعی ساندویچ فرانسوی
  ۳. این نوشته، تکه‌ای از یک پست اینستاگرام محمد مرادیست.
  ۴. مور: شکلی از موسیقی آوازی و از نواهای کهن مردم لک و مردم کُرد در استان‌های لرستان، ایلام و کرمانشاه است که بدون همراهی ساز اجرا می‌شود. واژه‌ی مور به معنای مویه است. این نوای باستانی، که با آوایی حزین و غمناک، و بدون ضرب آهنگ، فقط در قالب یک بیت به مناسبت مرگ عزیز از دست رفته خوانده می‌شود، پیشینه‌ای بس کهن دارد.
  ۵. وی‌وی: زنان کُرد و لر و لک به قوت مرگ عزیزانشان با ناخن‌های دستشان صورتشان را می‌خراشند و واژه‌ی وی‌وی را آهنگین و مدام تکرار می‌کنند.
  ۶. این متن عیناً از صفحه‌ی اینستاگرام زارا جم همسر محمد مرادی برداشته شده است.
  ۷. ترجمه‌ی زارا جم



**Theatre Today**  
Spring 2023  
Volume 2, Number 5

**Editor-in-chief:**  
**Shirin Mirzanejad**

**Contributors:**  
**Mehrdad Khameneh**  
**Afshin Shams Ghahfarokhi**  
**Ali Kakavand**  
**Sorosh Sadeghi**  
**Saman Arastoo**  
**SH.S.**

**Mohsen Azimi**  
**Nadia Bavand**  
**Nafiseh Aghili**  
**Helena Parvaresh**  
**Aboosaeed Asadi**  
**M.T.**

«**Theatre Today**» is a theatre quarterly published  
by Exit Theatre Group.



- ▶ «NON-Disclaimer»  
All opinions expressed in the articles of « Theatre Today» quarterly are fully supported by the editorial board, regardless of their own opinions on the subject. The editorial board takes full responsibility for all the articles published in «Theatre Today».
- ▶ All articles published in « Theatre Today» quarterly may be copied, shared or displayed with attribution of credits to the author and «Theatre Today» quarterly, solely for non-commercial purposes.  
Email: [shirin.mirzanejad@gmail.com](mailto:shirin.mirzanejad@gmail.com)  
Tel: +989128057604  
[www.exittheatre.com](http://www.exittheatre.com)  
Instagram: [@exittheatre](https://www.instagram.com/exittheatre)



# Theatre *Today*

Winter 2023, Volume 2, Number 5  
Exit Theatre Group

Special issue

Woman, Life, Freedom

TO TOMORROW